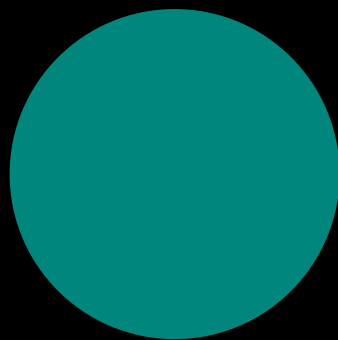


# «نفع ملت یا نفیر فرنگی»

حکایتی از بومی گرایی

یا چشم براه دیگری

در تاریخ ایران

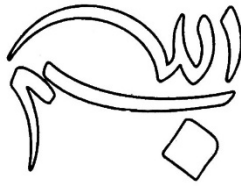


دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی

(عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا)

دکتر احسان اقبال سعیدی







**«نفع ملت یا نفیر فرنگی»**  
**حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه**  
**دیگری در تاریخ ایران**

دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی  
دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحق



تهران، ۱۴۰۰

---

سرشناسه: اسماعیلی گنهرانی، بشیر، ۱۳۶۲ -  
عنوان و نام پدیدآور: «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گراییی یا چشم براه  
دیگری در تاریخ ایران / بشیر اسماعیلی گنهرانی، احسان اقبال سعیدی ابواسحق.  
مشخصات نشر: تهران: مهرراوش، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۱۷۶ص. ۱۴.۵\*۲۱.۵ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۰-۸۹-۱  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۶۷]-۱۷۶.  
موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۲۰-۱۳۵۷.  
موضوع: ایران -- اوضاع اجتماعی -- ۱۳۲۰-۱۳۵۷.  
شناسه افزوده: اقبال سعیدی ابواسحق، احسان، ۱۳۶۵-  
رده‌بندی کنگره: DSR۱۵۰۱  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۴۱۱۸۹

---



## «نفع ملت یا نفیر فرنگی»

حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در تاریخ ایران

نویسندگان: دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی

دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحق

ناشر: مهرراوش

چاپ و صحافی: نسیم

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰ هزار تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۹-۸۹-۱

نشانی: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ نظری غربی - پ ۹۹ - ط ۵ - واحد ۱۰

تلفن تماس: ۰۹۱۹۹۱۹۹۲۴۲ - ۶۶۹۷۳۸۲۲ نامبر: ۶۶۹۷۳۸۲۳

## فهرست

- مقدمه: آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد..... ۷
- سودا و سراب چپ..... ۱۱
- کمتر کسی گوزن دشته دار را به خاطر می آورد..... ۱۶

## فصل اول

- الگوی پایه..... ۲۱
- مبانی..... ۲۴
- مبانی خداشناختی..... ۲۴
- مبانی جهان شناختی..... ۲۴
- مبانی انسان شناختی..... ۲۵
- مبانی جامعه شناختی..... ۲۶
- مبانی ارزش شناختی..... ۲۷
- مبانی دین شناختی..... ۲۷
- آرمان‌ها..... ۲۸
- رسالت..... ۲۹
- افق..... ۲۹
- تدابیر..... ۳۱

## فصل دوم

- اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی ۴۳

۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرایی یا چشم براه دیگری در...

- عدم رابطه با دموکراسی حداقلی ..... ۷۱
- اندیشه و عملکرد مصطفی شجاعیان ..... ۷۷
- نقد لنین و شوروی در دوران شوروی ستایی چپ ایرانی .... ۸۷
- شجاعیان و مذهب ..... ۹۱
- نقد و اندکی دموکراسی در شرایط سخت ..... ۹۲
- اندیشه و عملکرد خلیل ملکی ..... ۹۷
- خلیل ملکی؛ متفکر منزوی ..... ۱۰۴
- حزب توده؛ از نهضت جان‌بخش ایران تا پایگاه شوروی ... ۱۰۴
- حزب زحمت‌کشان؛ از پناهگاه تا اختلاف با بقایای کرمانی .. ۱۰۹
- جبهه ملی؛ علاقه عاقلانه خلیل ملکی ..... ۱۱۰
- وجوه اشتراک دو متفکر ..... ۱۱۵
- تأکید بر میراث ایرانی ..... ۱۱۷
- محترم شمردن رهبران ملی و مذهبی ..... ۱۱۷
- تأثیر گفتمان و ادبیات چپ بر روند سیاسی ایران قبل از انقلاب اسلامی (۱۳۴۸-۱۳۵۲) ..... ۱۱۸
- روشنفکر غیرعادی ..... ۱۲۲
- عرصه عمل ..... ۱۳۱
- بحث و نتیجه‌گیری ..... ۱۵۵
- فهرست منابع ..... ۱۶۷

□ مقدمه

**آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد...**





روند جهانی شدن که به تعبیری از چهار قرن پیش شروع شد، اگرچه با محوریت اقتصاد آغاز گردید، اما به تدریج دیگر جنبه‌ها را هم شامل گردید. به موازات گسترش امکان ارتباط بین کشورها، امر سیاست و فرهنگ هم در کنار اقتصاد، شروع به جهانی شدن نمودند و این روند با گذر زمان تسریع گردید.

اما در نظام بین‌الملل، چگونه سیاست، جهانی‌سازی شد؟ در روند جهانی شدن چنانچه که روال معمول است، ارزش‌های غالب قدرت هژمون به کشورهای ضعیف‌تر سرایت می‌کند و در واقع یک جریان تقلیدی نسبت به غرب در میان کشورهایی که آنها را جهان سوم نامیده‌اند، شکل می‌گیرد؛ بدین منوال جهانی شدن باعث می‌شود تا در کنار پذیرش روندهای اقتصادی و فرهنگی از غرب، سیاست و حکومت‌داری هم از خارج گرفته شود و مبانی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل کشورها در علم وارداتی غربی استحاله گردد.

اینجانب در طول قریب به سیزده سال تدریس و پژوهش دانشگاهی در زمینه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی، با این حقیقت تلخ مواجه شده‌ام که آنچه به عنوان اصول مسلم و تایید شده علمی به دانشجویان درس داده می‌شود، غالباً کتاب‌ها و مقالاتی است که بر مبنای اندیشه‌های نویسندگان غربی در این زمینه‌ها نگاشته یا ترجمه شده‌اند. در واقع ما در حال آموختن علم سیاست با استانداردهای غرب هستیم، با این استدلال

۱۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

که چون ممالک غربی از رنسانس به بعد پیشرفت و ترقی داشته است، پس حتماً اصول سیاسی آنها برای ما هم ترقی به ارمغان خواهد آورد. پیرو چنین برداشت تقلیل‌گرایانه‌ای، در حال حاضر لیبرال دموکراسی به عنوان مؤثرترین و کارآمدترین نظام سیاسی در قاطبه نقاط جهان شناخته می‌شود. فرانسیس فوکویاما صراحتاً آن را به عنوان آخرین نظام فکری سیاسی جهان معرفی نمود و در کتاب *پایان تاریخ و آخرین انسان*، مدعی شد که همه کشورهای جهان خودبه‌خود و دیر یا زود به سمت لیبرال دموکراسی کشانده خواهند شد.

در ایران نیز چند دهه‌ای هست که نخبگان سیاسی و دانشگاهی و یا حتی افرادی در سطوح بالای حاکمیتی، نسخه لیبرال دموکراسی را نجات‌بخش و چراغ راه سیاست ایران تلقی می‌کنند. از دیدگاه آنها اصول لیبرالیسم در کنار پلورالیسم، سکولاریسم، اومانیزم و... چون در غرب جواب داده است، پس حتماً برای ما و دیگران هم ثمربخش خواهد بود! هر چند در سال‌های اخیر، افول لیبرال دموکراسی که آخرین بروز و ظهور ضعف آن را در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا و حواشی عجیب و غریب پیرامون آن دیدیم، تکانه‌ای به بعضی از طرفداران دوآتشه لیبرال دموکراسی در جهان (حتی فوکویاما) وارد ساخته و بعضی از ایده‌های افراطی آنها در طرفداری از این نحله را تعدیل کرده است، اما در میان حامیان سرسخت لیبرال دموکراسی در داخل کشور، همچنان این مسایل، افول محسوب نشده و ساحت والای لیبرالیسم اجل از آن است که به این زودی‌ها خدشه‌دار شود. در واقع از دیدگاه برخی از پیروان لیبرال دموکراسی در ایران، اگر این نظام فکری در غرب هم ساقط شود، باز هم احتمال آن که در ایران بتوان از آن نتیجه گرفت زیاد خواهد بود!

نمونه‌های نخستین از تقلید سیاسی از خارج و الگوپذیری حکومتی، در دوران قاجار ثبت گردیده است. این امر البته هیچ‌گاه از سطح پوسته‌ای و «ویترینی» فراتر نرفت و اصولاً به عمق نیازمندی به تحول سیاسی در کشور توجه نشد. اما بدخیم‌ترین نوع از تقلید را در دوران رضاشاه شاهد هستیم. وی که تمایلی به سفر خارجی نداشت و غرب را هم ندیده بود، در سفری به ترکیه، مظاهر ترقی کپی شده در آن کشور را پسندید و تصمیم گرفت در وقت بازگشت به ایران از روی کپی آنها کپی کند! از آن جایی که این رونوشت دست دوم، هیچ سنخیتی با فرهنگ بومی ایرانیان نداشت، طبعاً از سوی جامعه پس زده شد. انکار هویت ملی ایرانیان متشکل از عناصر بومی ایرانی و مذهب تشیع، چیزی بود که رضاشاه پس از مقهور شدن در برابر زرق و برق ظاهری استانبول به آن روی آورد و لذا اجرای آن در کشور جز دامن زدن به شکاف بین مردم و حاکمیت و تضعیف سرمایه‌های اجتماعی آن دوران، سودی نداشت.

### سودا و سراب چپ

همزمان در تاریخ معاصر ایران، ورود اندیشه‌های چپ‌گرا به کشور، عمدتاً از مرزهای شمالی ایران که در ارتباط با اروپا یا شوروی بودند آغاز شد. چپ‌گرایی اساساً جریانی روشنفکری و ضد سرمایه‌داری بود که با دیدگاهی ماتریالیستی، تجمع سرمایه و ثروت نزد صاحبان ابزار تولید را نقد می‌کرد و استثمار گسترده کارگران نکوهیده می‌دانست. این دیدگاه نقاد اما با شرایط اروپای بعد از انقلاب صنعتی با خیل عظیمی از کارگران شاغل در صنایع صدق می‌کرد و بر بستر جامعه شناختی اروپایی تدوین شده بود؛ ضمن اینکه عقاید مذهب‌گریز و ضد خانواده آن با شروع گرایش‌های لاییک و فردگرا در میان اروپاییان سنخیت داشت. در

۱۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

ایران اما نه صناعی به آن شکل وجود داشت که کارگزارانش مخاطب ایده‌های چپ باشند و نه در جایگاه مذهب و خانواده خلی ایجاد شده بود که بشود ایده‌هایی مثل «دین افیون توده‌هاست» را در آن طرح کرد. مالکیت خصوصی هم شرعاً و عرفاً محترم شمرده می‌شد. پس با وجود عدم تطابق اصول فکری جامعه با کمونیسم و زیرمجموعه‌های آن، چپ‌گرایان ایران دقیقاً به دنبال چه بودند؟

پس از سال‌ها مبارزه، صرف هزینه، قربانی دادن، شکنجه شدن و... چپی‌های ایران چه بدست آوردند؟ دستاورد آنها برای کشور چه بود؟ چگونه است که مهدی‌خان‌بابا تهرانی، کمونیست کهنه کار متولد ۱۳۱۳ در مصاحبه با شبکه بی‌بی‌سی فارسی (۱۳۸۹) می‌گوید من وقتی به گذشته می‌نگرم متوجه می‌شوم که ما راه را اشتباه رفتیم! چگونه است که سازمان چریک‌های فدایی خلق، به خیال اینکه مثل چین و کوبا و ویتنام می‌تواند با شروع قیام مسلحانه از روستاها و متحد کردن روستاییان تهران را فتح کنند، به پاسگاه سپاه‌کل حمله بردند، اما هیچ‌کس حتی اهالی محل هم با آنها همراه نشدند.

به راستی مشکل این «شورشیان آرمانخواه»<sup>۱</sup> چه بود که در سیاست ایران مثل یک وصله ناجور بودند و اسم و رسمی از آنها به جا نماند. مسأله غم‌انگیز اینجاست که برخی از فعالان چپ از جوانان شایسته این مملکت بودند که بواسطه شجاعت، هوش بالا و وطن‌دوستی که در آنها بود اگر در مسیر درستی قرار می‌گرفتند منشأ تحولات مثبتی برای کشور می‌شدند، اما دریغ که آن «کژ راهه»<sup>۲</sup> این ظرفیت‌های انسانی را به

---

۱. مازیار بهروز، درباره جنبش چپ ایران

۲. احسان طبری، از خاطرات حزب توده

باد فنا داد.

شاید بزرگترین اشتباه چپ‌گرایان ایرانی این بود که مارکسیسم، کمونیسم، لنینیسم، مائویسم و امثالهم را فقط در کتاب‌ها خوانده بودند و می‌خواستند به همان سیاق در ایران پیاده کنند. آنها در واقع بی‌توجه به هویت ملی ایرانیان و عناصر ملی و شیعی سازنده آن، و بدون تلاش برای بومی ساختن یک ایدئولوژی خارجی، سعی در کپی کردن آن داشتند.

در ارتباط با چین به طور مثال، علت توفیق مائو تسه تونگ در بومی کردن ایده کمونیسم بود. در چین هم مثل هر کشور غیراروپایی دیگر در آن زمان، کارگران صنعتی زیادی وجود نداشتند و در عوض رعیت و کشاورز بی چیز و مستمند فراوان وجود داشت. مائو کمونیسم را از فاز اتحاد کارگران علیه سرمایه‌داری صنعتی به اتحاد کشاورزان علیه زمین‌داری تغییر داد. او در واقع با بومی کردن مارکسیسم، مائویسم را از ترکیب یک ایدئولوژی خارجی با شرایط و مقتضیات بومی چین بوجود آورد و انقلاب او هم موفق‌آمیز هم بود.

بر خلاف گونه‌های قبلی مارکسیسم - لنینیسم که طبقه کارگر (پرولتاریا) شهری به عنوان اصلی‌ترین منبع انقلاب تلقی می‌شد، مائو، جامعه روستایی را به عنوان اصلی‌ترین نیروی انقلابی شناخت و گفت می‌تواند توسط پرولتاریا و پیشتانانش، حزب کمونیست چین رهبری شود. یک مدل موفق جنگ ممتد مردم روستایی کمونیست در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود که نهایتاً حزب کمونیست چین را به قدرت رساند. علاوه بر این، بر خلاف دیگر گونه‌های مارکسیسم و لنینیسم که رشد صنعتی در مقیاس بزرگ، به عنوان یک نیروی مثبت انگاشته می‌شد،

۱۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

مائوئیسم رشد و توسعه روستایی را به عنوان اولویت خود برگزید. مائو احساس می‌کرد این راهکار در جامعه‌ای که بیشتر مردمش روستایی هستند، حداقل در مراحل اولیه سوسیالیسم موفق خواهد بود.

کشورهای همگون با چین در آمریکای جنوبی و آسیا، چین را مدل قرار دادند و انقلاب‌های مشابهی را به ثمر نشان‌دادند، بدان حد که در دوران کندی از ترس فراگیر شدن این نهضت در جهان، اصلاحات ارضی به عنوان یک برنامه اجباری به کشورهای جهان سوم دیکته شد تا تجربه چین و کوبا تکرار نشود. در همان دوران در ایران هم بدون اینکه زمینه‌های شورش دهقانی علیه حکومت وجود داشته باشد، امینی نخست مورد حمایت کندی به همراه حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی و عده‌ای دیگر از معتمدین آمریکا در ایران، برنامه اصلاحات ارضی را برای جلوگیری از یک شورش چریکی فراگیر و سقوط حکومت غربگرای شاه به کشور تحمیل کردند.

نتایج اصلاحات ارضی غیراصولی در ایران به عوض ایجاد رضایت‌مندی موجب فقر و بی‌پولی بسیاری از روستاییان و مهاجرت آنها به شهرها و روی آوردن به کارگری و فعلگی شد. حاشیه‌نشینی، تعارضات فرهنگی و هویتی با سبک زندگی شهری و احساس تبعیض و جدا ماندگی از بدنه اجتماعی در نهایت باعث شد تا چند سال بعد با بروز انقلاب اسلامی، آنها به طور موثری به انقلاب بپیوندند؛ در واقع کندی می‌خواست با اعمال اصلاحات ارضی از بروز یک انقلاب مائویستی جلوگیری کند، اما ندانسته به پیروزی انقلاب اسلامی در سال‌های بعد کمک کرد.

جان کلام اینکه، سامان سیاسی در هر کشوری نه بر اساس نظریه‌های

وارداتی، که بر اساس هویت ملی و شرایط و مقتضیات مختص به هر کشوری شکل می گیرد. در اینجا وظیفه روشنفکران این است که بر بستر شناخت عمیق از مردم و جامعه خود، یک نظریه سیاسی ملی تدوین کنند، نه اینکه هر آنچه در خارج از ایران دیده یا شنیده‌اند را کپی برداری کنند؛ که اگر چنین باشد اصولاً فرقی میان رضا شاه و تقی زاده با بیژن جزنی و گلسرخی نیست.

امروزه هرچند تب چپ در بین جامعه روشنفکری و دانشگاهی ایران افول کرده و دیگر چه گوارا و مائو و فانون نماد روشنفکری نیستند، اما لیبرال دموکراسی (چنانچه اشاره شد) به یک نظریه آرمانی و مطلوب در میان بسیاری از روشنفکران و دانشگاهیان ایرانی در آمده است. دویدن به دنبال سراب لیبرالیسم به اندازه سراب چپ‌گرایی و چه بسا خطرناک و گمراه‌کننده‌تر از آن است.

در کتاب حاضر سرگذشت و سیر تحول فکری دو تن از شخصیت‌های مهم جریان چپ در ایران یعنی خلیل ملکی و مصطفی شعیبانیان مورد مذاقه قرار گرفته است. این دو، از آن دسته روشنفکران مستعد و واجد ظرفیت اندیشه‌ورزی در تاریخ معاصر بودند که اگر به عوض پیروی از یک مرام وارداتی مثل چپ‌گرایی، به تکوین یک نظریه سیاسی مبتنی بر هویت داخلی مبادرت می کردند، منشأ خدمت بزرگی در ایران می شدند.

تاریخ معاصر ما بیانگر آن است که پیروی و تقلید صرف از یک مرام و مسلک سیاسی، بدون در نظر گرفتن هویت ملی و شرایط منحصر به فرد کشور، دستاوردی جز خسران و ائتلاف وقت و انرژی ملی نخواهد داشت. متأسفانه نخبگان علوم سیاسی و دانشمندان این رشته، دچار



۱۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

رخوتی طولانی در نظریه‌پردازی گردیده و در مواجهه با نظریه‌های سیاسی غربی، عمدتاً مقهور شده‌اند. البته این معضل نه مختص ایران که دامن‌گیر بسیاری از کشورهای دنیاست، اما با وجود سابقه طولانی تمدن ایران‌زمین در بین کشورهای جهان و تعدد اندیشمندان و نظریه‌پردازان در گذشته، این رخوت فراگیر، محل تأثر زیادی است.

امروزه اما شاهد آنیم که در این خلأ عظیم نظریه‌پردازی بومی در علوم انسانی، نظریه‌الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که توسط رهبر انقلاب طرح گردیده است را می‌توان به عنوان یگانه الگوی بومی سیاست که می‌کوشد بر مولفه‌های هویتی ایرانیان منطبق باشد در نظر گرفت. این الگو پس از طرح همچنان در حال تدوین و تکوین است و برای اینکه به نظریه‌ای جامع و کاربردی بدل شود، همراهی و اهتمام اندیشمندان و متفکران ایرانی اهمیتی اساسی دارد. در اینجا جهت جلب نظر خوانندگان گرامی این مقدمه به معرفی الگوی پایه و مبانی و اصول آن پرداخته می‌شود.

### کمتر کسی گوزن دشنه‌دار<sup>۱</sup> را به خاطر می‌آورد

اما مؤخره این مقدمه اینکه، کتاب حاضر نه به دنبال تخته جریان‌چپ در ایران است نه تمایلی به ستاییدن آن دارد. آنچه ایده محوری این نوشتار است آن که جریان روشنفکری چپ‌گرا در ایران، نمادی از هدر رفتن انرژی و استعدادبخشی از نخبگان است که همانطور که پیشتر هم گفته شد، اگر بومی‌گرایی و هویت را چراغ راه اندیشه‌ورزی خود قرار می‌دادند، چه بسا در تاریخ اندیشه سیاسی ایران منشا تحولات مثبتی

---

۱. اشاره به تابلوی سبک کویسم سیاهکل اثر بیژن جزینی

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد... ■ ۱۷

می‌گردیدند. شعایان و ملکی هر دو در راهی رفتند که سر از ناکجاآباد در آورد؛ یکی در خانه‌اش با قرص سیانور خودکشی کرد و دیگری در اوج غربت و مهجوریت در گذشت. اینان و هم‌طرازان آنها کسانی بودند که می‌اندیشیدند میراث فکریشان سرنوشت تاریخی ایران را تغییر خواهد داد، اما تاریخ این کشور گرد فراموشی بر میراثی پاشید که ظرفیت‌های ماندگاری در آن را نداشت؛ این فرجام می‌تواند مایه تامل برای روشنفکران و اندیشمندان سیاسی حال حاضر ما باشد.



---

## فصل اول

---



□ الگوی پایه



چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران در عرصه فکر، علم، معنویت و زندگی بسوی تمدن نوین اسلامی ایرانی در نیم قرن آینده است. این الگو با مشارکت گسترده متفکران و صاحب نظران ایرانی و بر اساس جهان بینی و اصول اسلامی و ارزش های انقلاب اسلامی و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران، بر طبق روش های علمی و با استفاده از دستاوردهای بشری و مطالعه آینده پژوهانه تحولات جهانی طراحی شده و شامل مبانی، آرمان ها، رسالت، افق و تدابیر است. مبانی، اهم پیش فرض های اسلامی، فلسفی و علمی جهان شمول معطوف به پیشرفت را ارائه می دهد. آرمان ها، ارزش های فرازمانی - فرامکانی و جهت بخش پیشرفت است.

مبانی و آرمان ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می کنند. رسالت، میثاق مشترک مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت است. افق آرمان های الگو را بر جامعه و زیست بوم ایران در نیم قرن آینده تصویر می کند و هدف های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران را در آن موعد معین می سازد. تدابیر، تصمیمات و اقدامات اساسی و بلندمدت برای حل مسائل مهم کشور و شکوفا ساختن قابلیت های ماندگار ملی به منظور رسیدن به افق است. این الگو با ایمان استوار و عزم راسخ و تلاش عظیم و مدبرانه مردم و مسئولان جمهوری اسلامی ایران اجرا خواهد شد.



۲۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرایی یا چشم براه دیگری در...

## مبانی

### ■ مبانی خداشناختی

- خدامحوری و توحید، اساس و محور بنیادین حیات فردی و اجتماعی مؤمنان است. الله معبود یکتا، علیم، حکیم، غنی، رب العالمین، رحمن، رحیم، هادی، شارح، تنها مالک و حاکم مطلق هستی است که:
- عادل در تکوین، تشریح و سزادهی است؛
- واسع، جبران کننده، روزی دهنده مخلوقات، اجابت کننده دعاها و حاجت هاست؛
- ولی مؤمنان، یاور مجاهدان راه خدا، حامی مظلومان، انتقام گیرنده از ظالمان و وفاکننده به وعده خویش است.

### ■ مبانی جهان شناختی

- جهان با عوالم غیب و شهودش، سرشت توحیدی دارد و مراتب روحانی، مادی، دنیوی و اخروی اش، پیوسته در مسیر تکامل و تعالی به سوی خداوند است.
- نظام علی- معلولی بر جهان حاکم است. جهان مادی در طول عالم ماوراست و عوامل مؤثر در آن منحصر به علل مادی و طبیعی نیست.
- جهان محل عمل و آزمایش و بستر تکامل و تعالی و یا سقوط معنوی اختیاری انسان است و بر اساس سنت های الهی به کردارهای آدمیان واکنش نشان می دهد.
- خداوند جهان مادی را در خدمت انسان که امانتدار و آبادکننده آن است، قرار داده که در صورت بهره برداری کارآمد و عادلانه، تأمین کننده نیازهای اوست.

## ■ مبانی انسان‌شناختی

- هدف از آفرینش انسان، معرفت و عبادت پروردگار و در پرتو آن، دستیابی به مقام قرب و خلیفه‌اللهی است.

- حقیقت آدمی، مرکب از ابعاد فطری و طبیعی و ساحات جسمانی و روحانی است.

- بعد فطری او که ناشی از نفخه‌ی الهی است منشأ کرامت ذاتی و نیز برخورداری از اوصاف خداپرستی، دین‌ورزی، کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی، خیرخواهی، زیبایی‌گرایی، عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی و دیگر ارزش‌های متعالی است. چنان‌که بعد طبیعی او منشأ دیگر اوصاف و نیازهای مادی گوناگون است. انسان در کشاکش مقتضیات این دو دسته صفات و نیازها و تحقق معقول و متعادل آنها به کمالات اکتسابی دست می‌یابد.

- انسان دارای کمال و سعادت اختیاری است که در صورت انتخاب‌های صحیح و در چارچوب تمسک به هدایت الهی و رشد عقلانی می‌تواند به مرتبه نهایی آن واصل شود.

- حیات انسان پس از مرگ تداوم می‌یابد و چگونگی حیات اخروی مبتنی بر باور، بینش، منش، اخلاق، کنش و رفتار آدمیان در زندگی دنیوی است.

- با توجه به مبادی پیش‌گفته، انسان دارای حقوقی از جمله حق حیات معقول، آگاهی، زیست معنوی و اخلاقی، دینداری، آزادی توأم با مسئولیت، تعیین سرنوشت و برخورداری از دادرسی عادلانه است.

- انسان موجودی اجتماعی است و تأمین بسیاری از نیازها و شکوفایی استعدادهای خود را در بستر تعامل و مشارکت جمعی جستجو می‌کند.

۲۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

### ■ مبانی جامعه‌شناختی

- جامعه به عنوان بستر تعامل و مشارکت در جهت تأمین انواع نیازها و شکوفایی استعدادها، نافی هویت فردی، اختیار و مسئولیت اعضا نیست ولی می‌تواند به پیش، گرایش، منش، توانش و کنش ارادی آنها جهت دهد و از افراد به ویژه نخبگان اثر پذیرد.

- ساخت‌یافتگی جامعه عمدتاً مبتنی بر فرهنگ است که به‌مثابه هویت و روح کلی جامعه در اجزاء و عناصر خرد و کلان آن حضور دارد.

- بنیادی‌ترین واحد تشکیل‌دهنده جامعه، خانواده است که نقشی بی‌بدیل در تولید، حفظ و ارتقای فرهنگ جامعه دارد.

- جوامع با وجود پاره‌ای تفاوت‌ها، تحت تأثیر سنن الهی و قوانین تکوینی مشترک و فراگیر هستند.

- شماری از سنت‌های الهی حاکم بر جوامع و تاریخ عبارتند از: پیوند تحولات اجتماعی با نفس و اراده انسان؛ وفور نعمت در اثر تقوی، عدالت و استقامت؛ عذاب و کیفر جامعه در صورت گسترش ظلم، فساد، گناه و ترک امر به معروف و نهی از منکر؛ امهال و استدراج و سلطه مؤمنان بر اهل باطل.

- تغییرات اجتماعی تحت تأثیر عوامل فرهنگی، جمعیتی و انسانی، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، دانشی و فناورانه پدید می‌آید.

- جامعه دینی مبتنی بر شکل‌گیری مناسبات اجتماعی بر اساس اصول و ارزش‌های دینی است و دینداری فردی آحاد جامعه به تنهایی ضامن تحقق جامعه دینی نیست.

- جهت‌گیری تاریخ به سوی آینده‌ای پیشرفته در تمام ابعاد مادی و

معنوی با حاکمیت ایمان و تقوا و رهبری امام معصوم(ع) است.  
- پیشرفت حقیقی با هدایت دین اسلام، رهبری پیشوای الهی،  
مشارکت و اتحاد مردم و توجه به غایت پایدار تحقق کلمه الله حاصل  
می‌شود.

### ■ مبانی ارزش‌شناختی

- ارزش‌ها ریشه در واقعیت دارند و اصول آن‌ها ثابت، مطلق و  
جهان‌شمول است.  
- اصول ارزش‌ها از طریق عقل و فطرت، و تفصیل آن از طریق  
کتاب و سنت قابل کشف است.  
- ارزش‌ها در ساحت‌های ارتباطی انسان با خدا، خود، خلق و خلقت  
ساری است.  
- تحقق ارزش‌ها موجب پیشرفت دنیوی و سعادت اخروی است.

### ■ مبانی دین‌شناختی

- دین، دستگاه جامع معرفتی- معیشتی است که از سوی خداوند  
متعال برای تأمین کمال و سعادت دنیوی و اخروی آدمیان نازل شده  
است.  
- دین کامل، جهان‌شمول و نهایی، اسلام است که بر نبی خاتم(ص)  
نازل و توسط آن حضرت ابلاغ و تفصیلات آن در سنت پیامبر و اهل  
بیت(ع) بیان شده است.  
- اسلام با نظام هستی و سرشت انسان، هماهنگی دارد و نقش  
بدیل‌ناپذیری در تأمین نیازهای نظری و عملی، فردی و اجتماعی و

۲۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

دنیوی و اخروی ایفا می‌کند. به همین جهت استطاعت کامل برای تمدن‌سازی و ارائه‌ی الگوی پیشرفت دارد.

- اسلام در چارچوب مبانی و اصولی ثابت و پایدار و بر مبنای اجتهاد در عرصه‌های اعتقادی، اخلاقی و شریعت و توجه به عناصر انعطاف‌پذیر فقه اسلامی، توان پاسخگویی به نیازهای نوشونده زمانی و مکانی را دارد.

- خردورزی و تمسک به دانش بشری و تجارب عقلایی مورد تأکید اسلام است و وحی، مایه شکوفایی عقل محسوب می‌شود. از این‌رو تمدن‌سازی و پیشرفت اسلامی افزون بر تکیه بر اصول، ارزش‌ها و تعالیم اسلامی، مبتنی بر عقل و دانش بشری نیز هست.

## آرمان‌ها

آرمان‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ارزش‌های بنیادین فرازمانی و فرامکانی جهت‌دهنده پیشرفت است. مبنایی‌ترین این ارزش‌ها، نیل به خلافت الهی و حیات طیبه است. اهم ارزش‌های تشکیل‌دهنده حیات طیبه عبارتند از: معرفت به حقایق، ایمان به غیب، سلامت جسمی و روانی، مدارا و همزیستی با هم‌نوعان، رحمت و اخوت با مسلمانان، مقابله مقتدرانه با دشمنان، بهره‌برداری کارآمد و عادلانه از طبیعت، تفکر و عقلانیت، آزادی مسئولانه، انضباط اجتماعی و قانون‌مداری، عدالت همه‌جانبه، تعاون، مسئولیت‌پذیری، صداقت، نیل به کفاف، استقلال، امنیت و فراوانی.

## رسالت

رسالت ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران حرکت عقلانی، مؤمنانه و متعهدانه در جهت ایجاد تمدن نوین اسلامی متناسب با آرمانها در زیست‌بوم ایران است.

## افق

در سال ۱۴۴۴ هجری شمسی مردم ایران دیندار، عموماً پیرو قرآن کریم، سنت پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) و با سبک زندگی و خانواده اسلامی ایرانی و روحیه جهادی، قانون‌مدار، پاسدار ارزش‌ها، هویت ملی و میراث انقلاب اسلامی، تربیت یافته به تناسب استعداد و علاقه تا عالی‌ترین مراحل معنوی، علمی و مهارتی و شاغل در حرفه متناسب‌اند و از احساس امنیت، آرامش، آسایش، سلامت و امید زندگی در سطح برتر جهانی برخوردارند.



تا سال ۱۴۴۴ ایران به پشتناز در تولید علوم انسانی اسلامی و فرهنگ متعالی در سطح بین‌المللی تبدیل شده و در میان پنج کشور پیشرفته جهان در تولید اندیشه، علم و فناوری جای گرفته و از اقتصادی دانش بنیان، خوداتکا و مبتنی بر عقلانیت و معنویت اسلامی برخوردار، و دارای یکی از ده اقتصاد بزرگ دنیا است. تا آن زمان، سلامت محیط زیست و پایداری منابع طبیعی، آب، انرژی و امنیت غذایی با حداقل نابرابری فضایی در کشور فراهم شده؛ کشف منابع، خلق مزیت‌ها و فرصت‌های جدید و وفور نعمت برای همگان با رعایت عدالت بین نسلی حاصل شده است. فقر، فساد و تبعیض در کشور ریشه‌کن گردیده

۳۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

و تکافل عمومی و تأمین اجتماعی جامع و فراگیر و دسترسی آسان همگانی به نظام قضایی عادلانه تأمین شده است.

\*\*\*

ایران در آن زمان از تداوم رهبری فقیه عادل، شجاع و توانمند و ضمانت کافی برای سیاست‌ها، قوانین و نظامات مبتنی بر اسلام برخوردار است و همچنان با اتکا به آرای عمومی از طریق مشارکت آزادانه مردم در انتخابات به دور از تهدید ثروت و قدرت و با بهره‌گیری نظام‌مند از مشورت جمعی نخبگان اداره می‌شود و قدرت کامل برای دفاع بازدارنده از عزت، حاکمیت ملی و استقلال، امنیت همه جانبه و تمامیت ارضی خویش را حفظ کرده و عامل اصلی وحدت و اخوت اسلامی، ثبات منطقه‌ای و عدالت و صلح جهانی است.

در سال ۱۴۴۴ ایران از نظر سطح کلی پیشرفت و عدالت، در شمار چهار کشور برتر آسیا و هفت کشور برتر دنیا شناخته می‌شود و دارای ویژگی‌های برجسته جامعه اسلامی و خاستگاه تمدن نوین اسلامی ایرانی است.

□ تدابير





- ۱- تبیین و ترویج اسلام ناب محمدی (ص) متناسب با مقتضیات روز
- ۲- تقویت و تعمیق فرهنگ توحیدی و معادباور و ایمان به غیب
- ۳- بسط فرهنگ قرآنی و تعمیق معرفت و تداوم محبت اهل بیت (ع) از طریق زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا و انتظار بدون انحراف و بدعت
- ۴- ترویج آموزه‌های اخلاق اسلامی و هنجارهای مدنی و تبلیغ عملی دین
- ۵- شناساندن علمی و واقع‌بینانه ارزش‌ها و دستاوردهای انقلاب اسلامی
- ۶- گسترش تعلیم و تربیت و حیانی، عقلانی و علمی
- ۷- تربیت نیروی انسانی توانمند، خلاق، مسئولیت‌پذیر و دارای روحیه مشارکت جمعی با تأکید بر فرهنگ جهادی و محکم‌کاری
- ۸- ارتقای موقعیت شغلی، کرامت و منزلت اقشار علمی و فرهنگی به ویژه معلمان و استادان
- ۹- تبیین، ترویج و نهادینه سازی سبک زندگی اسلامی ایرانی سالم و خانواده محور با تسهیل ازدواج و تحکیم خانواده و ارتقای فرهنگ سلامت در همه ابعاد
- ۱۰- اهتمام به احیا و توسعه نمادهای اسلامی ایرانی به ویژه در پوشش، معماری و شهرسازی با حفظ تنوع فرهنگی در پهنه سرزمین
- ۱۱- تحقیق و نظریه‌پردازی برای تبیین عدم تعارض دوگانه‌هایی از قبیل

۳۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

عقل و نقل، علم و دین، پیشرفت و عدالت، ایرانی بودن و اسلامیت، و تولید ثروت و معنویت از سوی صاحب‌نظران و نهادهای علمی کشور

۱۲- تقویت و گسترش تولید علمی اصیل، بومی و مفید در رشته‌های علوم انسانی با بهره‌گیری از مبانی و منابع اسلامی و دستاوردهای بشری

۱۳- توسعه علوم بین‌رشته‌ای و مطالعات و پژوهش‌های چند رشته‌ای بدیع و مفید

۱۴- کوشش و تعامل فکری بلندمدت و پایدار نخبگان و مؤسسات علمی برجسته کشور در عرصه بین‌المللی

۱۵- حمایت فزاینده و مطالبه متناسب از برجسته‌ترین مؤسسات و شخصیت‌های علمی کشور برای تولید علم در راستای رفع نیازها و حل مسائل اساسی جامعه

۱۶- ارزش‌گذاری معلومات و مهارت‌های غیررسمی روزآمد و کارآمد، ارتقای دانش‌های مهارتی و تنوع‌بخشی به شیوه‌های مهارت‌افزایی

۱۷- ارتقای دانش پایه و توسعه شبکه‌های علم، فناوری و نوآوری با همکاری متقابل مؤسسات علمی و پژوهشی، صنایع و دولت در فرایند تولید کالا و خدمات

۱۸- ارتقای مهارت‌های حرفه‌ای بومی به فناوری‌های صنعتی با استفاده از دستاوردهای نوین علمی و تجارب تاریخی و احیای بازارهای تولیدی تخصصی مطابق قابلیت‌های سرزمینی

۱۹- پی‌ریزی و گسترش نهضت کسب و کار هنرهای نمایشی و کاربردهای فضای مجازی با استفاده از میراث فرهنگی و ادبی ایرانی

اسلامی و قابلیت های ملی و محلی مطابق تقاضا و پسند مخاطب منطقه‌ای و جهانی

۲۰- التزام به رعایت اصول و قواعد اسلامی در غایت و ساختار

تصمیمات، سیاست‌گذاری‌ها و نهادسازی‌های اقتصادی و مالی

۲۱- تحقق عدالت مالیاتی و کاهش فاصله‌های جمع درآمد خالص

خانوار از طریق ایجاد نظام یکپارچه مالیات ستانی، تأمین اجتماعی و

ارائه تسهیلات مالی با بهره‌گیری از سامانه جامع اطلاعاتی ملی

۲۲- تسهیل ورود کارآفرینان به عرصه‌های اقتصادی به ویژه اقتصاد

دانش بنیان و کاهش هزینه‌های کسب و کار با تاکید بر اصلاح

قوانین، مقررات و رویه‌های اجرایی کشور

۲۳- تحقق عدالت در ساختار قانونی نظام بانکی با ایجاد انضباط پولی،

رهایی از ربای قرضی، توزیع عادلانه خلق پول بانکی و بهره‌مند

سازی عادلانه آحاد مردم جامعه از خدمات پولی

۲۴- استقلال بودجه دولت از درآمدهای حاصل از بهره‌برداری از منابع

طبیعی و ثروت‌های عمومی و انتقال این درآمدها به مردم با تأمین

عدالت بین نسلی

۲۵- توقف خام فروشی منابع طبیعی ظرف ۱۵ سال از زمان شروع

اجرای الگو و جایگزینی آن با زنجیره پیش‌رونده تولید ارزش افزوده

ملی در داخل و خارج کشور

۲۶- مصون‌سازی و تقویت فرآیندها، سیاست‌ها، تصمیمات و نهادهای

اقتصادی در مقابل تکانه‌های سیاسی-اقتصادی هدفمند و غیرهدفمند

برونزا

۲۷- توسعه فعالیت‌های زیربنایی، اقتصادی و اجتماعی و مصرف آب،

۳۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

انرژی و سایر منابع حیاتی متناسب با ظرفیت، حقوق و اخلاق زیستی  
۲۸- حفظ حقوق مالکیت عمومی بر منابع طبیعی و ثروت‌های ملی  
همراه با رعایت ملاحظات صیانتی، زیست محیطی و بین‌نسلی در  
بهره‌برداری از آن‌ها

۲۹- کاهش شدت مصرف انرژی و متناسب‌سازی سهم تولید و مصرف  
انرژی از منابع انرژی پاک

۳۰- بسترسازی برای استقرار متعادل جمعیت و توازن منطقه‌ای در پهنه  
سرزمین بر مبنای آمایش ملی و تخصیص امکانات و تسهیل و تشویق  
سرمایه‌گذاری در بخش‌های اقتصادی و فرهنگی مناطق مختلف و  
توانمندسازی مناطق محروم با توجه به استعدادهای سرزمینی

۳۱- تمرکززدایی در ساختار اقتصادی- مالی کشور با واگذاری برنامه  
ریزی و تصمیم‌گیری به استان‌ها و شهرستان‌ها در چارچوب  
سیاست‌های ملی

۳۲- بهره‌گیری از دیپلماسی فعال اقتصادی در کسب فناوری‌های پیشرفته  
و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی برای صادرات و حمایت از صادرات  
تولیدات داخلی با ارزش افزوده

۳۳- فعال کردن قابلیت‌های سرزمینی و موقعیت ارتباطی ایران از طریق  
ایجاد زیرساخت‌های پیشرفته برای تبدیل ایران به قطب راهبردی  
فرهنگی، علمی، فناوری و اقتصادی

۳۴- گسترش قطب‌های گردشگری طبیعی، فرهنگی، مذهبی و سلامت  
با محوریت مناطق و مراکز هویت‌ساز

۳۵- تأمین امنیت و ایمنی غذا و ترویج تغذیه سالم و ارتقای  
سازوکارهای نظارت بر تولید و توزیع مواد غذایی و مصرفی

- ۳۶- پوشش همگانی مراقبت ها و خدمات و توزیع عادلانه منابع حوزه سلامت
- ۳۷- همکاری بین‌بخشی و مشارکت نظام‌مند مردمی در ارتقای سلامت با اولویت پیشگیری و کنترل عوامل تهدیدکننده
- ۳۸- تنظیم نرخ باروری در بیش از سطح جانشینی
- ۳۹- اعتلا و تقویت و ترویج دانش بومی در حوزه سلامت مبتنی بر شواهد متقن علمی
- ۴۰- ارتقای توانمندی‌های حوزه پزشکی با هدف ارائه آموزش، خدمات و تولیدات در سطح ملی و بین‌المللی
- ۴۱- اعتلای منزلت و حقوق زنان و ارتقای جایگاه اجتماعی و فرصت‌های عادلانه آنان و تأکید بر نقش مقدس مادری
- ۴۲- ارتقای استقلال، اقتدار، پاسخگویی و تخصصی شدن نظام قضایی و تربیت و جذب قضات عالم و متعهد و دانش‌افزایی مستمر و نظارت بر عملکرد قضات و کارکنان قضایی و اصلاح و الکترونیکی کردن فرایندهای دادرسی
- ۴۳- طراحی و اجرای راه‌های پیشگیری از جرم و افزایش آگاهی و اخلاق اجتماعی و تقوای عمومی
- ۴۴- گسترش فهم عمیق و تحکیم نظریه مردم‌سالاری دینی مبتنی بر ولایت فقیه
- ۴۵- حفظ و تقویت مردم‌سالاری دینی، مشارکت مردمی، عدالت و ثبات سیاسی
- ۴۶- گسترش و تقویت تشکل‌های مردمی به منظور افزایش سرمایه اجتماعی و تحکیم ساختار درونی نظام

۳۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرایي یا چشم براه دیگری در...

۴۷- تقویت فضای آزاداندیشی به منظور ارزیابی و نقد علمی سیاست‌ها و عملکردهای گذشته و حال برای تصحیح مستمر آن و حفظ مسیر انقلاب اسلامی

۴۸- ارتقای نظارت رسمی، مردمی و رسانه‌ای بر ارکان و اجزای نظام و پیشگیری از تداخل منافع شخصیت حقیقی و حقوقی مسئولان و کارکنان حکومت و برخورد بدون تبعیض با مفسدان به ویژه در سطوح مدیریتی

۴۹- اجرای کامل ضمانت‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی در حوزه آزادی‌های فردی و اجتماعی و آموزش و ترویج حقوق و تکالیف شهروندی و تقویت احساس آزادی در آحاد جامعه

۵۰- تعیین ضوابط عادلانه و شفاف‌سازی فرایندهای تخصیص امکانات و امتیازات دولتی؛ درآمد، ثروت و معیشت مسئولان حکومتی و منابع و هزینه‌های مالی فعالیت سیاستمداران و تشکل‌های سیاسی

۵۱- گزینش مسئولان و مدیران بر مبنای التزام عملی آنان به حد کفاف در معیشت و اهتمام ایشان به هنجارهای عدالت، صداقت، راستگویی، اعتماد، فداکاری و پاسخگویی

۵۲- تقویت اقتدار حاکمیتی و ارتقای نظام سیاسی و متناسب‌سازی ساختار اداری کشور با روش‌های جدید به گونه‌ای که کمتر از یک درصد جمعیت کشور حقوق‌بگیر دولت باشند

۵۳- پیشگیری از شکل‌گیری تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران، گسترش بسیج مردمی و تقویت بنیه دفاعی بازدارنده

۵۴- تقریب مذاهب اسلامی و تحکیم اتحاد و انسجام مسلمانان از طریق تأکید بر مشترکات دینی و پرهیز از اهانت به مقدسات مذاهب

اسلامی

۵۵- ترویج عقلانیت و روحیه جهادی در جهان اسلام و حمایت از حرکت‌های اسلامی و نهضت‌های آزادی‌بخش و استیفای حقوق مردم

فلسطین

۵۶- تأکید بر چندجانبه‌گرایی، گسترش دیپلماسی عمومی و کمک به حکمیت و صلح بین‌المللی





---

## فصل دوم

---



□ اوضاع سیاسی اجتماعی ایران  
در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی



آنچه رضاشاه پهلوی با هدایت همراهانی چون تیمورتاش و محمدعلی فروغی و علی‌اکبرخان داور و تدین و آن چیزی که شخصاً در ترکیه مصطفی از کمال پاشا دید و نقشه راه در ذهنش شد آغاز آن چیزی بود که در ادامه تاریخ ایران عصر پهلوی پدر و پسر تجدد نامیده شد. با گسترش نوسازی و صنعتی شدن کشور، ساختار جمعیتی متحول شد و به تبع آن تحولاتی فرهنگی پدید آمد. ساختارهای سنتی و قدیم‌تر جامعه در معرض تحول قرار گرفتند و ساختارهای برآمده از تجدد آمرانه در حال نضج گرفتن بودند اما آن‌گونه که تورج اتابکی می‌گوید نه آن شبکه‌های معمر به سهولت هضم شدند و از میان رفتند و نه نوزاد نهادهای جدید به سادگی در بستر مقوم جامعه ایرانی نضج گرفتند. زندگی سیاسی و فرهنگی بر پایه دیدگاه‌های غیرسنتی بنیان گذاشته شد و روند اصلی زندگی فرهنگی این قشرها متمایل به تجددخواهی سکولار گردید تا آنجا که واکنش پیکره‌ی اصلی جامعه را برانگیخت؛ بومی‌گرایی، به‌ویژه با تأکید بر ارزش‌های دینی و بومی، بارزترین وجهی این واکنش بود اگر به اعتراضات علمای دین چون سیدحسن مدرس و آفانجفی اصفهانی اشارتی کنیم که البته اعتراضات و مبارزات مرحوم مدرس یکسره پس‌زمینه مذهبی نداشت می‌توان در کنار آن به اعتراضات سخت بخش‌هایی از عشایر به تغییر لباس اجباری و کنار نهادن لباس محلی اشاره کرد و گروه‌های چپ تازه پدید هم که هم نظم

۴۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرایی یا چشم براه دیگری در...

و مدنیت‌ه حاکم بر غرب را به واسطه تحصیل در آن سامان به چشم دیده بودند و هم دل در گرو عدالت ادعایی مشرب اشتراکی داشتند از دیگر معترضان تجدد رضاشاهی و آنچه ادبار آن دوران می‌پنداشتند بودند.

چهار دهه اول حکومت پهلوی زمانه سربرآوردن طبقات جدیدی بود که در ادامه کلیت ساختار اجتماعی، سیاسی و البته فرهنگی جامعه ایران را متحول کردند. سیل جدید ارتشی‌ها و تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های جدید در پیوند با روزنامه نویسان و اقشار نوپدید منبعث از ازدیاد درآمد‌های نفتی گروه جدیدی بودند که با ساخت فئودالی فراشی پیشین جامعه ایران که یک جور مدل بردار و بنشین و کورشو-کر شو تا زنده بمانی و تکه نانی بستانی بسیار متفاوت بودند و دل در گرو تغییر و خواسته‌های مدرنی چون برابری آزادی و تحول و تغییر داشتند. حال این‌که جامعه ملول و مخمور آن عصر که کتاب‌های کهنه و زخم‌های کهنه‌تر در خود داشت چقدر پذیرای این افکار جدید بود محل سؤال و تردید جدی و اساسی قرار می‌گیرد. حکومت وقت نیز که به رسم حکام ایرانی تغییر و اصلاح را در حکم زینت المجالس دانسته و تنها برای نقدهایی چون "خلقیات ما ایرانیان" می‌پسندد و هرگاه بخواهد اقتدار سنتی سلطانی را به چالش بکشد هرگز آن را تحمل نکرده و می‌گوید کارگزار و رعیتی نظر می‌دهد که فرق کلم بروکلی و بروکسل را ندانند. رشد طبقه‌ی متوسط جدید از دیگر پیامدهای فرایند نوسازی محمد رضاشاه بود.

تقاضای روزافزون برای کسانی که کار با دستگاه‌های جدید و فنون نسبتاً متوسط رایج در قدرت‌های درجه دو صنعتی را بدانند موجب فراهم شدن امکان تحصیل و استخدام برای نسل متولد اواخر دوران

رضاشاه و ابتدای اشغال ایران توسط متفقین را فراهم کرد این نسل جدید با پدران و برادران بزرگ‌تر خود بسیار متفاوت بودند اگر مهندس مهدی بازرگان از جمله اولین محصلین اعزامی دوره رضاشاه به فرانسه در آنجا کتاب دینی پررنگی درباره آداب و احکام دین تألیف می‌کند و در سال ۱۳۱۳ و برگزاری هزاره فردوسی در ایران دانشجویان بورسیه ایرانی در پاریس از محل شهریه ناچیز خود سردیس فردوسی را سفارش ساخت می‌دهند و به ایران می‌فرستند نسل جدید دانش آموختن انگار از دنیایی دیگرند و یکسره دگرگون می‌اندیشند. فقر گسترده تاریخی و مزمن در ایران که همواره خست طبیعت هم آن را تشدید می‌کرد نگاه حسرت‌بار تغییر جو شالوده‌شکن و بنیان‌افکنی را در ذهن نسل نو گره‌گذاری می‌کرد که وقتی با قوت اندیشه‌های سوسیالیستی عدالتخواهانه رایج در آن روز دنیا و پرهوایی سر در دوران جوانی پیوند می‌یافت نسل غریب و بی‌قرار و تمام یا هیچ را ارمغان می‌آورد. این‌که برخی تحلیل‌گران سیاست توسعه نامتوازن و از این قبیل توهمات و ترشحات فکری را برای دوران پهلوی دوم منظور می‌کنند.

گرفتاری‌ها و نابسامانی و بحران‌های انباشته حکومت پهلوی چنان زیاد بود که از سویی بحران‌های محلی و عشایری کم‌توانش می‌کرد و فقر و کمبود منابع هم در کنار پراکندگی قدرت و بروز گروه‌های چپ و ملی بیشتر حکومت را به سیاست دفع الوقت و "هرچه پیش آید" کشانده بود. در این میان در هر دوره بسته به مدیران میانی، الگو برداری از قدرت‌های جهانی و از همه مهم‌تر عایدات نفتی گروهی از مردم سبک زندگی متفاوتی می‌یافتند و البته فرصتی برای تجربه‌ها و تفکرات جدید هم.



۴۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی تا تقریباً برآمدن دولت دکتر اقبال  
دوران بی‌عملی

و هدایت شدن در مسیر جریان‌های جهانی و حکایت‌های داخلی است. طبق بیان متواتر آمریکایی‌ها کمک‌هایی که ایالات متحده در قالب طرح مارشال یا آنچه در ایران به اصل چهار معروف شد، با هدف اعلامی بازسازی خرابی‌ها و فقر و در اصل جهت پیشگیری از شیوع کمونیسم چون یک مرض بود در چاه ویل فساد و ناکارآمدی و البته هزار فامیل ایران بلعیده می‌شد و عملاً ثمر و اثری چشمگیر در روزمره و رضایت جمهور ایرانیان نداشت. کشاورزی فقیر و نیمه‌جان با شیوه شبه فئودالی الکن در کنار صنایع نیمه‌جان که ممری برای کارگر و کارفرما نبودند در کنار عواید نفت و کمک‌های ایالات متحده عمده ممر درآمد ایران تا انتهای دهه سی خورشیدی را تشکیل می‌دادند. در حوزه بهداشت سرانه پزشکی و پرستار و مراکز درمانی به شدت پایین بود و مادران بسیاری در نقاط غیرشهری در اثر زایمان و امراض دیگر فاقد عمر طبیعی بودند.

تجمع پزشکان محدود فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های داخل و تحصیل کردگان خارج از کشور هم در مناطق خاصی از شهرهایی بزرگ بود. غلامحسین ساعدی شاعر و داستان‌نویس ایرانی که عمده اشتهارش را به واسطه فعالیت‌های ادبی و اقتباس‌های سینمایی مهمی چون فیلم گاو داریوش مهرجویی به دست آورده است در حقیقت یک پزشک بود که به دلیل شرایط خاص بهداشتی آن روزگار در جنوب شهر تهران به‌طور رایگان به درمان رنج دیدگان و تهیدستان می‌پرداخت. از فراوانی دندان مصنوعی فروشان دوره‌گرد هم می‌توان وضعیت وخیم‌تر بهداشت دندان

مردم در این دوران را هم دریافت. شاید شعر معروف احمد شاملو متخلص به م. امید که اشاره به شکستن دندان طلای مردگان در گور هم دارد با توجه به تاریخ سرایشش اشاره به همین مفهوم دردناک دارد. اگر به فیلم دایره مینا ساخته داریوش مهرجویی هم دقت کنیم با پدیده‌ای دردناک به نام خون‌فروشی مکرر جماعت ایرانی در آن روزگار مواجه می‌شویم که نقدی برای جویندگان ترسیم سیمای بهداشت عمومی در آن عصر است. پس از آن با انقلاب سفید محمدرضا شاه و ترویج و ایجاد سپاه بهداشت و سرباز پزشک‌ها باز اندکی بهداشت عمومی و محرومیت در سال‌های میانی دهه پنجاه بهبود یافت اما سیر ساخت‌ها همچنان ناکافی باقی ماندند.

جالب این‌که شهر تهران به‌عنوان پایتخت و ویتترین ایران، تا میانه دهه سی فاقد شبکه آب‌رسانی لوله‌کشی و بهداشتی بود و مردم از آب‌های جاری در نهرها که کهنه نوزاد و خدو و کثافت و پلشتی در آن بود استفاده می‌کردند و تنها به همت مهندس بازرگان بود که لوله‌کشی آب تهران به انجام رسید. البته در شیراز با سرمایه و همت شخص آقای نمازی از ثروتمندان شیرازی، آنجا قبل از تهران از این موهبت برخوردار شده بود. مصطفی شجاعیان یکی از متفکرینی که در این رساله مورد مطالعه است خود چند تن از خواهران و برادرانش را در خردسالی از دست می‌دهد و این بر روان او تأثیر فراوان برجای می‌گذارد تا جایی که خواهرش پروین را تشویق به سفر به انگلستان و خواندن پرستاری برای خدمت به مردم محروم آن روزگار می‌کند.

هرچند رضاشاه آموزش عالی مدرن (البته اگر مدرنیته را نعل به نعل آنچه ممالک باختری کرده‌اند به حساب آوریم) در ایران بنا نهاد اما توسعه

۵۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

آموزش عالی همگانی و حتی ابتدایی تا دهه پنجاه در ایران تعریفی نداشت. تا آن سال‌ها در بسیاری مناطق ایران بالاتر از مقطع دبستان کماکان در محل وجود نداشت و دانش‌آموزان باید رنج هزینه و سفر در آن روزگار سخت را به جان می‌خریدند تا به مناطق برخوردارتر مجاور بروند و البته با اقتصاد کشاورزی صعب و رمه‌داری و استیلای نبردهای طایفه‌ای و قبیله‌ای که به فقر عمومی منجر شده بود این کار برای پسران خانواده مقرون‌به‌صرفه نبود و دختران هم که در مناطق غیرشهری عملاً از سیستم آموزش محروم بودند.

تا ابتدای دهه پنجاه گسترش مراکز آموزش عالی چنان کم شمار بود که خیل دانشجویان ایرانی در فرنگ خود گویاست و البته مهاجرت جوانان محروم به شهر یا خارج از کشور برای تحصیل، آنان را با عمق تبعیض و محرومیت آشنا می‌کرد و با اندیشه‌های عدالت‌خواهانه و انسان‌نوازانه کمونیستی - سوسیالیستی تبدیل به یک بمب ساعتی مخالفت و عمل علیه حاکمیت مستقر می‌گردیدند. در مناطق عشایری و روستایی هم وضع ناهموارتر از دیگر نقاط بود. در نگاه رسمی ایلات جماعت مزاحمی بودند که یا باید در نگهداری از سرحدات تلف می‌شدند و یا توسط امثال سرلشکر امیر طهماسبی خوان و خانه ایشان به یغما می‌رفت. آموزش در این مناطق چنان وضع رقت‌انگیزی داشت که به‌طور مثال در میان ایل قشقایی تنها همت عالی و پشتکار مرحوم محمد بهمن بیگی فقید توانست تا حدودی آموزش جدید و تغییر سرشت و سرنوشت را برای این جماعت رقم بزند. شاید اقبال گسترده‌تر عشایر فارس به گروه‌های چپ را بتوان در همین فقر و فراموش‌شدگی مفرط ردیابی کرد هرچند که هیچ پدیده انسانی نمی‌تواند تک عاملی باشد. به روایت

صندوق رفاه و آموزش ملل متحد دستاورد ایران در حوزه آموزش و بهداشت در آن سال‌ها حتی با کشورهای فقیرتر از خودش مثل الجزایر و لبنان هم قابل مقایسه نبود و در سطح پایین‌تری قرار داشت.

گفتن از شرایط سیاسی دهه سی و چهل بدون اشاره به دولت دکتر مصدق و کودتای مرداد سال سی‌ودو عملاً ابر و از سرچشمه، مخدوش است. دولت دکتر مصدق البته اگر از هاله تقدس و مرثیه‌خوانی بدر بیاید و امکان نقد منصفانه توأم با احترامش مهیا گردد، احتمالاً نقدهای زیادی بر بی‌اطلاعی و لجajتش باید وارد دانست. اما آنچه در بعد از ظهر بیست‌وهشت مرداد سال سی‌ودو اتفاق افتاد عملاً به‌گونه‌ای دولت راقربانی ساخت که بر دوگانه قربانی و جلاد کمترین تردیدی نمی‌توان رواداشت. دولت مصدق مصداق بریدن از نسلی از مرتجعان معمر در دل حاکمیت قاجار و پهلوی در ایران بود که همواره تحت استیلا و نقشه راه روس و انگلیس عمل می‌کردند. گروهی از فعالان مستقل و چپ ایران به شدت دل درگرو مبارزات مصدق و ایستادگی یک کشور جهان سوم در برابر امپراتوری هرچند محتضر بریتانیا داشتند. کودتای مرداد سی‌ودو امید یک نسل و فرزندان‌ش را به یاس تبدیل کرد و محمدرضا پهلوی را هم از شاه جوان اسکی‌باز توچال و آبعلی به یک خودکامه وابسته که با چماق جعفری و دلار جعفری سرکار آمده و مانده است تبدیل کرد. پس از کودتا دستگاه تیمور بختیار و زاهدی و آزموده از مخالفان در ارتش و جامعه هرکه بود و هرچه بود را یا به تیر بستند و یا لب دوختند و خاموش کردند مطبوعات و مجلس عملاً به ضد خود تبدیل شدند یعنی مروج اروتیسم افسارگریخته و کریه و یا مجیزگوی آنچه دستگاه املا می‌کرد. رهبران نهضت چون دکتر مصدق یا در حصر روزگار

۵۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرایی یا چشم براه دیگری در...

می‌گذارنیدند و یا آواره غیر وطن بودند و شاه با تبختر در پاسخ به سؤال خبرنگار خارجی در مورد وضعیت دکتر مصدق پاسخ می‌داد «در املاکش مشغول ورزش مورد علاقه‌اش خرسواری است». بست سیاسی این دوران هرگز به بسط سیاست تبدیل نشد و وادی سیاست به ملک شخصی نوباوگان دست‌پرورده دانشگاه ماساچوست چون هویدا و منصور در پیوند با فرزندان اشرافیت قدیم ایران تبدیل گردید که ره‌آوردش همان نسخه‌های پیشین عصر احمدمیرزا و امثال سهیلی و هژیر بود. به‌علاوه کنار نهادن پرده‌پوشی و محافظ‌کاری رجال قدیم‌تر حاکمیت ایران و نمایش و تبختر بر مردمی که بغض و محرومیت بخش چشمگیری از آنان را زمین‌گیر کرده بود نقد و دلگیری سال‌های قبل‌تر نسبت به حاکمیت سخت‌سر را به کینه و بغض تبر به دست برای نسل جوان آتشین مزاج تبدیل شد.

اگر نگاهی به فضای سیاسی اجتماعی و فرهنگی جهان در دهه پنجاه و شصت میلادی بیفکنیم و البته به مسری بودن جریان‌های جهانی با تم ملی و محلی باور داشته باشیم تحلیل آنچه در ایران و ذهن و عمل جوانان و کنشگران سیاسی می‌گذشت آسان‌تر خواهد بود. جنگ عالم‌گیر دوم، پایان عصر قدر قدرتی بی‌مثال کشورهای غربی برآمده از انقلاب تفنگ و بخار بود. انگار استقلال‌خواهی و مبارزه برای رهایی از عامل فعل بودن به سکه رایج در میان انسان‌های انبارشده و اجیرشده پیشین تبدیل شده بود. در هندوستان مستعمره بریتانیا که سال‌ها معدن مواد خام و بازار مصرف گسترده لندن بود و مردمانش به سبب خلق نرم و اعتقادات ماورایی مسالمت‌جویانه، کمتر راه نزاع و رویارویی در آنان تصور می‌شد این بار هرچند کم خشونت اما مقابل استیلای بریتانیا

ایستادند و به استقلال هم‌دست یافتند. در چین ویتنام و بسیاری دیگر از ممالکی که قبل از این تاریخ به حساب نمی‌آمدند هم مبارزات مسلحانه و البته با کیفیت‌های گوناگون به راه افتاد تا یا استقلال به دست آید و یا حاکمان که دست‌نشانده انگاشته می‌شدند و عامل فقر و بینوایی و غارت منابع به زیر کشیده شوند.

رویای کوبا شاید یک نقطه عزیمت مهم در تبارشناسی آن عصر عجیب تاریخ ایران باشد. در نزدیک‌ترین جغرافیای ممکن به ابرقدرت قهار دنیای سرمایه‌داری چند جوان ریشو به رهبری فیدل کاستروارنستو چگوارا پزشک آرژانتینی موفق شدند باتیستا حاکم دست‌نشانده آمریکا که کوبا را به مستراح آمریکایی‌ها تبدیل کرده بود چیره شوند و در مبارزات چریکی فصلی نو بگشایند. کاسترو و چگوارا شمالی تمام‌عیار آن عصر و مرشد جوانان سرگشته و حق‌جو بودند. اگر از فضای جهانی به قدر کفایت در حد مقدمات این نوشتار گفته باشیم دوباره به درون مرز پرگهر بازگردیم، پس از کودتا و تا برآمدن دولت امیرعباس هویدا و فوران درآمدهای نفتی استبداد فقر و درفش مهم‌ترین مؤلفه‌های حاکم بر جامعه ایرانی بودند.

گروه‌های سیاسی شناخته‌شده زیر ضربه شدید دستگاه امنیتی بودند. جبهه ملی پس از کودتا دچار فروپاشی حقیقی شده بود و جبهه ملی دوم سوم و... را هم تشکیل دادند اما جز معدودی پیرمرد دکتر و مهندس که تاب هیچ عتابی را نداشتند در آنها نبود و بیلان کار هم بیانیه‌هایی کم‌رمق که جز آنها هیچ نمی‌کردند و البته نمی‌توانستند هم بکنند. خودخواهی‌ها و منیت‌های خاص فرهنگ فئودالی هم بیشتر این جماعت را مشغول خودکرده بود. نقل است در میتینگ جلالیه جبهه ملی که در

دوران نخست‌وزیری دکتر علی‌امینی فراهم‌شده بود میان اعضا بر سر این‌که چه کسی سخن بگوید نزاع‌های مضحکی درگرفته بود. حزب توده شاخه نظامی‌اش توسط دستگاه امنیت تیمور بختیار از میان‌رفته بود و سایر گروه‌ها هم وضع بهتر از این نداشتند. اما فرق بزرگ ابتدای دهه چهل خورشیدی با دو دهه قبل از خودش در محافظه‌کاری نسل قبل به سبب دیدن دشواری‌های جنگ‌های جهانی و غارت و قحطی و رکود تجارت بود. گویی این نسل سر‌بازایستادن نداشت چراکه به چشم و گوش حکایت تحولات موفق در دیگر بلاد را شنیده بود. به این سبب گروهی از جوانان بی‌قرار دیگر تاب‌قرار و بیانیه و نصیحت را نداشتند و دیگر نه باران مد نظر مهندس بازرگان که خود سیلاب بنیان افکن مبارزه بی‌امان و برانداختن بن‌پهلوی را می‌خواستند. نارضایتی و عصبانیت از شرایط طیف جدید مبارزان و فعالان را به وادی‌های گوناگون کشانیده بود؛ گروهی چون بهمن قشقایی تحصیل در انگلستان را رها کرده و به کوه‌های قشقایی می‌زند تا به خیال خام خود مثل مدل کوبا مردم همراهش شوند و کار را تمام کند اما خیلی زود کار این خان‌زاده قشقایی با چوبه دار تمام می‌شود. گروهی دیگر چون کوروش لاشایی نقشه ترور شاه را می‌کشند و گلسرخی و میرزادگی و بطحایی نقشه ربودن ملکه و ولیعهد پهلوی را در سر می‌پروراندند. نقطه عزیمت این گروه‌ها تأکید به مبارزه تند و بی‌امان و تأسی به مدل‌هایی است که در دیگر کشورها به‌عنوان روش، مورد استفاده قرار گرفته است و هرگز در آن‌جا پرهیجان به این نمی‌اندیشیدند که هر کشوری جامعه و تاریخ و سرزمین خاص خود را دارد. ایران که با فرهنگ تشیع، شهادت، سوگ و حزن شناخته می‌شود با کوبایی که می‌ومعشوق و گیتار و سیگار برگ از مختصات

مشترک کاسترو و باتیستا است، تفاوتی اساسی دارد. در چنین زمانه‌ای است که نظریه‌پردازان و کنش‌گرانی چون خلیل ملکی به بروز می‌رسند و چونان مصطفی شجاعیان متولد می‌شوند.

نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز جریان فکری عدالت‌خواهانه‌ای بود که با یک نویسنده و روشنفکر کم‌پول و ژولیده آلمانی به نام کارل مارکس آغاز شد. اگر تا پیش از عصر رنسانس و ابداع قدرت بخار مسئله کمبود منابع و نقصان ثروت اساسی‌ترین مشکل جوامع انسانی بود، در زمانه‌ی گذر از اسارت نیروهای طبیعی و کشف رموز رام کردن نیروها و افزایش تولید، مسئله‌ی فقر و غنا و تقسیم ثروت و امکانات به مسئله‌ای مهم، غامض تبدیل شد. اگر تا پیش از انقلاب کرامول در بریتانیا مسئله ظلم هنری هشتم و امراض مسری عفونی مهم‌ترین رنج مردمان بریتانیا را تشکیل می‌داد پس از کشف بخار و قبل‌تر از آن با رنسانس در ایتالیا و بسط و گسترش آن به بریتانیا که منجر به بریدن از رم و ایجاد کلیسای مستقل پروتستان در نزدیکی وست مینیستر شده بود مسائل و ابتلائات از جنس و گونه دیگری بود. کشف بخار در بریتانیا و احداث اولین کارخانه‌ها و تولید گسترده نوع دیگری از مناسبات میان مردم و صاحبان ثروت و قدرت پدید آورد که تا قبل از دنیای صنعتی و به حرکت درآمدن کشتی‌های بخار و مردمان دریانورد با بخار کم‌تر تجربه شده و دور از ذهن بود.

کارخانه‌های جدید راه افتاده بودند و تولید اندک سابق که معمولاً اشرافی و چشم‌نواز و برای دوک و دوش‌ها بود به تولید انبوه و عرضه فراوان تبدیل شد و نیروی کار که تا قبل از آن تنها در قالب پیشخدمت و پیشکار اعیان و یا کارگر کشاورزی در قالب فئودالیته مفهوم می‌یافت



۵۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

تعریف و تفسیر جدیدی یافت و کارگر و کارفرما در کنار تولید و بازار مصرف و مواد اولیه واژگان نوآشنایی بودند که امید و ناامیدی‌های فراوانی را برای نوع بشر نوید می‌دادند؛ اما انسان جدید که از ورطه و چنگال ارتجاع کلیسا و قدرت قاهر طبیعت گذر کرده بود با فرارسیدن ابزار و ایده جدید هم کمال و جمال خوشبختی را درک و لمس نکرد و دریافت احتمالاً اسیر خیال خام یا خوش‌خیالی مدام گشته است. دنیای جدید چون تمام پدیده‌های دیگر بشر بی‌درد و الم و عوارض نبود همان‌طور که انژکسیون که ارمغان علم جدید بود و جایگزین انگیزاسیون کلیسا، درد و رنج خاص خود ولو اندک را دارا بود. دنیای جدید با دو بحران خودنمایی می‌کرد؛ دو مولود شوم، یکی استثمار و دیگری استعمار یا بهره‌کشی نوع بشر از هم‌نوع خویش که گاه تفرعن و محبوس شدن در قلعه‌های بلند خودخواهی و بی‌خبری، چه قلعه اشراف‌زادگان بی‌خبر باواریایی باشد و چه خانه‌های لوکس دوانینگ استریت لندن، انسان را تا مرحله ابزار انگاشتن و بخشی از چرخه تولید تصور شدن تنزل داده است.

البته بی‌انصافی محض است اگر گمان کنیم بازی بهره‌کشی از انسان، مختص دوران صنعتی شدن است و در دنیای ماقبل رنسانس جماعت خوش و خرم در کنار یکدیگر اشعار حافظ و گوته می‌خوانده‌اند نان خشکیده ملک ری را در آب گوارای رودخانه تایمز نرم کرده و هر انسان برای انسان برادری بوده و الا خیر و برداری هیچ نبوده است، خیر این چنین نبوده برادر! ظاهراً تا بوده چنین بوده و احتمالاً تا هست چنین باشد. تنها اشکال و ظروف تغییر می‌کنند و ماهیت‌ها ازلی - ابدی هستند. تجارت انسان احتمالاً از بدو گام نهادن بر کره خاکی آغاز شده است،

ثروت و قدرت در کنار شهوت و حسادت چهارگانه و پیش‌برنده اساسی انسان در طول اعصار بوده‌اند و برای دست یافتن به هر کدام از موارد یادشده شده و یا شفای خاطر در مورد حسادت، لاجرم باید انسان یا انسان‌هایی را به انقیاد درآورد یا تحت سلطه و بهره‌کشی قرار داد. دقت کنیم که در عصر مدرن هم، فقط شکل‌ها عوض می‌شوند و گفتارها، دیگر هیچ... حکایت آتش و کاسه همان حکایت همیشگی است و بس...! اما در پاسخ به هجوم به سرزمین‌های بکر، به قصد بسط قلمرو کشف ماده اولیه و بازار مصرف مفهوم استعمار و استثمار را پررنگ‌تر از همیشه کرد. ذهن پویای بشر در پاسخ به این دو بلیه به دو راهکار توسل و تشبث یافت: ملی‌گرایی و کمونیسم یا شکل تعدیل‌یافته‌اش سوسیالیسم. در مقابله و مقابل، دول سربلند و سربلند کرده از رنسانس و عصر بخار و اختراعات سرزمین‌های عقب‌مانده یا شاید نمی‌دانم به‌زعم دنیای مدرن جدید هر آنکه صنایع جدید نداشت و آثار عصر روشنگری در اجتماعش نمود نمی‌یافت به‌نوعی عقب‌مانده احصا می‌شد، پای ملی‌گرایی به میان آمد و در اشکال مختلف نمود یافت. حرف ملی‌گرایی این بود که این سرزمین از آن ماست و شما به‌زور بر مقدرات ما حاکم شده‌اید و نان و مواد اولیه و استقلال ما را به یغما برده‌اید. این سرزمین از آن ماست و خارجی استعمارگر باید از اینجا بیرون برود. اندیشه‌های ملی‌گرایانه در قالب‌هایی چون ستایش یک قومیت و ملت یا تاریخ حال واقعی ویا آمیخته به تخیل پدیده‌ای بود که در مقابل پدیده نوظهور استعمار پررنگ شد و قد علم کرد.

استعمار البته بر پایه‌هایی چون خوی تجاوزگری بشر استوار بود، خویی که در گذشته به مفهوم هجوم و کشورگشایی و البته غارتگری

یا آن چیزی که به صورت موجز، جوینی مورخ محزون ایرانی درباره حمله مغول به ایران زمین می‌آورد «آمدند، کشتند، آتش زدند، بردند؛ اما استعمار معنی جدیدی را به اذهان بشری وارد کرد. برای کشتن و بردن نیامده بود بلکه برای ماندن و بازاریابی و به بند کشیدن جسم و اندیشه توأمان آمده بود. مناسبات تولید محور که بی‌رحمانه مواد اولیه، نیروی کار ارزان و صدا البته بازار مصرف می‌طلبد از اروپای عصر بخار به سایر نقاط جهان به ضرب ناخداها و کشتی‌های توپ‌دار و البته کمپانی‌های خوش آب و رنگ روانه شد. اگر چه بهره‌کشی و ادبار کارخانه‌ها در ابتدا تنها برای نگون‌بختان کارخانه‌های ولز و ایرلند و حاشیه لندن بود. رمان دیوید کاپرفیلد اثر چارلز دیکنز نویسنده شهیر بریتانیایی عمق بهره‌کشی و بینوایی این جماعت را نشان می‌داد و البته تاریخ شورش کارگران ایرلندی صنایع پنبه را هم که به ضرب وزور تفنگداران ملکه سرکوب شد خوب به خاطر دارد.

این بار اما همین مدل رابطه نابرابر و غم‌انگیز برای تولید بیشتر و بیشتر، به همراه صاحبان صنایع و متحدان نظامی آنان راهی سایر ملل و سرزمین‌ها شد. کارگران و اجیران در صنایع جدید شاهد بودند که چگونه با ساعات کار زیاد و دستمزد پایین و سینه و دست و سلامت به یغما رفته‌گوه‌هایی به نام کالا تولید می‌کنند که اربابان و صاحبان صنایع را ثروتمند و فربه‌تر می‌کند و آنان در همان کومه‌های سرد و نمودر و ولز و یا حتی چپرهای گرم و آلوده در شرکت نفت در جنوب ایران به هزیمت ویرانی می‌روند و اندیشه برابری‌خواهی مدرن پس از تأکیدات عصر کهن ادیان متولد می‌شود. جناب مارکس به دنیای متلاطم خوش‌آمدی!

عدالت پس از عصر ردشنگری در غرب تعابیر متفاوتی پیدا می‌کند؛ آدموند برک انگلیسی یک عدالت اشرافی را پی می‌گیرد جان لاک به؛ راهی دیگر می‌رود و به دنبال یک عدالت لیبرالی است و عدالت برآمده از سوسیالیسیم و کمونیسم هم یک عدالت آرمانگرایانه حداکثری است.

کارل مارکس که تا پیدا شدن پدری جدید می‌توان اصطلاحاً او را پدر چپ جدید نامید به‌طور مشخص به مسئله عدالت ورود نمی‌کند و با بیان برخی مفاهیم چون ارزش‌افزوده و نفی مالکیت و... عملاً به عدالت اجتماعی نقب می‌زند. در این میانه عدالت‌خواهی جهانی آرام‌آرام با ورود صنایع جدید که به همراه خود تفکرات جدیدی را هم وارد ایران زمین می‌کند اندیشه برابری خواهی و مبارزه با جور و ستم و استثمار هم در مخیله روشنفکران و بیشتر فرنگ رفتگان ایرانی شکل می‌گیرد. اگر کارگر تا قبل از ورود کارخانه جات فرنگی به ایران مفهوم عمده خان و یا باربران و خرده‌کاران و خرده‌پاها در سیستم بازار و صنایع بومی و دستی محلی ایران را داشت اما پیامد توسعه نصف و نیمه در روسیه تزاری و خصوصاً در چاه‌های نفت قفقاز مفهوم جدیدی از تولید و کار و سرمایه پیدا شد. تا قبل از این عصر، نوع رابطه عمده ایرانی باخان صاحب زمین که این خان از لحاظ مفهوم با آنچه فئودال در غرب صنعتی یا نیمه‌صنعتی نامیده می‌شود تفاوت فاحش داشت.

در مناسبات زمین‌داری در ایران خشک، خان بخشی از وظیفه زرع را بر عهده می‌گرفت و البته بخش پررنج‌تر بر عهده عمده بود و در طریق سنتی ایرانی که با نوعی دهش تاریخی و آیینی ایرانی هم همراه شده بود نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز میان طرفین ایجاد گردیده بود و در عمده

۶۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

جات بازار و صنایع کوچک دستی هم حکایت تقریباً به همین منوال بوده است. بسیار دیده و شنیده‌شده که صاحب‌کار ایرانی غذای خود را با باربر و غلام بچه تقسیم می‌کرده و شاگردان هم با کار و تجربه‌اندوزی از کنار اوستاکار کم کم خودشان هم استادکار و صاحب‌ملک و مکنت گردیده بودند؛ اما کار کارگران فصلی و گاه تقریباً دائمی ایرانی در چاه‌های نفت پربرکت بادکوبه، اندیشه‌های نوینی را وارد منخبله آنان و صدا البته منتشر در جامعه سنتی و سخت معیشت اما آسوده‌خیال ایرانی کرد. ارزش‌افزوده، رنجبران- حقوق‌کارگر و قیام علیه سرمایه‌داری از رایج‌ترین سکه‌های روز در میان کارگران دست و روی سیاه صنایع نفتی بادکوبه آن روز بودند؛ که منبع تغذیه فکری آن‌ها یک رهبر در تبعید به نام ولادمیر ایلیچ لنین بود که به همراه رفقاییش تروتسکی و استالین جزو‌های انقلابی و مبشران تفکر کارگر محور و برابری خواهانه اش را راهی سرزمین‌های سرد تحت سلطه تزار می‌کرد. زندگی و اشرافیت عجیب خاندان رومانف که حاکمان چندصد ساله سرزمین روسیه بودند با بیچارگی و رنج غیرقابل وصف توده روس که در جامعه طبقاتی و کاستی آن زمان روسیه زندگی به‌شدت رقت‌باری داشتند، زمینه را برای نشر و بسط افکار برابری خواهانه فراهم کرد و در آن روزگار کمتر کسی فکر می‌کرد که آیا اساساً هر رومانتیسم و ایده آل‌گرایی زمینه تحقق در دنیای واقعی را دارد؟! و آیا با وجوه سرکشی انسان و سیر قوای طبیعی، این برابری محض را برمی‌تابد؟! به‌هرروی شکست روسیه از ژاپن در جنگ منچوری شرایط را در جامعه دهقانی و کارگری روسیه وخیم‌تر هم کرد. سیر حوادث در سرزمین یخبندان چنان سریع بود که کارگران بینوای ایرانی هم می‌پنداشتند که این حرکت جهانی و عدل‌گستر است و

کام همه را از شهد عدالت شیرین خواهد کرد و در بازگشت از سرزمین بادکوبه رویاهای شیرینی را برای اهالی سرزمین مادری ایران تعریف می‌کردند.

شیوع تفکرات چپ و مارکسیست در روسیه و به تبع آن پیروزی انقلاب بلشویکی در اکتبر ۱۹۱۷ علاوه بر ورود قطار حامل لنین به روسیه افکار و نگاه‌های جدیدی را هم راهی ایران همسایه جنوبی روسیه کرد که تبادلات مرزی تاریخی توانست فصلی جدید را در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بگشاید هرچند تاریخ را رقم نزد اما بخشی از اوراق کهنه و قطور تاریخ این سرزمین گشت، برای انسان رنج‌کشیده ایرانی در روزگار محنت و بی‌خبری، افکاری که خبر از برابری و برادری می‌داد می‌توانست بسیار جذاب و حیران‌کننده و درعین‌حال ویرانگر باشد. فکر این‌که دیگر قرار نیست روی زمین‌های دیگران کار کنند و قرار است خاک و خیش و گاوآهن از آن‌همه باشد دیگر از ترکه و فلک و شحنه خبری نخواهد بود احتمالاً ابتدایی‌ترین و دم‌دستی‌ترین مفاهیم برداشتی از جانب شیفتگان و مقلدان اندیشه کمونیستی یا آنچه در آن روزگار مرام اشتراکی نامیده می‌شد بود. برقراری جمهوری مساوات در سرزمین آران (که البته بعدها از سر طمع به خاک ایران و گرسنگی گرگ روسیه و شوروی بعدی آذربایجان شمالی نامیده شد) به رهبری یک ایرانی به نام محمدامین رسول‌زاده و همین‌طور جمهوری دانشناکیه در ارمنستان که هر دو تم و طعم برابری خواهانه، هرچند مستقل از غول نوظهور شوروی که لنین و رفقا از چراغ جادوی سخن کارل مارکس به درآورده بودند.

ایرانیان همدم و دمخور شوروی‌ها را بیشتر به سودای کشانیدن پای

۶۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

این ارمغان نوظهور ابتدای قرن بیستم به سرزمین آبا و اجدادی می‌داد. عطاالله صفوی نیا از اولین عشاق سرزمین شوراها در ایران‌که وصف عیش مداوم و منقض‌نشدنی در سرزمین رفیقاها را تنها از گفتگوی‌های عامیانه و عوامانه اهالی روستایی در طبرستان ایران و ترانه‌های شاد و خلقی رادیو مسکو شنیده بود. چنان شیفته و مسرور می‌شود که گرسنگی و پای دمل آگین بی موزه را فراموش می‌کند و خطر کرده از مرز می‌گذرد تا در سرزمین عشق و نهایت انسان، شوروی سکنی بگزیند اما حاصل اش سرمای حیرت‌انگیز کولاک‌ها و مشاهده گرسنگی و برهنگی و یاس اجتماعی و بازسازی همان مناسبات ازلی - ابدی و رنج مداوم در بهشت موعود است. فقط انگار والی و گزمه ساری و صومعه‌سرا را رئیس کمیساریای خلق کرده بودند کار تا بدانجا بالا گرفت که صفوی نیا خاطرات آن دوران را زیر عنوان «درماگادان کسی پیر نمی‌شود» تحریر کرد که کنایه به رنج و محنت بسیار و مرگ در جوانی و نرسیدن به پیری در کعبه معشوق بود.

از همان ابتدای پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ادامه آن نگاه عدالت‌خواهان و ناراضیان و یا شاید بی‌بهرگان ایرانی به سرزمین و حکومت جدید همسایه بسیار همدلانه و رمانتیک و عاشقانه بوده است. "مرام اشتراکی‌های" ایرانی گمان می‌بردند شوروی به‌عنوان کشور پیشرو و مأمّن سوسیالیزم و برابری، بهشت کارگران است و همراهی و حضور با این کشور در هر زمینه‌ای قرار گرفتن در متن یک اتفاق عظیم تاریخی و کمک به آرمان جهان‌شمول برابری بشر است.

در چشم عشاق ایرانی لنین و عمویوسف (ژوزف استالین رهبر دوم

اتحاد جماهیر شوروی) هر چه آن خسرو می‌کرد شیرین بود. البته برای تحصیل کرده‌ها و تیپ روشنفکرتر چپ ایرانی اقداماتی چون عقد قرارداد ۱۹۲۱ میان ایران شوروی که با گذشتن داوطلبانه حکومت تازه مسکو از بسیاری از امتیازات و اجحافات دوران رمانف‌ها در ایران بود (مثل واگذاری ده آشوراده و بازگرداندن حق کشتیرانی ایران دریاچه خزر هرچند ایران تا آن زمان هیچ کشتی به مفهوم واقعی کلمه نداشت!) موجب خوشبینی و گرایش ذوب در مسکو در میان چپ ایرانی شد که این به‌عنوان یک آفت بزرگ از ابتدا تا فروپاشی شوروی عامل افت این جریان در ایران بود. در پاسخ به اوضاع بشدت پریشان ایران آن زمان که در یک ملوک‌الطوایفی کامل بسر می‌برد و قحطی و بیماری آفت جان ملک و ملت شده بود حرکت‌هایی با ماهیت‌های متضاد و گاه چندگانه در اکناف ایران بوجود آمد که هنوز هم قضاوت صریح متقن درباره انگیزه‌ها و شأن ملی رهبران آن‌ها دشوار است. تلخ‌کامی همان عشق به شوروی و سینه زدن زیر پرچم داس و چکش بر وجدان و شرافت این جنبش‌ها سنگینی می‌کند و از ابتدایی‌ترین پویش‌های تئوری و عمل چپ در ایران می‌توان گرایش و گردش به همسایه شمالی را به‌وضوح مشاهده کرد.

اگر جنبش جنگل به رهبری میرزاکوچک خان جنگلی و دو متحد ابتدایی و منفور و قاتل انتهایی‌اش خالوقربان و احسان الله خان را بنگریم گرایش عیان به شوروی قابل‌مشاهده است. جمهوری سویتی (سوسیالیستی) گیلان در حضور غرش توپ‌های کشتی‌های روسی در رشت اعلام موجودیت کرد و مطالب نشریه جنگل و حتی شکل پرچم جمهوری گیلان هم گویای کرنش به قبله مسکو بود از آنجایی که در



۶۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

ایدئولوژی‌های بسته انقلابی همواره قرائت‌ها و خواننده‌ای متفاوت و گاه متضادی از تفکر اصلی صورت می‌گیرد و هرکدام سایر باورها را انحراف از نسخه اصلی و کج روی می‌داند و سعی در حذف دیگران و برقراری تک‌صدایی دارند. خالوقربان در افراط مرام اشتراکی برای تقلید رفتار برادران بزرگ‌تر در شوروی و بدون توجه به الزامات محیط ملی و محلی اقدام به ضبط ابزار تولید به نفع پرولتاریا و طبقه کارگر نمود. حال ابزار تولید اهالی تالش و صومعه‌سرا و جنگلی‌ها شامل قاطر و الاغ و استر و بیل، کلنگ و گاوآهن بود.

حرکت جنگل علی‌رغم انگیزه‌های ظلم‌ستیزانه نهایتاً تا نزدیکی و تقلید غیرقابل قبول از شوروی پیش رفت و اگر روال و زوال ایران و تهران همان‌گونه ادامه داشت چه‌بسا تا پاره‌پاره کردن ایران هم پیش می‌رفت. مورد شیخ محمد خیابانی در تبریز را هم هرچند نه به شدت مورد جنگل می‌توان در گرایش به همسایه شمالی احصا کرد. شیخ حتی می‌خواست نام تاریخی آذربایجان را هم به آزادیستان تغییر دهد. نامی که با تبلیغات آن رویه شوروی‌ها در جمهوری‌های تازه به شوروی پیوسته چون (آران) همخوانی داشت. جمهوری سوسیالیستی گیلان را هم نمی‌توان متأثر از جمهوری‌های بلشویکی شوروی مجاور مرزهای ایران ندانست.

مواردی چون جمهوری آران (آذربایجان) و ارمنستان و... حکایت غریب‌تر این بیگانه از وطنی در میان نظامیان چپ‌گرای آن روز ایران قابل مشاهده است. در سال ۱۳۲۴ چند افسر توده‌ای که مهم‌ترین شأن سرهنگ عبدالرضا آذر، سرگرد علی‌اکبر اسکندانی و محمد پورهرمزان بودند پس از طرح یک نقشه خیالی برای به راه انداختن یک قیام و پیوند

و پیوست ایران به شوروی تمام هم و مساعی خود را به کار می‌بردند تا به کشور دوست و برادر شوروی بگریزند و در اقرار بعدی خود بارها سفر و خدمت در سرزمین موعود شوروی حفظ منافع این کشور مادر را کعبه آمال و غایت آرزوی خود می‌دانند.

در قضیه تقاضای شوروی برای امتیاز نفت در مناطق شمالی ایران که البته در زمان بی‌خبری و هزیمت ایران قجری به یک تبعه تزاری به نام خوشتاریا فروخته شده بود، حزب توده از این درخواست گستاخانه شوروی استقبال می‌کند. وقتی سرگه‌ای کافتارادزه رسماً برای ارائه پیشنهاد خود به تهران سفر می‌کند و دولت ساعد مراغه‌ای تا پایان جنگ و اشغال ایران با هرگونه مذاکره برای اعطای امتیاز مخالفت می‌ورزد کارگران وابسته به حزب توده در خیابان‌های تهران تظاهرات کرده و در پناه تفنگ و سرنیزه روس‌ها مرگ بر ساعت (نام صحیح ساعد را نمی‌توانستند ادا کنند) خواستار واگذاری امتیاز می‌شوند و احسان طبری تئورسین نامدار حزب توده در یک سری مقاله تاریخی و بحث‌برانگیز در یکی از نشریات پرشمار توده بنام مردم، نفت شمال ایران را حق شوروی می‌داند و حتی تا آنجا پیش می‌رود که تمام مدعاهای ضد غربی و امپریالیسم ستیزانه را عملاً به کناری نهاده و می‌گوید همان‌گونه که انگلیسی‌ها در نفت جنوب صاحب حقوقی هستند باید این حق را هم برای شوروی‌ها در شمال قائل بود. طبری در شماره ۱۲ آبان این نشریه چنین می‌نویسد: "ما باید به همان ترتیب که برای انگلستان منافی قائلیم و علیه آن سخن نمی‌گوییم باید معترف باشیم که شوروی در ایران منافع جدی دارد.

باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمال ایران در حکم حریم

۶۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

امنیت شوروی است و عقیده دسته‌ای که من در آن هستم [حزب توده] این است که دولت به‌فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها و نفت جنوب به کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی وارد مذاکره شود." احتمالاً خواندن همین سطور از مقاله متفکری در اندازه و آوازه‌ی آقای طبری به نیکویی روشن می‌سازد که این تفکر نگاهش به ایران است یا به شوروی؟ و آیا اساساً ردی از ایران‌دوستی و صیانت از حریم و منابع و منافع وطنی به نام ایران و نفوس آن مطرح هست یا که وطن شوروی است و اینان تنها مهاجران و غریبانی دور از مادر مسکو هستند؟!

دهه ۲۰ و ۳۰ خورشیدی اوج نمایش وابستگی و غیر ملی بودن چپ ایرانی است. البته نمی‌توان انصاف را به کناری نهاد و یکسره وابستگی را به جیره‌خواری و عامل اجنبی (شوروی) بودن فروکاست و در آن روزگار که جمعیت باسواد درصد شدیداً نازلی که حتی دور رقمی هم نمی‌شد را تشکیل می‌داد وسایط و رسانه‌های جمعی نه فراگیری و نه اثرگذاری دهه‌های بعدی قرن بیستم را داشت شوروی یک بهشت موعود روی زمین بود که نه مطامع و حوائج استعماری و زیاده‌طلبانه روسیه تزاری و بریتانیا را در سر می‌پروراند و نه به استثمار انسان در خدمت اربابان حکومت‌مدار پرداخت به شوروی تجسم یک بهشت واقعی برای کارگران و رنجبران بود که هر چه می‌کرد تنها برای رسیدن به مراحل نهایی و کمال مطلوب کمونیسم که رهایی و برابری انسان است بود و هنوز پرده‌های آهنین پس از مرگ استالین کنار نرفته بود تا خود خروشچف به انتقاد و افشاگری از سیاست‌های تجاوزکارانه و غیرانسانی استالین پردازد هنوز در لاله‌زار و استانبول نمودن برای مرگ ژوزف استالین که عمویوسف می‌خواندندش نوحه‌سرایی می‌کردند و اشک

می‌ریختند.

حکایت اشغال خاک ایران در ۳ شهریور سال ۱۳۲۰ در هنگامه جنگ جهانی دوم و اعمال گروهی که بعدها خود را فرقه دموکرات آذربایجان نامیدند و پیوستگی حزب توده با آنان و حرکت در راستای خواست و مطامع میرجعفر باقراف رئیس‌جمهوری آران (آذربایجان) شوروی نقطه فصل وصل روابط بسیاری از فعالان و روشنفکران چپ ایرانی به وابستگی حزب توده بود. در پناه سرنیزه ارتش اشغالگر شوروی که حتی اعمال حاکمیت دولت شاهنشاهی ایران در تهران را هم مختل کرده بود میرجعفر پیشه‌وری کمونیست قدیمی، عضو گروه اشتراکی پنجاه‌وسه نفر و مدیر روزنامه آژیر که اعتبارنامه‌اش برای ورود به مجلس چهاردهم شورای ملی رد شده بود در آذربایجان ایران یک حرکت خودمختار تأسیس کرد. در ابتدا خواهان خودمختاری بود اما با هدایت باقراف چریک‌هایی مسلح به رهبری غلام یحیی دانشیان تشکیل داد و عملاً قصد تجزیه ایران را داشت. پیشه‌وری که همراه قاضی محمد که در مهاباد یک جمهوری کردنشین مشابه پیشه‌وری ایجاد کرده بود حتی در روز اعلام موجودیت تشکیلات نشان یونیفرم ارتش سرخ بر تن خود و نزدیکان درجه اولشان خودنمایی می‌کرد.

اینجا یک نقطه عطف در زندگی برخی روشنفکران وطن‌دوست و غیرمتعصب چپی در ایران بود. این سؤال سمج آزارنده مدام ذهن این جماعت را به خود مشغول کرده بود که آیا برابری ادعایی در مرام آن‌ها و مبارزه و قلم‌فرسایی برای رهایی ایران و مردمش از استبداد و استعمار و البته استحمار است یا برای تبدیل‌شدن به پادویی سفارت کبری شوروی در تهران؟! اینکه چشم و گوش بسته تن به پادویی سفارت

۶۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

شوروی بدهند و منافع ملی کشور را تا حتی تا سر حد تجزیه نادیده بگیرند احتمالاً وجدان بیدار برخی از روشنفکران چپی ایرانی را به نهایت آزرده بود وقتی حزب توده شعبه آذربایجان خود را در فرقه دموکرات ادغام کرد عملاً پیوستگی خود را با سیاست مسکو در قبال تهران که البته در آن زمان بیشتر در باکو توسط باقراف و عمال اش تنظیم و ابلاغ می‌شد نشان داد.

اینجا بود که بنیان تفکر چپ ملی و غیر وابسته در اذهان برخی اعضای تشکیلاتی نقش‌بست کسانی که می‌خواستند عالم باشند اما عامل هرگز. غائله آذربایجان نقطه عزیمتی برای روشنفکرانی مثل جلال آل احمد و خلیل ملکی شد تا یک بازان‌دیشی در محفوظات و معتقدات حزبی خود کنند و برای کم‌سالان و نوجوانانی که مشق سیاست می‌کردند سؤالات و ابهامات عمیقی را حاصل آورد. شاید از مهم‌ترین این افراد مصطفی شجاعیان فقیر زاده محله مسگر آباد تهران بود که در آن مهر و موم‌ها مواضع افراد و گروه‌ها را به دقت دنبال می‌کرد اگر ایراد اول حزب توده و چپ‌گرایان آن روزگار را غیر ملی بودن و وابستگی به شوروی بدانیم ایرادات دیگر را می‌توان در چند محور کلی خلاصه و بررسی کرد. ۱- فاصله با مذهب، ۲- عدم رابطه با دموکراسی حداقلی، ۳- خشونت. از دل بررسی، ۴- عامل باقیمانده و برقراری یک پیوند ارگانیک با عامل وابستگی می‌توان به اهمیت و تأثیرگذاری خلیل ملکی و مصطفی شجاعیان پی برد.

جامعه مذهبی و محافظه‌کار ایرانی محل مناسبی برای بسط و نشر یک اندیشه بی‌خدا و ضد دین که مراد فکریش کارل مارکس، دین را افیون توده‌ها می‌نامیده است نیست. جامعه دینی و مذهبی ایران که حتی

مهر و موم‌ها قبل از نضج گرفتن چپ‌گرایی در جریان انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ نظارت پنج مجتهد جامع‌الشرایط بر قوانین مجلس را مصوب کرده بود و مردمانش در سال ۱۳۲۴ زمین برای دفن احمد کسروی کارمند عدلیه و نویسنده ضد دین نمی‌دادند (گفتگوی نگارنده با نوه سیداحمد کسروی) چگونه می‌توانست با یک اندیشه ضد دین و افیون انگار باور مردم کنار بیاید؟ در میان خود کمونیست‌های ابتدایی هم بر سر نوع مواجهه با دین در جوامع میزبان اختلاف‌نظر وجود داشت. برخی چون تروتسکی و لنین بر جدال یکسره با نمادها و باورمندان باور داشتند و دیگریانی هم به همخوانی با اقتضائات بومی و شاید به همین دلیل بود که کمونیست‌های ایرانی در شهریور ۱۳۲۰ به جای آن‌که حزب متبوع خود را کمونیست ایران بنامند نام توده را بر آن نهادند و جالب‌تر اینکه اولین دبیر کل حزب توده در ایران یک شاهزاده قجری نمازخوان به نام سلیمان میرزا اسکندری بوده است.

از عوامل مهم فراگیر و همه‌گیر شدن اندیشه عدالت‌خواهانه و بها دادن به فرودستان و کارگران که چپ‌های ایرانی ادعای آن را داشتند همین رابطه مبهم و پرمخاطره آنان با عامل دیانت در جامعه ایران بود که همیشه و هنوز دین در آن نقش مهمی داشته و دارد. بسیاری حتی معتقدند سکوت بخش‌هایی از مردم و مرجعیت مذهبی در مقابل کودتای ۲۸ مرداد، نه به حمایت از محمدرضا شاه پهلوی که به هراس از قدرت گرفتن کمونیست‌های بی‌خدا در فقدان قدرت بوده است.



□ عدم رابطه با دموکراسی حداقلى





چپ به سبب ماهیت تجدیدنظرطلب و پیوند وثیق اش با مبارزه مسلحانه و چریکی معمولاً اعتقاد و زمان کافی برای مناسبات دموکراتیک و عامل بودن به آن ندارد و معمولاً یا اسیرکیش شخصیت رهبران و چریک‌های پیشرو هستند و آن برداشت از آزادی را هم که پرتکرار و با طمطراق در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها به زبان می‌آورند مفهومی متفاوت با دموکراسی و گردش نخبگان دارد و بیشتر حول محور آزادگی و رهایی از حاکمیت عمال ظالم و دست پروردگان امپریالیست‌ها سیر می‌کند؛ و دربیانی دیگر، زمان حال را مناسب برای مناسبات دموکراتیک نمی‌دانند و مبارزه خلقی برای سرنگونی آنچه نامطلوب می‌دانند را بهترین افعال و اعمال در شرایط حاضر به شمار می‌آورند. چپ ایرانی هم این بیگانگی با دموکراسی چپ جهانی را با پدرسالاری و رابطه‌ی مرید و مرادی ایرانی درآمیخته و معجون عجیبی از کیش شخصیت و بیگانگی با دموکراسی را به نمایش گذاشتند؛ در جریان نهضت جنگل احسان‌الله خان خالو قربان و دوستانش که حالا کمونیست‌های دو آتشه شده بودند میرزا را ارتجاعی و عقب مانده دانستند و عاقبت سر از تنش جدا کردند. چپ‌ها همچنین، در جریان انتخابات‌های مجلس شورای ملی که حداقل تا کودتای مرداد سال سی دو به نسبت، شرایط کمتر بسته ای داشت هم همین گارد بسته را در مقابل خواست مردم اتخاذ کردند.

اگر تقی فداکار توده‌ای نشان‌دار اصفهان در مجلس چهاردهم موفق به

۷۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌پراه دیگری در...

پیروزی می‌شد انتخابات را خلقی و عادلانه می‌شمردند و در بقیه حوزه‌ها و انتخاب‌ها مجلس ارتجاع و زیر سرنیزه نامیده می‌شد. در گروه‌های چریکی دهه پنجاه چون سازمان فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) هم کمترین نشانی از رفت‌وآمد دموکراتیک رهبران یا شورای رهبری نمی‌بینیم و در میان بسته‌ترین مناسبات، شاهد شخص‌پرستی و ذوب شدن در مسالک و مناسبات فرقه‌ای هستیم. در سال ۱۳۵۴ وقتی مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف در برابر تغییر مشی سازمان از اسلام به مارکسیسم مخالفت و ایستادگی می‌کنند، سازمان دست به قتل و حذف آنان می‌زند. در میانه چنین رفتارهایی است که امثال خلیل ملکی و مصطفی شجاعیان به کیمیا در جریان چپ تبدیل می‌شوند؛ وقتی در بحبوحه جنگ چریکی و البته پنهان‌کاری تشکیلاتی مصطفی شجاعیان، مجادله قلمی در پاسداشت حرمت آزادی درون سازمان‌های چریکی با حمید اشرف مغز متفکر و مایه نازش چریک‌ها به راه می‌اندازد، ارزش واقعی او هویدا می‌شود.

اشرف در پاسخ او می‌نویسد: «رفیق حالا وقت این حرف‌ها نیست و ما در میانه مبارزه علیه امپریالیسم و نوکرانش هستیم»: و پاسخ شجاعیان با توجه به سن و سال و دنیای بسته خانه تیمی چریکی که در آن زندگی می‌کرده جالب‌توجه و تاریخی است؛ شجاعیان به اشرف چنین می‌نویسد: «رفیق جان! سازمانی که امروز که در حال مبارزه منخفی است اهمیتی برای آزادی و صدای مخالف قائل نباشد، وای به فردای پیروزی که به قدرت برسد چه بر سر آزادی خواهد آورد»؛ و خلیل ملکی حتی اگر آزاداندیشی سیاسی‌اش را هم‌پشت سر نهاده و نادیده بگیریم و تنها نگاهی به متن نامه‌های نگاشته شده میان او فرزندش که در خارج از کشور

مشغول تحصیل بوده بیفکنیم تفاوت و آزادی‌خواهی را حتی در چهارچوب خانواده او هم مشاهده می‌کنیم؛ ملکی در نامه‌های زندان که به کوشش محمدعلی همایون کاتوزیان پژوهشگر ارجمند ایرانی جمع‌آوری و منتشر گردیده است فرزند را نه به راهی که خود رفته و جزم و اتساع، که به آزادی و آزادگی و انتخاب راه بر اساس خواست خویش فرا خوانده و در نوشته‌ها بر نقش مهم همسرش در سال‌های حصر و حرج زندان پهلوی و تنگی معیشت اشاره و سپاسگزاری وافر دارد. همه این‌ها نشان از تفاوت‌های آشکار و پیدا در اندیشه یک چپ‌گرای تنها دارد که به آزادی و ایرانیت و البته آزادگی اعتقاد و اعتماد وافر دارد.



□ اندیشه و عملکرد مصطفی شاعیان



مصطفی شجاعیان در پانزدهم اسفندماه سال ۱۳۱۵ در محله گذر معیر به دنیا آمد. پدرش مصطفی، از فعالان نهضت جنگل بود که میراث علاقه و عمل سیاسی تنها چیزی است که در دنیا برای فرزند می‌گذارد. در پی شکست نهضت جنگل و یخ زدن میرزا کوچک خان، پدر مصطفی به تهران نزد خویشاوندانش می‌آید و روزگار را به کارگری و دشواری می‌گذراند (صالحی، ۱۳۸۴: ۳۲). شجاعیان پدرش را در خردسالی از دست می‌دهد و تقریباً کمتر خاطره‌ای از او دارد. مادر شجاعیان به سبب خاطرات تلخی که از آوارگی و فقر همسرش داشت کمترین اطلاعی از پیشینه سیاسی پدر برای مصطفی نقل نمی‌کند. خانواده شجاعیان آن روزگار را در تهران قحطی زده و اشغال‌شده از جنگ عالم‌گیر دوم به تلخی و سختی می‌گذرانند. شجاعیان از نظر تحصیلی دانش‌آموز کاملاً متوسطی است و نهایتاً وارد هنرستان فنی و صنعتی تهران که حاصل دوران روابط حسنه ایران و آلمان در دوره رضاشاه بود ثبت‌نام می‌کند و در رشته‌ی جوشکاری و نقشه‌کشی از خود نبوغ نشان می‌دهد و حتی کمک‌هزینه تحصیلی هم دریافت می‌کند.

شجاعیان به لحاظ شخصیتی باهم‌دوره‌ای‌هایش تفاوت‌های چشمگیر دارد. هرچند مدتی به پان ایرانیزم علاقه‌مند می‌شود و از پرچم‌داران حزب پان ایرانیزم محمد مهرداد می‌شود؛ اما روح بی‌قرار شجاعیان را چماق کشی و گزافه‌گویی‌های پان ایرانیست‌ها اقناع نمی‌کند. جالب



۸۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرای یا چشم براه دیگری در...

اینکه در این دوره که پان ایرانیست‌ها به تقلید از پیراهن قهوه‌ای‌های آلمان نازی به کتک زدن کودکان و نوجوانان کلیمی روی آورده بودند شعاعیان هرگز نمی‌تواند پرویز یشایایی دانش‌آموز مدرسه کلیمی را کتک بزند و اتفاقاً دست سرنوشت در سال‌های بعدی شعاعیان، یشایایی و بیژن جزنی را به هم نزدیک و در یک جاده هرچند با سرعت‌های متفاوت قرار می‌دهد. در آن دوران مهم‌ترین تفنن و مشغولیت شعاعیان مطالعه و پیاده‌روی به قصد کشف اجتماع و خلوت کردن و قدم زدن در گورستان مسگرآباد تهران است. شعاعیان در تمام عمر به قدم زدن و آسودن و آرام گرفتن در گورستان‌ها و خصوصاً میعادگاه مسگرآباد علقه فراوان نشان می‌دهد. روحیات خاص شعاعیان آرام‌آرام در محله معیر و هنرستان، او را به چهره‌ای معروف و احتمالاً محبوب تبدیل می‌کند. شعاعیان در تمام درگیری‌های درون محله‌ای جانب ضعیف‌ترها را می‌گیرد و در هنرستان در مقابل تنبیه و تحقیر مدیر هنرستان و برخی معلمان ایستادگی‌های عجیبی بروز می‌دهد. حسین همایونی از دوستان دوران هنرستان شعاعیان درباره‌ی آن روزهای مصطفی شعاعیان چنین روایت می‌کند: "برخلاف منش تند سیاسی‌اش در برخورد با دوستانش خیلی محبوب و تودار بود. رفتارهای عجیبی هم داشت؛ به فرض با سگ‌های ولگرد محله رفیق بود دوستانش که می‌رسیدند غذایی از این‌ور و آن‌ور برایشان جور می‌کرد.

توی انبار خانه‌شان هم بساط ورزش بر پا کرده بود می‌گفت آدم انقلابی باید قوی باشد. به کوهنوردی خیلی علاقه داشت روزی قرار شد با برویچه‌های هنرستان و دبیرستان البرز به توچال برویم؛ شب درکه خوابیدیم و صبح زود راه افتادیم. چند نفر از نیمه‌راه برگشتند، ما که

خودمان را به قله توچال رسانده بودیم وقت بازگشت به تاریکی شب خوردیم و تا صبح به غاری پناه بردیم، من چند سالی از او کوچک‌تر بودم و قدری ترسیده بودم فداکاری و احساس مسئولیتش در آن شب هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود. عید همان سال هم هدیه‌ای به من داد که یک خنجر با خطابه‌ای که درباره بابک خرم‌دین به رنگ قرمز نوشته بود... شاعیان با شروع نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق دلباخته آن می‌شود و آرمان‌های یک نسل را در مصدق و جنبش‌ها می‌بیند.

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شاعیان سرخورده، به لاک خود برمی‌گردد. در این دوران به‌رغم کسب نمره مناسب با اعزام او به آلمان برای ادامه تحصیل مخالفت می‌شود و این روح بی‌قرار و سرگردان، زخمی‌تر از همیشه از ساکنان دائمی و پرسه‌زن گورستان مسگرآباد می‌شود و این چنین شعری می‌سراید. غسال، منم: چاک تنم، آب مریزید نقش دل خونین من است، هیچ مشوید/ از زندگی‌ام هیچ ندیدم بدن‌تر ننمایید/ در گوش من ژاله صفت هیچ مگوید/ کافور برای بدنم کار مبنید/ بگذار بگندد بدنم لاشه بگردد/ تا لاشخوران جمله بدانند بدنی هست (شاعیان، ۱۳۳۸: ۲۳).

شاعیان در این روزهای سرخوردگی احتمالاً روابط عاطفی با یک زن نامعلوم و یا به روایت خواهرش پروین، "غیرواقعی و اثری" را تجربه می‌کند و در رثای این معشوق عاشقانه‌هایی می‌سراید. در سال ۱۳۳۹ شاعیان به سفری به جنوب ایران می‌رود تا هم دوستان هنرستانش را در سفر همراهی کند و هم خواهرش پروین که به‌تازگی پرستاری خوانده و از انگلستان برگشته و در بیمارستان شرکت نفت مشغول به کار است تجدید ملاقاتی صورت بدهد. شاعیان در سفر به

## ۸۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی گرای یا چشم براه دیگری در...

مناطق نفت خیز جنوب با عمق محرومیت و استعمار و البته استثمار آشنا می شود و روح لغزان و گریزان و حساس شعاعیان جوان به شدت تحت تأثیر قرار می گیرد و زمینه ذهنی تحولات اساسی شخصیتی و سیاسی شعاعیان در همین سفر پدید می آید.

شعاعیان چنان به تنگ می آید که در آغاچاری چنین می نویسد: ساعتی است که در خلال آن‌ها سینه دم می کند. ابری سیاه می شود، بی حالی سکرآوری کالبد را فرامی گیرد و عرق چشندش آوری بر سراسر بدن به آرامی لیز می خورد همه چیز درون آدم آماس شده نیم پز و چرکین می نماید و همه چیز در بیرون ورم کرده وارفته، سُکر کرده و ریق افتاده احساس می شود، بر روح بی حالی خفه کننده ای مستولی می شود (شعاعیان، ۱۳۴۱: ۱۰). رنج روزگار مردمان تیره بخت آن دیار اولین بار نوشته های شعاعیان را از دل تنگی های و عاشقانه و حزن انگیز شخص به سوی درد اجتماعی سوق می دهد مصطفی شعاعیان چنین می نویسد و دوا طلب به دوش کشیدن رنج آدمیان می شود.

«اگر یک روز همه رنج‌ها و غم‌های آدمی را به یک نفر بدهند تا همه انسان‌ها خوشبخت گردند بی گمان نخستین داوطلب پذیرش آن‌ها من خواهم بود زیرا جهانی آن چنان سرشار از سعادت به جهان سرشار از سعادت من خواهد بود (شعاعیان، ۱۳۴۱: ۲۲).

با آرام شدن تنش‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد شعاعیان آرام آرام در قالب دانشجویی فعالیت سیاسی را آغاز می کند و تکوین اساسی اندیشه و عمل سیاسی شعاعیان در همین دوره قوام و دوام می یابد بر پایه دوستان و هم دوره‌ای‌های شعاعیان در دوره دانشسرای عالی معلمان روایت تک خطی به این شرح از او دارند «فروتنی، پای بندی به اصول

اخلاقی، اعتماد به نفس و پیگیری جدی مطالعه و تحقیق» (صالحی، ۱۳۸۴: ۵۲) نمای کلی شاعیان جوان در این دوران است. شاعیان پیگیرانه بر جنبش‌های معاصر ایران تمرکز می‌کند و علت‌های روند نامرادی یک ملت را با ذره‌بین در انقلاب مشروطه و نهضت جنگلی و شکست هولناک نهضت ملی شدن صنعت نفت مورد واکاوی دقیق و همه‌جانبه قرار می‌دهد. تفاوت کار شاعیان نسبت به سایر هم‌دوره‌ای‌های او، علاقه‌مند به کار سیاسی‌اش، رجوع به تمام منابع موجود ولو مغرض و مخالف است.

این تنوع منابع و کثرت مطالعه به‌خوبی تکثر و گریز از جزم‌اندیشی را در آینه‌ی تراوش‌های چشمه ذهنی شاعیان نشان می‌دهد. روایت خانم پروین شاعیان خواهر مصطفی بیانگر گنجینه گسترده و متنوع کتاب‌های برادرش است که جمله‌ی را "از گزند گزمه و باد و باران در امان مانده" به کتابخانه ملی اهدا کرد. مصطفی درباره شروع نضج‌گیری انسجام ذهنی و فکر سیاسی‌اش در دوران دانشسرای عالی چنین می‌نویسد: "راستی که مارکسیست شدن‌های ما هم از آن حرف‌ها بوده و هست! چه پرشکوه است فروتنی همه ما که حتی بدون خواندن یکی از آثار مارکس، مارکسیست می‌شویم و آن‌هم مارکسیستی ناب و چیده به سراپای فلسفه و رهنمودهای آن و آن‌هم به‌گونه‌ای زنده!"

در این دور آن‌که به دلیل خفقان گسترده امکان اجتماعات سیاسی و محافل و گعده‌های بزرگ به‌زور ایادی تیمور بختیار منقضی شده بود، محافل کوچک مطالعاتی با هسته و اعضای محدود شکل می‌گرفتند مصطفی شاعیان در این دوران در یکی از این حلقه‌های مطالعاتی چپ‌گرایانه با محوریت و رهبری محمود توکلی قرار می‌گیرد. حلقه

توکلی با جبهه ملی دوم رابطه منتقدانه‌ای داشتند و انتقاداتی هرچند کم‌طنین و نارسا به حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هم وارد می‌دانستند. توکلی که از نسل افسران جوان بالیده پس از شهریور ۱۳۲۰ است در ابتدا دل به آرمان حزب توده می‌دهد و حتی به فرقه دموکرات آذربایجان می‌پیوندد و پس از هزیمت این فرقه تجزیه‌طلب، عیناً پس از یک دوره سرگردانی و بی‌سامانی و تعزیر، فعالیت سیاسی را از سر گرفت. در محفل توکلی که بعدها توسط بیژن جزنی پدر معنوی چریک‌های فدایی خلق «مارکسیست‌های آمریکایی» نامیده شدند، نقش مخرب و منفی در سیاست و اجتماع ایران به انگلستان و شبکه نفوذ این کشور داده می‌شد و آمریکا را پیرو حتی فریب‌خورده استعمار بریتانیا در ایران می‌دانستند. شعاعیان درباره دوران حضورش در آنچه جمع «مارکسیست‌های آمریکایی» نامیده می‌شد، چنین می‌نویسد:

"حدود آغاز دهه ۱۳۴۰ بود که با جریان به نامی که بعدها نیک طبعان بدان نام مارکسیست‌های آمریکایی دادند آشنا و همبسته شدم چون برایم باور بودم که میان دو امپریالیست آمریکا و انگلیس در ایران اولاً تضاد است و ثانیاً به وارونه آنچه ظاهر نگریسته می‌شود این نه امپریالیست آمریکا بلکه امپریالیست انگلیس است که استعمار درجه‌یک شمرده می‌شود و ثانیاً این نتیجه‌گیری که بایستی از این تضاد این دو امپریالیست به سود جنبش بهره‌گرفت و پس رابعاً این پیشنهاد که چون امپریالیست آمریکا امپریالیست درجه دوم است پس باید با آمریکا علیه انگلیس متفق و ناچار کار را بدانجا کشاند که کسانی که صمیمانه دوست داشتند مسائل نظری را با هوچی‌گری خیابانی و روزنامه‌ای به هم درمی‌آمیزند پسوند آمریکایی را نیز به مارکسیست‌ها افزودند و ترکیب پرشگون

مارکسیست آمریکایی را ساختند".

روح بی‌قرار و ذهن جستجوگر او نمی‌تواند در هیچ محفل و گروه بسته‌ای دوام بیاورد از همین رو پیوندش با توکلی و دوستانش هم دیری نمی‌پاید. شاعیان که احترامی خاص برای مبارزات ملی‌گرایانه و میهنی دکتر مصدق رهبر در حصر جنبش نفت قائل است، پس‌ازاینکه چندین بار از سخنرانی او در کنگره‌های جبهه ملی جلوگیری می‌کنند و یا متون و جزواتش در جلسات و کنگره‌ها را به محاق "سرسری خواندن و به گوشه‌ای افکندن" می‌کشانند. شاعیان طی مکاتباتی شخص دکتر مصدق را مخاطب کلام خود قرار می‌دهد و از دغدغه و خواست‌هایش و البته دل‌شوره و بی‌قراری‌هایش برای پیرمحمد احمدآبادی (توصیف مهدی اخوان ثالث از دکتر مصدق) می‌نویسد. دکتر مصدق در دست‌نوشته‌ای همدلانه‌ای در پاسخ به مراسلات شاعیان چنین می‌نویسد: نامه شریف مورخ مرداد ۴۱ و رساله نسل جوان و جبهه ملی چند روز قبل‌تر از این عز و وصول ارزانی بخشید و از قرائت آن بسیار محظوظ و خوشوقت شدم و شاکرم از این‌که وطن عزیز ما ایران رجالی دارد که می‌توانند خوب قضایا را تجزیه و تحلیل کنند و افکار عمومی را روشن نمایند و این خود کمال امیدواری است که ایران خواهد توانست در آتیه نزدیک استقلال از دست‌رفته خود را بازیابد.

در دورانی که یاس و زمستان سنگین پس از کودتای مرداد سال ۱۳۳۲ فعالان و مبارزین معمر و میان‌سال را همدم افیون و الکل برای تخدیر و فراموشی آنچه بر ملت و ملک و مصدق رفت واداشته بود و رویای آنچه باید می‌شد را نیز فرونهاده بودند، نسلی جوان‌تر برآمد که سکون افیون را نفی و نفیر گلوله و تفنگ را برگزیده بودند. اینان که

۸۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

انقلاب‌های چریکی چپی جهان که خشونت فزاینده و گاه کنترل‌شده‌ای را هم در خود نهفته داشتند درک کرده بودند، در ایران هم به چنین راه و روشی روی آورده بودند.

گروهی از جوانان ایرانی در قالب دو سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و البته تعداد زیادی گروه‌های کم‌شمار دیگر به مبارزه مسلحانه علیه رژیم پهلوی و هم‌پیمانان خارجی‌اش روی آوردند.

هرچقدر رادیکالیسم و خشونت حاکم بر فضا و فشارهای ساواک بر چریک‌ها فزونی می‌گرفت اندیشه و مدارا و البته آزاداندیشی هم در میان این چریک‌ها کمرنگ‌تر می‌گردید. خانه‌های تیمی که مملو از پوسته نارنجک و اسلحه و مخفی‌کاری و ریاضت بودند کمتر جایی برای مباحثه و اندیشه‌ورزی در خود جای می‌دادند. یگانه صدا، گلوله بود و کمتر چیزی در بساط چریک‌های جوان از مرکب و قلم و اندیشه یافت می‌شد. این مساله، نقش مصطفی شجاعیان را به‌عنوان متفکر و نویسنده‌ای که کار فکری را در حجم گسترده و باکیفیت و نقدپذیری بالا انجام می‌داد یگانه و برجسته می‌کند. شجاعیان عملاً و علناً اولین مبارز و تجدیدنظرطلبی است که بر نقش اصلی و محوری مردم در جنبش تأکید می‌کند. شجاعیان درباره تجدید حیات جبهه ملی و ربط وثیق آن با مردم و بطن و متن جامعه چنین می‌نگارد: "اعلام تجدید حیات و فعالیت مجدد جبهه ملی بیشتر و پیش‌تر ربطی به حیات ملت ما نداشته است بلکه مبتنی بر ضروریاتی بوده است که از اراده ملت ما خارج است"

### نقد لنین و شوروی در دوران شوروی ستایی چپ ایرانی

شاعیان در دورانی که هنوز چندسالی بیشتر از روزگاری که حتی کارگران ایرانی خواهان اعطای امتیاز نفت فعال ایران به کشور رفیق و مادر! شوروی بودند و هنوز نگاه‌ها در ایران و خصوصاً در بیان حرکت‌های چریکی چپ‌گرایانه به شوروی همدلانه و گاه نوکرمانه بود، دست‌به‌نقد لخت و صریح شوری و لنین می‌زند و در ایجاد خط وصل میان این نقد و سرزمین مادری ایران کتاب "نگاهی به روابط شوروی و نهضت جنگل" را به رشته تحریر درمی‌آورد. شاعیان جوان با دست‌نوشته‌ها و جزواتش و البته آسیب‌شناسی علت هزیمت نهضت ملی و مکاتبات مستمرش با دکتر مصدق، در محافل برای خود نامی دست‌وپا کرده بود؛ اما با نقد آشکار شوروی و لنین قبله مراد چپ‌ها، عملاً بحث‌های پر دامنه و دشمنی‌های حادی را برای خود به جان خرید؛ اما به شاید اولین آزاداندیش نقاد از درون جریان‌های چپ چریکی ایرانی تبدیل شد که دو مفهوم ایران و آزادی از هر چیز و کس و هر ایدئولوژی برایش با مفهوم‌تر و معصوم‌تر هستند. شاعیان که احتمالاً مخالفت‌ها و تخریب‌ها و تهمت "بریده و جیره‌خوار و همکار ساواک" را قابل پیش‌بینی می‌دانسته است در فرازی از کتاب معهود چنین می‌آورد: "سؤال می‌کنم مگر شوروی در همان هیر ویری که انقلاب ایران از همه طرف در محاصره ضدانقلاب بود آن را نکوبید؟! مگر شوروی در آن هنگامه بی‌امان حتی لحظه‌ای به انقلاب ما به سعادت ما و به استقلال و آزادی ملتی که دست به اسلحه بودند توجهی کرد اصولاً برداشتن روبنده تزویر شوروی در این هنگام و هر هنگام دیگری ضمن خدمت به خلق خود شوروی و به خون‌های آرزومندی که در بحبوحه انقلاب اکتبر ریخته شد



خواهد بود".

اگر به بندبند کلمات نوشته شعاعیان دقت کنیم روح وطن‌خواهی و استقلال‌طلبی و ارجح شمردن ایران بر هر کشور و ایده را می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد و در شاهد آورد. شعاعیان برخلاف بسیاری از هم‌مسلمانان جهان وطن‌انگار خود که مارکسیسم و لنینیسم و شوروی برای آنها کعبه آمال بود و ایران و مردمش را درراه ایدئولوژی و تحقق جامعه پرولتری مطلوب می‌دیدند، نخست ایران و منافع مردمش را ارجح و در صدر می‌داند.

شعاعیان در سطور فوق از انقلاب ملت ایران و سعادت، استقلال و آزادی آن سخن به میان می‌آورد؛ چیزی که در دیگ جوشان ذوب شدن در شوروی و لنین در آن روزگار کیمیا و کمیاب می‌نماید. در فرازی دیگر از همین کتاب شعاعیان که به‌تازگی محل کارش از هنرستان فنی نراقی کاشان به نازی‌آباد تهران هم منتقل شده بود و فرصت بیشتری برای مطالعه و دسترسی به منابع و حشرونشر با رفقا را داشت، علیه سیاست لنین و شوروی در مقابل نهضت جنگل و مداخله در امور داخلی یک کشور مستقل چنین می‌نویسد: "عده‌ای بدون تجربیات درونی بنابر دستور کشوری که به‌ناحق خود را استاد کارگران جهان معرفی می‌کرد برخاسته‌اند و آمده‌اند به درون ایران و حالا به‌جای اینکه لااقل تا مدت‌ها از عوامل و انقلابیون داخل تجربه و دانش انقلابی و اجتماعی بیاموزند به‌یک‌باره می‌خواهند با ژست و افاده خود را به سروری آنها برسانند و برای آنها تکلیف معلوم کنند بی‌حیایی و دیگر هیچ".

شعاعیان در این نوشتار از کتاب آشکارا شوروی را در آن مقطع نه نیروی آزادی‌بخش که اشغالگری می‌خواند که درروند نهضت ایجاد

اختلال و تزاخم می‌کند.

شاعیان نقد رفتار مداخله‌گرانه و منفعت‌طلبانه شوروی را تا آنجا پیش می‌برد که می‌نویسد: شوروی در میان دشمنان ملت ایران یگانه دشمنی بود که به سیمای دوست نفوذ یافته بود و به همین دلیل خطر آن بیشتر از دیگران بود و خیانت‌هایی را هم که در حیات پنجاه‌ساله خویش به مردم ما کرده است می‌توان ممتاز دانست و از آنجاکه درباره این سیاست در میهن ما کم‌تر برداشتی تاریخی، علمی و صحیح جاری است این است که مناسب‌تر دیدم با افشاگری‌های منطقی و تاریخی نموداری از ماهیت آن سیاست را در ارتباط با ایران ترسیم کنیم (شاعیان، ۱۳۴۲: ۸۳).

دبیر هنرستان عالی فنی تهران نشان می‌دهد که برخلاف چپ‌های هم روزگارش، ایران و استقلال و منافع ملی آن، دال مرکزی گفتمان ذهنی اوست و مفاهیمی نظیر پرولتاریا و شوروی در نسبت با منافع ایران و مردمش برای این "ساکن محله معیر" معنا و تفسیر می‌یابند.

اگر به دهه سی و ملی شدن صنعت نفت بازگردیم نوع مواجهه و حتی گاه مقابله و سکوت و سکون حزب توده که در آن روزگار مهم‌ترین تشکل چپ در ایران بود با نهضت و شخص دکتر مصدق غریب و گاه حیرت‌آور است. از جیره‌خوار استعمار تا قشر فئودال یکی از صدها توهین و کارشکنی است که حزب توده بر مبنای تحلیل‌های کمیته مرکزی در مسکو تحلیل‌های شبانه صدای فارسی رادیو شوروی نثار رهبر ملی ایران دکتر مصدق می‌کنند. شاید نتوان یکسره این مواضع را به حساب وابستگی به شوروی و خیانت‌پیشه بودن و آلت فعلی به شمار آورد اما دل‌بستگی عاطفی به کشوری که قبله کارگران تصور

۹۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

می‌شد احتمالاً برای چپ ایرانی هر پدیده‌ای را در نسبت به شوروی و لنین و استالین تعبیر و تفسیر می‌کرد.

در فضای متصلبی که بر ذهنیت الیت بسته چپ ایرانی حاکم است، شعاعیان درباره شکست جنگل چنین می‌نویسد و رهبرش را به دلیل علاقه به ایران می‌ستاید (البته این برداشت شخصی شعاعیان از کوچک خان است): "شوروی به دو دلیل دست به نقض قراردادهای خود با انقلاب ایران زد یکی از آن‌رو که متوجه شد میرزا میهن‌پرست‌تر و اصیل‌تر از آن است که آلت دست هر سیاستی ولو سیاست شوروی با همه ادعاها و گنده‌گویی‌هایش شود و دیگر اینکه شوروی مایل بود که در پشت میز قمار با انگلیس و رژیم ارتجاعی وابسته ایران همه برگ‌ها و همه بانک‌ها را مستقلاً در مقابل خود داشته باشد."

هم نسلان شعاعیان در مواجهه با مواضع و نوشته‌های انتقادآمیز مصطفی علیه چپ، برمی‌آشوبند و امیرپرویز پویان از عناصر مهم سازمان چریک‌های فدایی خلق شعاعیان را سرزنش می‌کند و معتقد است مورخان امپریالیست هم نمی‌توانسته‌اند به خوبی او دست به تخریب چپ ایران بزنند! شعاعیان در پاسخ به امیرپرویز پویان پاسخی بدین مضمون می‌دهد که شرافت کار علمی و تحقیقاتی با طبقه کارگر و پرولتاریا و سرمایه‌داری ارتباط ندارد و دانش باید به مسیر حقیقت برود. شعاعیان تز "سوسیالیسم در یک کشور" لنین را به باد انتقاد می‌گیرد و معتقد است کشور حقیقی سوسیالیستی که بتواند در جوار سرمایه‌داری دوام بیاورد احتمالاً باید فاسد باشد.

در دوره‌ای که انقلاب مائوئیستی در چین به پیروزی می‌رسد و تضاد و درگیری میان شوروی و چین بالا می‌گیرد گروهی از چپ‌های ایرانی

ناامید و مأیوس از شوروی تمام‌قد به چین روی می‌آورند و مائوئیست می‌شود گروهی همچون مهدی خان بابا تهرانی حتی به چین سفر می‌کنند و بخش فارسی رادیو پکن را در آنجا راه می‌اندازد. اما شاعیان به قطب نمای جدید پکن هم دل نمی‌بازد و ذهن بی‌قرار و رمانتیکش بازهم جستجوگر و نقاد از پی کعبه آرمانی آرامش انسانی در نقد چین مائو چین می‌نویسد:

"اینک چین نیز وزنه خود را آشکار در ترازوی سیاست جهانی جای داده است و در خاورمیانه نیز سیاسی سودجویانه پیش‌گرفته است. بی‌آنکه اندکی دودلی به خود راه دهیم بایستی سیاست چین را نیز سیاستی آشکارا آزمندان و استعماری ارزیابی کنیم: سود برای خویش؛ حال به زیان و سود هرکسی دیگری پایان یافت گو بیاید."

### شاعیان و مذهب

کارل مارکس پدرخوانده تمام تفکرات چپ جهان، دین را افیون توده‌ها خوانده بود. اساساً میان کمونیست-مارکسیست‌ها با نهاد دین و اهالی آن رابطه‌ی چندان دوستانه‌ای حاکم نبود. همین رابطه‌ی انکار و نقص هم احتمالاً در نضج نگرفتن و عمومی‌شدن حرکات مارکسیستی در منطقه عمیقاً مذهبی غرب آسیا نقش مهمی داشته است. روایتی هست که می‌گوید حتی بخشی از اختلاف میرزا کوچک خان جنگلی با مؤتلفان ابتدایی‌اش یعنی خالوقربان و احسان الله خان بر سر آنچه آن دو فئاتیک بودن میرزا می‌خوانده‌اند، زمینه جدایی و دشمنی و نهایتاً یخ زدن سربریده میرزا را به وجود آورده است. حتی در انگیزه سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در پیوند میان مذهب و مبارزه و البته مقداری مارکسیسم

۹۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

تردیدهای اساسی وجود دارد که به قول ادبیات حوزه چپ‌ها دست به یک اقدام اپورتونیستی در راه همراه کردن توده‌ها و مبارزه و امکان استفاده از توان افواج مذهبی بوده است. در واقع از این دیدگاه، یک تزوستز کاملاً طبیعی منجر به این اتفاق البته بدفرجام گشته است.

شعاعیان اما در میان گروه‌های چریکی چپ در مواجهه با عنصر مذهب، کرداری یگانه دارد. او معتقد است بین اسلام و مذهب شیعه یک دینامیسم مبارزاتی وجود دارد و نمادهایی چون امام حسین (ع) و کربلا و امام علی (ع) می‌توانند الهام‌بخش مبارزه باشد (گفتگو با پروین شعاعیان). بهزاد نبوی دوست و هم‌رزم شعاعیان درباره سلوک شخصی و مذهبی او در پاسخ به ماهنامه نسیم بیداری شماره ۷۴ چنین می‌گوید: "من شعاعیان را یک مارکسیست عارف مسلک شناختم؛ درویش مسلکی که با ماتریالیسم مارکسیستی همخوانی چندانی نداشت. نکته مهم شاید این باشد که من هیچ‌گاه از شعاعیان گرایش ضد دینی ندیدم این هم در مختصات آن روز خیلی ارزشمند بود. جالب این است که مادرش کاملاً سستی و خیلی مذهبی بود مصطفی به مادرش خیلی احترام می‌گذاشت و یک‌بار هم ندیدم گلایه کند که چرا دائم در مسجد است" (نبوی، ۱۳۹۲: ۵۰).

### نقد و اندکی دموکراسی در شرایط سخت

در شرایط سخت درگیری چریک‌ها با ساواک که درگیری مسلحانه و مرگ و شکنجه و سیانور حرف اول را می‌زد احتمالاً کمترین توجه و امکانی به نقد از درون و پرداختن به خویشتن خویش وجود داشته است؛ در چنین شرایط قطبی شده و آوانگاردی که مرگ و ستیز حرف اول و

آخر را می‌زند احتمالاً بیانیه و سخنرانی‌های پرطمطراق، تنها چیزهایی است که خواننده و شنیده می‌شوند. دشمن و حاکمیت هر دو یکسره شقاوت و وابستگی به اجنبی است و هر کس با دستگاه ارتباطی دارد از ایادی و اجامر آنهاست. اما خودی‌ها تماماً نور و سرور هستند! و هر چه هست حکایت جانبازی و سلحشوری و اصطلاحاً مصداق "زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت!" در چنین شرایطی که گلوله و اعلامیه مد روز بود، شاعیان دست به نقد درون از چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین (منافقین) می‌زند و مجادلات قلمی گسترده‌ای را در آن شرایط صعب و هولناک بوجود می‌آورد. شاعیان اساساً انسان مکتوبی است و به روایت دوستانش از بحث‌های شفاهی چندان استقبال نمی‌کند. او نقد می‌کرد و مایل بود نوشته‌هایش توسط سایر رفقا خوانده و نقد نوشتاری صورت بگیرد تا میراث مکتوب برای جدل‌های فکری سایر مبارزین هم فراهم شود. شاعیان دستنوشته "چند خورده گیری ناب" را منتشر می‌کند و همچنین نوشته مسعود احمدزاده هروی از چهره‌های مهم سازمان چریک‌های فدایی درباره مبارزه مسلحانه و قضیه سیاهکل را در آن شرایط احساس زده نقد می‌کند.

در این میان، درگیری‌های دلبرانه‌ی جانبازان سیاهکل، چنان ولوله‌ای در میان گروه‌ها و دسته‌های گوناگون روشنفکران در تهران برپا کرده است که مسئله جنگ‌افزار و نبرد رودررو را بسیار مهم و مقدس تلقی می‌کند؛ تا آنجا که بسیاری از گروه‌هایی که تا دیروز جنگ آشکار و بسیج رزمی را بسیار زود و گونه‌ای ماجراجویی ارزیابی می‌کردند، اینک چنان دستپاچه شده‌اند که بدون درنگ برای جنگ مسلحانه اعلامیه‌ها و دفترها و مقاله‌ها نوشته و پخش می‌کنند. نمونه آشکاری از این دست

۹۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

پاچگی و "به درهم اندیشی" را می‌توان با فراوانی هر چه بیشتر در دفتری یافت که به نام «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی و هم تاکتیک» نوشته و دست‌به‌دست گشته است. مقاله "چند خورده گیری ناب" مصطفی شعاعیان یک گفتگوی فرضی میان او با احمدزاده هروی نویسنده کتاب مورد اشاره در بالاست. ماحصل اندیشه احمدزاده در این کتاب این است که: عامل بقا و تسلط امپریالیست عمدتاً ماشین نظامی و قهرآمیز است و چون برای شکست ارتجاع باید توده‌های وسیع روستایی را به میدان کشید و همچنین چون برای شکست ارتجاع باید ارتش ارتجاع را شکست داد، پس به ناچار برای شکست ارتش ارتجاعی باید ارتش توده‌ای داشت (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، احمدزاده هروی). شعاعیان در شرایطی که سازمان‌های چریکی زیر ضربه‌های ساواک تقریباً در حال خرد شدن هستند، باز هم دست از نقد درون‌گروهی برنمی‌دارد و آن را به زمان مناسب و موهوم موکول نمی‌کند.

"ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" دومین نوشته‌ای است که توسط امیر پرویز پویان، دیگر فدایی خلق نامدار به رشته تحریر درمی‌آید و شعاعیان با مطالعه آن در نوشتاری تحت عنوان "چه نباید کرد" به آن پاسخ می‌دهد که به فرازی از آن اشاره می‌کنیم.

برداشت ما از نویسنده یا نویسندگان این گفتار این است که این سه دوران گواهی دست‌کم در زمینه مطالعه و اندیشه سخت بچه و تازه‌کارند تا آنجا که اگر غلو نباشد به گمان ما تازه با "چه باید کرد" لنین آشنا شده‌اند و از آن روست که یک‌باره چنان در برابر آن کمر خم کرده‌اند که رنج هرگونه اندیشه و بررسی ویژه‌ای را از یاد برده‌اند.

این نقدهای لخت درون‌گروهی در جوامع استبدادزده و آن‌هم در مناسبات درون‌گروهی یا چریکی می‌تواند بی‌اندازه نامحتمل و هول‌انگیز باشد- پس از چند مجادله قلمی نهایتاً پویان به شاعیان یادآور می‌شود که حالا وقت این بحث‌ها نیست و باید حول مبارزه باهم مشترک و متحد شوند (اشاره به رژیم پهلوی) پاسخ شاعیان یک پاسخ تاریخی و هوشمندانه است:

"رفیق جان سازمانی که حالا به آزادی و نقد خود و حرف حق خود بها ندهد و زمان را مناسب نداند فرداها که قدرت را به دست بگیرد با گویندگان سخن چه خواهد کرد؟! (نامه شاعیان به پویان)

دفاع از آزادی و استقلال میهن و ارجح دانستن کشور خود برهه منافع و کشورها خصوصاً شوروی در کنار داشتن جایگاه اسلام در جامعه ایرانی و اعتقاد به نقد به خود حتی در شرایط خاص نموده‌ای بازرسی در اندیشه مصطفی شاعیان دارد که شاید سنگ بنای محکم چپ مستقل و ملی ایران را بتوان در آن پی‌جویی کرد. چپی که علی‌رغم همه انحرافات و گاه خبط‌ها، اقلاً سرلشگر مقریبی و افضلی و سعادت‌ی سید سیکو تحویل می‌دهند و به وطن وفادار است. شاعیان در میان چپ‌اندیشان قبل از خود تنها ارادتی خاص به خلیل ملک‌بنیان‌گذار نیروی سوم و از اعضای ۵۳ نفر دارد.





□ اندیشه و عملکرد خلیل ملکی



خلیل ملکی مصداق بارز نسل آرزومند، زاده در هوای بلوغ انقلاب مشروطه است. ملکی آذری تبار و از خانواده‌های اهل قلم و مشروطه‌خواه تبریز بود که در سال ۱۲۸۰ در آن دیار زاده شد. در دوره دبیرستان به تهران رفت و در مدرسه فنی آلمانی‌ها ثبت‌نام کرد. در زمان رضاشاه بورسیه دولتی برای تحصیل خارج از کشور را دریافت نمود و به همراه گروهی از دانشجویان، به آلمان رفت تا در رشته مهندسی شیمی تحصیل کند.

در آلمان به حلقه‌ی کوچکی از دانشجویان چپ‌گرای ایرانی به رهبری تقی ارانی پیوست اما قبل از اینکه مدرک دکترایش را بگیرد، بورس تحصیلی‌اش قطع شد. به ایران بازگشت و در دانشگاه تربیت‌معلم ثبت‌نام کرد. در همین دوره ارتباطش دیگر بار با تقی ارانی برقرار شد. دیری نگذشت که پلیس همراهان ارانی از جمله ملکی را دستگیر کرد. آن‌ها «۵۳ نفر» بودند و با کتابی نوشته بزرگ علوی مشهور شدند.

پس از اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۳۲۰ خلیل ملکی هم به همراه دیگر محبوسین از زندان آزاد شد و به فعالیت سیاسی و مطبوعاتی پرداخت. سابقه نویسندگی و زندان در دوران دیکتاتوری به او وجهه‌ای دوچندان برای فعالیت سیاسی بخشیده بود..

ملکی به حزب توده پیوست و به یکی از نظریه‌پردازان اصلی آن تبدیل شد اما کمی بعد با بخش اعظم کادر رهبری حزب دچار تنش

۱۰۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

گردید. خلیل ملکی به اصرار، مایل بود که حزب در چارچوب ایران و منافع آن به تولید فکر و عمل بپردازد و دیکته‌های شوروی را رونویسی نکند. این اختلافات در زمان بروز فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری به اوج خود رسید تا نهایتاً ملکی در آذر ۱۳۲۶ حزب را ترک کرد و طرحی داد که منجر به بزرگ‌ترین انشعاب در حزب توده شد. در این جدایی متفکرین مهمی چون جلال آل احمد و خلیل ملکی از حزب توده جدا شدند که در ادامه هرکدام به طریقی فارغ از قضاوت و از باب روایت، بدل به فصلی مهم در تاریخ و ادبیات ایران گردیدند.

ملکی به سبب بالیدن در یک خانواده ثروتمند و نسبتاً حساس، روحیه آسیب‌پذیری داشت وقتی جدایی رماتیک ذهنی‌اش از حزب توده توسط روزنامه‌های پرشمار حزب به "اخراج" تعبیر و مناشر شد و هوچی‌های حزب و حتی رادیو مسکو سخت به وی تاختند و انتصاب‌های ناروا به او دادند، آن‌قدر تحت فشار قرار گرفت که تا مرز کناره‌گیری از سیاست و حتی انتحار هم پیش رفت.

قرار گرفتن در کنار گروهی از همفکرانش در قالب نیروی سوم در سال‌های میانی دهه بیست به مثابه ایجاد طراوت تازه‌ای در ذهنیت سیاسی ملکی بود.

در ۱۳۲۹ با بالا گرفتن منازعات بر سر ملی کردن صنعت نفت، به تشویق جلال آل احمد، به صحنه سیاست بازگشت. جلال آل احمد زمینه‌شناسی و همکاری بعدی ملکی با دکتر مظفر بقایی کرمانی را فراهم آورد. بقایی از روزنامه‌نگاران مشهور و صاحب روزنامه شاهد بود و در آتیه در کنار ملکی به فعالیت سیاسی پرداخت. عجیب اینکه هرچقدر آل احمد شایعه‌پراکن و دوگانه ساز بود ملکی آرام و درون‌گرا می‌نمود و

هرچقدر دکتر بقایی عاشق میتینگ و ظاهر شدن در انظار بود، ملکی "درویشی" را نکوتر می‌داشت. برنامه آن‌ها دفاع از دولت دکتر محمد مصدق و مبارزه با کمونیست‌ها بود؛ اما پس از مدتی بقایی با مصدق دچار اختلافات فراوانی شد که به انشعاب ملکی و یارانش از حزب زحمتکشان منجر شد.

ملکی گرچه حامی مصدق بود اما او را مؤدبانه نقد می‌کرد. درست یک سال پیش از کودتای مرداد ۱۳۳۲ ملکی با ناکافی دانستن مبارزه با دشمن خارجی، مصدق را سرزنش کرد. او سقوط مصدق را در صورت تغییر ندادن سیاست‌هایش قطعی می‌دانست و با آنکه مخالف سرسخت بعضی از جنجالی‌ترین تصمیمات مصدق بود، پس از کودتای ۱۳۳۲ حدود دو سال زندانی شد (میلانی، ۱۳۷۴). ملکی در کتاب خاطراتش می‌نویسد بدترین شکنجه‌ها را نه از مأموران پلیس که از اعضای حزب توده دید که او را دشمن عقیدتی خود می‌دانستند. بلافاصله پس از آزادی از زندان مطالبی طولانی علیه قرارداد نفتی که ایران قرار بود با کنسرسیوم شرکت‌های نفتی غربی امضا کند نوشت.

ملکی پس از بیست‌وهشت مرداد و زندانی شدن مرادش دکتر مصدق و فروپاشی دولت محبوبش دوباره به یاس روشنفکری و افسردگی روحی‌اش بازگشت. در این میان، چند تن از دوستان قدیمش در حزب توده که به واسطه‌هایی جذب دستگاه پهلوی شده بودند و نفوذ کلام و وسعت ارتباطات داشتند سعی در برقراری زمینه گفتگو میان ملکی و بلندپایگان دربار نمودند تا مگر ملکی هم افکار و پیشینه خود را به کناری نهد و به دربار متصل گردد. گفتگوها عموماً بی‌حاصل ماند و ملکی که تنها قصد تشریح ایده آل خود برای کشور را داشت و نه

۱۰۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

پیوستن به بروکراسی اداری، از تفاهم با دستگاه بازماند و بلندگوهای تبلیغاتی حزب توده هم مدام سعی در متهم کردن او به اپورتونیسم و فرصت‌طلبی سیاسی نمودند و او را متهم به "عامل دستگاه بودن" کردند. با وقوع حوادث پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ و وارد شدن مبارزات به فاز مذهبی، قیاس نیروی بسیج‌کنندگی سیل‌آسای مذهب در مقابل جویبار آرام نیروهای روشنفکر در نحله‌های مختلف، صف‌بندی و کناره‌جویی‌های جدیدی در سپهر اندیشه و عمل فعالان ایرانی پدید آمد که بعضاً تا امروز هم در بزنگاه‌های تاریخی دوام داشته است. با وقوع انقلاب سفید شاه و ملت جبهه ملی و گروه‌های چپ و نهضت مذهبی به رهبری امام خمینی در مقابل آن موضع مخالف گرفتند. در این میان برخی گروه‌ها که برنامه مدونی نداشتند یا صرفاً ائشا نویس دیگران بودند هم به مخالفت پرداختند. اما خلیل ملکی در یکی از مهم‌ترین نقاط زندگی‌اش به موافقت با انقلاب سفید می‌پردازد آن را ترقی می‌خواند. ملکی معتقد است انقلاب سفید شاه گامی در جهت تحقق جامعه سوسیالیستی عدالت محور مطلوب او خواهند بود وگرنه مطلوب که بهترین ممکن حاضر است.

ملکی آشکار در نوشتارهایی در مقابل زمامدار شدن جریان مذهبی در نهضت سال ۱۳۴۲ موضع‌گیری می‌کنند و می‌گویند مذهب و مذهبیون اساساً طرحی برای مبارزه و اداره جامعه ندارند و راه نیکویی و شکوفایی نوع انسان از سوسیالیسم و عدالت‌خواهی می‌گذرد و نه از دل فئاتیسم پررنگ مذهبی و باز به کرات می‌نویسد و می‌گوید که هرگز به جنبش مذهبی باور ندارد و نباید پرچم مبارزه را به دست ارتجاع مذهبی داد. اینجا یک نقطه عطف یا ضعف عمیق در اندیشه یک متفکر

ایران دوست و البته عدالت‌جوست که به نقش و قدرت مذهب در بافت و بود جامعه ایرانی هیچ اعتقادی ندارد و نقش پیشرو مبارز را در آن نمی‌جوید و یگانه نقش برای رهایی انسان را به ایدئولوژی‌های مادی گرایانه و سوسیالیستی می‌دهد. ملکی در جزوه بی‌نامی که در همان ایام منتشر می‌کند چنین می‌نگارد: "نمی‌توان در دنیای امروز به حرکتی که متعصبین مذهبی در رأس آن هستند برای ساختن یک جامعه متوازن و عادلانه اعتماد کرد ما از این همراهی در جنبش مشروطه و دولت ملی دکتر مصدق هم ضربه خوردیم و امروز شاه علی‌رغم دیکتاتوری و دل‌چرکینی که ما از او داریم یک نیروی مترقی‌تر از فناتیک هاست و می‌شود اگر نه موافقت از سر روشنفکری و منافع که مخالفت با انقلاب سفید و اصلاحاتش نکرد چراکه این یک حرکت مترقی در برابر ارتجاع است." تعابیر فوق بی‌پرده‌ترین و بی‌پرواترین تعابیر خلیل ملکی درباره نقش میراث مذهبی در حرکت سیاسی-اجتماعی مردم ایران است. ملکی تقریباً تا زمان مرگش در سال ۱۳۴۸ اظهارات صریح دیگری در این باره ندارد که البته می‌تواند بی‌ارتباط به رخوت و آتش زیر خاکستر بودن نهضت هم داشته باشد که شرایط و محملی برای سخن گفتن در این باره پدید نیآورده است.

سخنان خلیل ملکی به‌عنوان یک روشنفکر با عقبه سوسیالیستی و ایران‌دوستی در مقابل نقش مذهب در سیر تحولات ایران می‌تواند نمایانگر یک فاصله و برداشت اشتباه در باره ممزوجیت میراث شیعی با ذهنیت ایرانی باشد که در میان چندی دیگر از رجال خوش‌فکر ایرانی هم اتفاق افتاده است و همواره دین و آنچه از آن استنتاج می‌شود را مربوط به قرون ماضیه دانسته‌اند و یکسره برای آنچه نیک‌روزی ملک و



۱۰۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

مردم تلقی شده، به واردات بومی نشده ره‌آوردهای خارجی پرداخته‌اند و عملاً "آنچه خود داشت را ز بیگانه تمنا نموده‌اند"؛ و این بر ناکارآمدی، کم‌بسامدی و انزوایشینی بخش خیرخواه این جماعت هم تأثیر مستقیم و متقن داشته است.

### خلیل ملکی؛ متفکر منزوی

خلیل ملکی روشنفکری تنها بود چراکه در حمام فین حزب توده، چنان رگ زده شد که هنوز نیز عقاید و افکارش برای جامعه سیاسی ایران ناشناخته است. وصیتش نشان می‌داد که تا آخر به راه مصدق وفادار بود؛ روزگاری به او گفته بود «این راهی که شما می‌روید به جهنم ختم می‌شود ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد.» اما جهنم، روزگار زیسته‌ی او بود!

۸ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد در پاسخ به سخنرانی امینی در جشن مشروطیت در مرداد ۱۳۴۰ که گفته بود «این احزاب و دسته‌ها، مخلوق دورانی بودند که سکوت و فکر نکردن و نخواندن و نوشتن اساس آن را تشکیل می‌داد؛ آن‌ها پرندگان مزده‌آور بهشت نبودند بلکه فراریان از جهنم بودند...»، نوشت: «شما و جهنم شما از پرندگانی که می‌توانند مزده‌آور بهشت باشند، فراریان جهنمی می‌سازید... ما فراریان از جهنم شما، ما ساکنان جهنم بزرگ امروز شما، مدعی هستیم و این ادعا را در عمل ثابت می‌کنیم که پیام‌آوران و مزندگان بهشت هستیم» (ملکی، ۱۳۴۱).

### حزب توده؛ از نهضت جان‌بخش ایران تا پایگاه شوروی

پس از زندان رضاشاهی، به این دلیل دل‌درگروی حزب توده گذاشت

که گمان می‌کرد این حزب ترجمان احتیاجات و محرومیت‌های مشترک توده‌های ایران و تعبیر و تفسیر سعی و کوشش مشترک آن‌ها برای یک اصلاح و تحول جدی در اوضاع اجتماعی است. حزب توده ایران را نهضت جان‌بخش ایران می‌خواند و معتقد بود این حزب (به دلیل اشتباهاتش) نه صد درصد بلکه تا هشتاد درصد استفاده از عوامل اصلاحات و آزادی و استقلال واقعی است.

۵ سال بعد به این نتیجه رسید که "توده‌ای‌ها در مبارزه برای ملی شدن نفت اخلال می‌کنند" (ملکی، ۱۳۳۲) و آن زمانی بود که مقالاتش در روزنامه "شاهد" و متعلق به دکتر مظفر بقایی کرمانی ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران از تشکل‌های جبهه ملی منتشر می‌شد. او دو عنصر متشکله حزب توده را چنین برمی‌شمرد: "عنصر اول رهبران بیگانه‌پرست که قابل تحمل نزد هیئت حاکمه است. دوم عنصر مترقی ولی فریب‌خورده که جنبه مترقی آن‌ها مورد نفرت هیئت حاکمه است" (ملکی، ۱۳۳۲). این گفتار ملکی احتمالاً زاویه و نقد او را با دیدگاه "همه یا هیچ سازی" در اندیشه حزب توده بیان می‌کند و یکسره به تقدیس هر کنش و رابطه وابستگی نمی‌پردازد و نقد منصفانه افراد و جریان‌ها را تا حدودی برمی‌تابد و یکسره نظاره‌گر و ستایشگر آنچه رخ می‌دهد نیست.

همین دو عنصر را درباره فرقه دموکرات آذربایجان هم صادق می‌دانست در حالی که سال ۱۳۲۵ و در اوج حرکات فرقه و حامیانش نوشته بود: «اوضاع کنونی آذربایجان نتیجه و خلاصه یک نهضت توده وسیع ملی و دموکراتیک است که در سایه یک مبارزه جدی و طولانی به وجود آمده.» و او بود که می‌گفت «در پشت سر سخنرانی پیشه‌وری یک

۱۰۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

نیروی زنده اجتماعی وجود دارد که دست به یک سلسله عملیات و اصلاحات انکار نشدنی زده و اراده و آرزوهای ملتی را شروع به عملی کردن نموده و پیروزمندی‌های درخشان به دستاوردهاست...» (گذشته چراغ راه آینده) اینجا یک نقطه دردناک تاریخی است که چگونه شرایط به سبب استعمار و استبداد پیش می‌رود که یک روشنفکر ملی هم در برهه‌ای از زندگی میراث ایرانی خود را وامی‌نهد و به ستایش از حرکت یک عنصر وابسته و تجزیه‌طلب می‌پردازد. ملکی چنان در برهه‌ای کوتاه تحت تأثیر تبلیغات جهانی سوسیالیستی بلوک شرق است که چنین نظریه‌پردازی‌هایی می‌کند و پیشه‌وری تجزیه‌طلب و عامل فعل بیگانه علیه مصالح و منافع ایران را بخشی از حرکت جهانی سوسیالیسم عدالت‌خواهانه به حساب می‌آورد. وی در بدایت امر بی‌توجه به ایران و یا شاید دلگیر از میراث ناروشن و سیاهکاری بخشی از رجال معمر حاکم در کشور، منافع سرزمین مادری را هم وامی‌نهد اما چون ذهن بازی دارد و مروادت گسترده‌ای هم با رجال شهیر، به بازاندیشی در این تقریرات ویرانگر می‌پردازد و بر اقرارات گذشته خط بطلان می‌کشد.

چهار سال بعد نظرش با بازاندیشی در این بخش از نظریاتش که نتیجه تتبع و معاشرت با صاحب نظران و البته برافتادن مقدراری از جنایات شوروی است چنین می‌نویسد: "آب شدن شیر برفی نهضت دموکراتیک آذربایجان که به معنی تمام یک تراژدی کمیک یعنی در عین گریه‌آور بودن مضحک هم بود". او تا پایان عمر منتقد سرسخت توده‌ای‌ها ماند؛ به این مساله اعتراض داشت که «توده‌ای‌ها که مدعی هستند در جبهه وسیعی می‌خواهند علیه هرگونه استعمار کشور ایران بجنگند چرا از مؤثرترین و مفیدترین مبارزه که با رهبری اقلیت در

مجلس و کلیه آزادیخواهان از خارج از مجلس به عمل آمد پشتیبانی نمی‌کنند». خلیل ملکی اینجا مشخصاً به مبارزات جبهه ملی در راه ملی کردن نفت ایران و مقطوع کردن دست استعمار از آن اشاره دارد. حرکت دکتر مصدق و یارانش که از مجلس شورای ملی و مبارزه پارلمانی آغاز شد شاید بعد از جنبش مشروطه یکی از اصیل‌ترین و ملی‌ترین حرکت‌های ایرانی بود که می‌توانست و یک محک برای ادعاهای آزادی‌خواهی و مبارزه از سوی بسیاری از طرفین در سپهر سیاسی وقت ایران باشد. گروه‌های چپی و خصوصاً حزب توده چون‌که با تعصب خاص هر طریق و روشی غیر از آنچه خودشان در سر داشتند و یا کمیساریای شوروی توسط سفارت و سایر وابستگان ابلاغ می‌کرد را بر نمی‌تافتند به تخطئه و تخریب و اتهام و ابهام افکنی در مقابل چنین حرکت‌هایی می‌پرداختند. در ابتدای مبارزات ملی چون‌که می‌پنداشتند این حرکت پرولتری نیست و بورژوایی است سکوت اختیار کردند و البته از توطئه علیه مصدق و یارانش هم غافل نبودند.

انگار هر حرکت ملی-مذهبی که قرار بود در ایران اتفاق بیفتد می‌بایستی از قبل با دیکته‌های شوروی و مدل بورژوازی-پرولتاریایی در هماهنگی کامل باشد و البته رهبری هم یکسر در اختیار رهبران حزبی و گوش‌به‌زنگی چون عبدالصمد کامبخش و کیانوری... قرار داشته باشد. از این‌روست که نشریات حزب توده در کنار برنامه شبانه رادیو مسکو یکسره به تخریب دکتر مصدق پرداخته و او را مهره استعمار نامیدند. کار حتی به اهانت و تخریب هم کشید و کاریکاتورهای نشریات حزب و تشبیهات رکیک نسبت به دکتر مصدق خود گویای همه‌چیز است. اما خلیل ملکی اگر در قصه پرغصه فرقه دموکرات آذربایجان ابتدا به خطا

۱۰۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

افتاد و در ادامه تصحیح و جبران کرد این بار از ابتدا بانگ یک حرکت ایران دوستانه و هرچند پرخطا را دریافت و در مقابل خط ادعایی حزب توده مقاومت کرد و نوشته‌های مکرر و سخنرانی‌های مفصل در حمایت از دکتر مصدق ایراد کرد. خلیل ملکی در یکی از نوشته‌های تاریخی خود خطاب به رفقای سابقش در حزب چنین می‌نویسد «مادامی که حکومت در دست شما نیست، آزادیخواه هستید و از تمام مزایای آزادی و دموکراسی استفاده می‌کنید وعده وعید آزادی و دموکراسی می‌دهید تا پس از رسیدن به قدرت مانند فاشیست‌ها بلکه بدتر از آن‌ها هر آنچه نام آزادی و دموکراسی می‌توان به آن داد از بین ببرید» (ملکی، ۱۳۳۲).

هر چه دولت مصدق به‌پیش می‌رود، علی‌رغم انتقادات گاه اساسی و تندی که ملکی در خلوت به خود دکتر مصدق بیان می‌دارد در دفاع از این دولت در فضای عمومی جدی‌تر و جری‌تر می‌شود و خصوصاً به سبب سوابق خود، محکم‌تر از همه این انتقادات را متوجه حزب توده و اذنباش می‌کند. «حزب توده مانند حزب کمونیست روسیه به معنی ایدئولوژیک و مسلکی کلمه کمونیست نیست ولی مدعی داشتن آن مسلک است... مسئولین کشور که به حاکمیت ملی معتقدند باید بدانند که حزب توده پایگاه اجتماعی فرمانفرمایی جهانی شوروی است» (ملکی، ۱۳۳۱). کمتر بیانی چنین مصرح در بسط وابستگی حزب توده و بی‌توجهی و حتی منافاتش با میراث ایرانی در میان حتی بریدگان حزب در آن مقطع وجود دارد. خلیل ملکی حتی نزدیک شدن حزب توده بعد از فجایع سی‌تیر و نخست‌وزیری چندروزه قوام‌السلطنه با دولت دکتر مصدق را از سر فرصت‌طلبی و القا این دستور از مسکو می‌داند. تحلیل خرب توده این بوده که دکتر مصدق برنده این نزاع خواهد بود، پس باید

از در فرصت‌طلبی به دولت نزدیک شوند تا در فرصت مناسب زمینه را برای ساقط کردن آن و برقراری انقلاب پرولتری-کمونیستی مطلوب خود مهیا کنند.

### حزب زحمت‌کشان؛ از پناهگاه تا اختلاف با بقایای کرمانی

خلیل ملکی پس از انشعاب از حزب توده مدتی را به دکتر مظفر بقایی در حزب زحمتکشان و روزنامه شاهد می‌پیوندد و بخشی از مهم‌ترین نوشته‌های عمر سیاسی‌اش را در این دوران به تحریر درمی‌آورد. در ادامه به دلیل خودبینی و فرصت‌طلبی دکتر بقایی که مایل بود همه نیروهای سیاسی و حتی دکتر مصدق در محوریت بقایی تعریف شوند با او به اختلاف می‌خورد اما در حزب زحمتکش هم دست به اقدامات جالبی می‌زند، از جمله اینکه معتقد است باید اسم حزب را تغییر داد چراکه زحمتکشان به عنوان کمونیستی و توده‌ای نزدیک است و نباید اجازه دهیم که حتی در نام‌گذاری هم چیرگی توده‌ای‌ها بر حرکت‌های سیاسی وجود داشته باشد. ملکی برای عضویت در حزب مشترکش با بقایی هم قوانین جالبی وضع می‌کند از جمله اینکه اعضا بایستی وفادار به ایران باشند و تجاهر به فسق و یا مخالفت علنی با مذهب رسمی نداشته باشند. ملکی قوانین عضویت متصلب حزب توده را هم در این سازمان جدید به کناری می‌نهد و با عضوگیری سهل‌تر برخورد می‌کند. ملکی به سبب معلمی و کسوت استادی خود سعی بسیاری می‌کند تا جوانان و نوجوانان را از عضویت در حزب توده بازدارد و حتی نشست‌هایی آزاد و محفلی با محوریت تاریخ ایران و شاهنامه و مبارزه در پارک‌ها و خانه‌های شخصی خود و دوستانش برگزار می‌کرد تا این جوانان را به

۱۱۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

حزب زحمتکشان نزدیک کند و از حزب توده و راه مسکو که زمانی خود و دوستانش به خطا برآن رفته بودند بر حذر دارد.

### جبهه ملی؛ علاقه عاقلانه خلیل ملکی

خلیل ملکی جبهه ملی را مترقی‌ترین نیروی موجود جامعه وقت ایران می‌دانست، مخصوصاً از این لحاظ که جبهه ملی استعداد و لیاقت این را دارد که نیروی بالقوه‌ای را که در نهاد ملت ما موجود است از قوه به فعل درآید... موفقیت‌های جبهه ملی، موفقیت افکار عامه است. او اما از این نظر عدول و عبور نکرد؛ معتقد بود که «ملت ایران دکتر مصدق را در بزرگ‌ترین آزمایش‌های تاریخی و فشار مشاهده کرده و با دقت، ناظر اعمال او بوده است و خاصیت فسادناپذیری دکتر مصدق را فقط پس‌از این آزمایش‌ها از روی تجربه و تحقیق اعتراف و اذعان نموده». همین آزمایش‌های تاریخی بود که ملکی را به این باور رساند که در تاریخ ده‌ها سال اخیر ایران هیچ جمعیتی به اندازه جبهه ملی و رهبر آن آقای دکتر مصدق در کارهای اجتماعی در افکار عمومی موفقیت به دست نیاورده‌اند.

او ارادت خود به حرکت ایرانی دکتر مصدق را با عباراتی چنین بروز می‌دهد: «فرزندان ما در آخر قرن بیستم نام مصدق را در سرفصل تاریخ نوین ایران در رأس نهضت‌های ملی خاورمیانه و آسیا خواهند خواند». اما این موجب نشد که علاوه بر حمایت و تحسین، انتقادات و تذکرات خود را بیان نکند؛ چنانچه می‌گوید «پس از اجراشدن خلع ید، بزرگ‌ترین نقطه ضعف دولت آقای دکتر مصدق را سیاست داخلی دولت تشخیص داده و سیاست لیبرال دولت یعنی بی‌نقشگی سیاسی و اقتصادی

را مورد بحث و دقت و تجزیه و تحلیل قرار داده ایم. هر چند در دوره ماقبل خلع ید لازم بود که موقتاً از اصلاحات اساسی داخلی چشم‌پوشی شود تا جبهه مبارزه ضد استعماری برای اجرای خلع ید تقویت گردد ولی در مرحله بعد اصلاحات داخلی و داشتن نقشه‌ای برای مبارزه با اخلاالگران ائتلافی و برای غلبه بر مشکلات اقتصادی نه تنها از لحاظ اوضاع داخلی بلکه از لحاظ حل مسئله نفت نیز لازم و ضروری بوده و هست» (ملکی، ۱۳۳۲).

پس مستقر شدن دولت دکتر مصدق، نظریات خلیل ملکی در نوشتارهایش در مطبوعات و خصوصاً نشریه شاهد که در صفحات قبل شرح آن رفت به سمت سیاست داخلی سوق پیدا کرد. ملکی باور داشت تا مرحله تثبیت دولت و مبارزه با استعمار و اخراج انگلستان از تأسیسات نفتی جنوب هرگونه تمرکز بر سیاست داخلی منجر به تشتت و اختلاف می‌شود و تنها باید بر دشمن بزرگ و مبارزه تاریخی ملت ایران به رهبری دکتر مصدق تمرکز کرد. در ادامه، ملکی به تبارشناسی جامعه ایرانی می‌پردازد و خواهان ورود جدی دولت دکتر مصدق و دولتش برای برهم زدن آن مناسباتی است که مناسب انسان و حتی مبارزه با استعمار بریتانیا نمی‌داند. ملکی فئودالیت به بی‌رحم حاکم بر ایران را عامل انفعال عمومی دهقانان و رنجوران ایران می‌داند و فئودال‌ها را ابزار تعامل مستقیم یا غیرمستقیم استعمار در ایران تلقی می‌کند؛ هر چند که اگر وارد مصادیق شویم در این موارد نکات نقض بسیار است. به هر حال ملکی از دکتر مصدق می‌خواهد مناسبات زمین‌داری ارباب‌ورعیتی را در ایران دگرگون و اصول سوسیالیستی را حاکم کند تا هم حامیان استبداد و استعمار که او در قالب فئودال‌ها تصویر و تصورشان می‌کرد منکوب و



۱۱۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم براه دیگری در...

بی‌اثر شوند و هم توده عظیم مردم پشت سر دولت مصدق متحد شوند. ملکی اما در عین این نقدها معتقد بود «مخالفت‌هایی که دکتر مصدق را تضعیف کند و اقداماتی که در جبهه ملی اختلاف ایجاد نماید در حال حاضر خیانت به نهضت ملی ایران است». ولی غافل نبود از گفتن اینکه «قصور از جناب آقای دکتر مصدق است که در طول عمر سیاسی خود از تشکیل حزب خودداری کردند و پس از رسیدن به نخست‌وزیری لااقل جلسات جبهه ملی را که در این دوره لازم‌تر بود تشکیل ندادند تا امروز هر کدام از افراد و رهبران جبهه ملی یک آهنگ ناسازگاری برای خود به‌تنهایی نوازند».

در پنچ جلد مقالات خلیل ملکی، آنچه به‌خوبی توانسته سیمای فکری این روشنفکر تنها را در سال‌های آخر عمر نشان دهد، نامه سرگشاده او به علی‌امینی، نخست‌وزیر وقت در ۱۸ مرداد ۱۳۴۰ است. او در این نامه بزرگ‌ترین خطری که کشور را تهدید می‌کرد، نه امپریالیسم غرب می‌دانست و نه توسعه‌طلبی شوروی و نه عمال داخلی آن‌ها؛ حتی دیگر ارتجاع داخلی را هم بزرگ‌ترین خطر نمی‌دانست؛ دقت کنید که قبلاً موضع ملکی در قبال نهضت خرداد سال چهل‌ودو را بررسی کردیم و این اشارت او ناشی از همان اشتباه تاریخی است.، بلکه می‌نویسد: «خطری که از همه این‌ها بالاتر است، این است که در کشور ما و در نهضت ملی ما یک رهبری که دارای سجایای اخلاقی لازم برای راهنمایی ملت برای تجهیز نیروی آن‌ها، برای نشان دادن راه صحیحی که باید در آن راه و برای هدفی مشخص پیش بروند، وجود ندارد... فقدان این نوع رهبری، بزرگ‌ترین نقص ملی ما و بزرگ‌ترین خطر برای استقلال و تمامیت ارضی ایران است».

آخرین نوشتارهای خلیل ملکی در سال‌های زندان و احتضار احتمالاً

## اندیشه و عملکرد خلیل ملکی ■ ۱۱۳

آئینه تمام نمای گفتار و کردار سیاسی واپسین او است: «مردم ایران به حزب‌بازی نظر خوشی ندارند گو اینکه امروزه روز برای عده‌ای این حزب واقعاً هدف شده است و برای عده‌ای وسیله» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴).



□ وجوه اشتراک دو متفکر



## تأکید بر میراث ایرانی

ملکی و شعاعیان علیرغم تعلق خاطر به ساحت‌های گوناگون جریان و اندیشه چپ که عموماً در آن روزگار به مسکو سرسپردگی داشت، بر میراث ملی و اجرای اندیشه‌هایی که مترقی می‌پنداشتند در چارچوب ایران و بی‌توجه به اقتضائات و الزامات و البته منافع ایران اصرار داشتند. در این میان ملکی به سبب کار تئوریک و زیستن در یک محیط آکادمیک و آرام‌تر علیرغم حضورهای مکرر در زندان ذهنیت شفاف‌تر و عقلانی‌تری دارد و زیستن در کنار کسانی چون دکتر مصدق هم ملکی را به اهمیت ملت و ایران واقف‌تر کرده بود. شعاعیان در عین زندگی چریکی سرگردان و محیط خشک و خشن و کوبا زده، به الگوگیری از خارج از ایران ابرام نورزید و میراث ملی و چهارچوب ایرانی و شیعی را یک امکان و البته مورد منظور، ملحوظ می‌داشت.

## محترم شمردن رهبران ملی و مذهبی

تخطئه و توطئه علیه میراث معنوی، مذهبی و ملی ایرانیان تبدیل به عادت و رویه سیئه جریان چپ شده بود که می‌خواست همه‌چیز را از دریچه تنگ زیربنا و روبنا و پرولتاریا و بورژوازی تحلیل کند و حتی شعر حافظ و فردوسی را هم به جرم انقلابی و خلقی نبودن تخطئه می‌کرد. دکتر مصدق و احمد قوام را اشرافیت پوسیده ایران می‌نامیدند و

۱۱۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

روحانیت و مرجعیت را هم به بهانه‌ای و گونه‌ای می‌نواختند تا همه از درون، حس ملیت و دین و کشورخواهی را فروبندند و در راه آرمان‌شهری موعود مارکس به مسکو تعظیم و اقتدا کنند. ملکی و شعاعیان برخلاف جریان حاکم نه تنها به تخطئه نپرداختند بلکه راه تکریم و همگرایی را در پیش گرفتند. ملکی در منازعه ایران و شوروی بر سر آذربایجان و سایر فزون‌خواهی‌های همسایه شمالی، هماره جانب منافع وطن را حتی اگر احمد قوام نمایندگی آن را بر عهده داشت نیکو نگاه می‌داشت و البته مرادش، دکتر مصدق را همواره تکریم مکرر می‌کرد تا آنجا که در جمله‌ای ماندگار در بحبوحه تصمیم مصدق برای انحلال مجلس هفدهم گفت آقای دکتر این راهی که می‌روید به جهنم است، اما ما تا جهنم با شما می‌آییم. شعاعی همچنین در احترام به امام سوم شیعیان حضرت امام حسین (ص) و تشویق به تأسی به راه این بزرگوار هرگز سستی به خود راه نداد.

### تأثیر گفتمان و ادبیات چپ بر روند سیاسی ایران قبل از انقلاب اسلامی (۱۳۴۸-۱۳۵۲)

روشنفکری مدرن ایران طی جنبش مشروطه‌خواهی در سال‌های پایانی سده نوزدهم پدیدار شد؛ یعنی گروه رو به رشدی از مردم که بعدها به منورالفکران و سپس از دهه ۱۳۲۰ به روشنفکران معروف شدند. برای این الیت جدید دو الگوی خارجی عمده وجود داشت، هرچند تفاوت‌های اساسی بین این دو به چشم می‌خورد. نخست الگوی روشنفکری روسیه‌ی معاصر که نگرش‌های آنان تأثیر گسترده‌ای بر اندیشه‌ها و خواست‌های منورالفکران بر جای گذاشته بود. دیگری-

هرچند با صراحت کمتر ولی از جهاتی بااهمیت و ماندگارتر - جنبش روشنفکری فرانسوی بود.

در عمل فرانسوی‌ها نوآوران و مبتکران روشنفکری مدرن به شمار می‌روند. نخستین گروه متمایز روشنفکران مدرن در تاریخ (هرچند آنان در آن هنگام به این اصطلاح نامیده نمی‌شدند)، جرگه‌ی معروف به «فیروزها» در سده هجدهم، مردان و زنانی مانند ولتر، دیدرو، امیلی دوشاتله، دالامبر، هلوسیوس، دولباخ و مادام دواستال بودند که از جهات دیگر به اناسیکلوپدیست و یا اصحاب دایرةالمعارف شناخته شدند. اصطلاح «روشنفکر» به‌عنوان یک اسم (نه صفت) به معنایی منظور ما است که نخست در سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم، به‌ویژه در پی مبارزه‌ای به رهبری امیل زولا (و حامیان وی در قضیه‌ی دریفوس) به کار گرفته شد. این عنوان توسط ژرژ کلمانسو - رئیس‌جمهور زمان جنگ جهانی اول و معروف به «ببر فرانسه» برای مردان دانش و ادبیاتی نظیر آنتول فرانس به کار رفت که بیانیه‌ای را در دفاع از مبارزه‌ی زولا علیه بی‌عدالتی بزرگ سران نظامی رده اول فرانسه در خصوص کاپیتان دریفوس امضا کرده بودند.

از آن پس، روشنفکران به یک الیت نسبتاً تعریف‌شده و عموماً بحث‌برانگیز اطلاق گردید. مقاله‌ی ژولین بندا *des La Trahison* (1927) Clerces و اثر ریمون آرون «افیون روشنفکران» دو مقاله‌ی انتقادی پرآوازه در خصوص روشنفکران فرانسوی است، بعید نیست که آل احمد هنگامی که مقاله‌ی «در خیانت روشنفکران» را نوشت از مقاله‌ی بندا آگاه بوده باشد، مخصوصاً اینکه مقاله نیز درواقع روشنفکران فرانسوی را به همان خیانت‌ها و گناهان هرچند به دلایل متفاوت، متهم



۱۲۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

می‌کند. البته نقد آل احمد (در آن مقاله و سپس کتاب) به‌طور کلی به تجربه ایرانیان پرداخته است.

الیت روشنفکران ایرانی همانند همتای سده‌ی هجدهم آن اساساً یک جنبش مخالف بود و در این موضع باقی ماند. از این‌رو در نحوه کاربرد آن در فرانسه، عنوان «روشنفکر» معمولاً دانشگاهیان و دیگر روشنفکرانی را که یا سکوت گرا و یا هوادار وضع موجود بودند در برنمی‌گرفت. هنگامی که آرون، جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی و هم‌شاگردی پیشین ژان پل سارتر در مدرسه نرمال، مارکسیسم را به‌عنوان افیون روشنفکران نامید، او آشکارا خودش را به‌عنوان یک روشنفکر در معنایی خاص که معمولاً در آن کشور به کار گرفته شد، در نظر نگرفت. همچنین در ایران نیز این اصطلاح به همان معنا به کار رفت و معمولاً روشنفکران و دانشگاهیان غیر مخالف را استثنا می‌کرد. به قیمت خطر تأکید بیش‌از اندازه، باید براین نکته تأکید کرد که این معنای اختصاصی روشنفکر در این مقاله به‌منظور پیروی از کاربرد عادی اصطلاح در زمان و کشورهای موردنظر انجام می‌گیرد، بر اساس یک تعریف یا داوری ارزشی توسط نویسنده قرار ندارد.

بنابراین فرانسوی‌ها و روس‌ها پس‌زمینه اصلی را برای روشنفکران مدرن ایرانی، منورالفکران و روشنفکران فراهم کردند. اما این پدیده برای تاریخ ایران ناآشنا نبود و همتایی را به شکل‌های گوناگون در همه‌ی زمان‌ها به همراه داشت. این پدیده در قالب اندیشمندان متقد نظیر فارابی و ابن‌سینا و یا شاعران رادیکال و مبارزکمانند ناصرخسرو یا عارفان و شاعرانی همانند بایزید، ابوسعید، عطار، سهروردی، رومی، عین القضات و سایرین همواره وجود خود را نشان داده است. چنین مردان و

اندیشه‌هایی ایزاری سنتی برای مخالفت اجتماعی و سیاسی (از جمله مذهبی) و ایزار مخالفت بودند.

یکی از اصول اساسی آنان اجتناب از دولت و قدرت‌های وابسته به دولت بود. همه می‌دانند که نظریه‌ی شیعه دولت را مشروع نمی‌داند مگر اینکه با تأیید امامان باشد. به‌رغم این واقعیت که در عمل علما با دولت هم‌زیستی داشتند و بسیاری از آنان امتیازاتی از آن به دست آوردند، اما تضاد جاری بین دولت و جامعه در ایران از زمان‌های اولیه - در واقع باستان - پدیده‌ای آشنا بوده است این امر از ماهیت خودکامه دولت و گرایش‌های آشوبگرانه‌ی جامعه (در تقابل با آن) برخاست.

در سال ۱۳۲۰ روشنفکران عمدتاً مارکسیست که برخی از آنان به‌تازگی از زندان آزاد شده بودند، حزب توده را تشکیل دادند. در آن هنگام حزب توده هنوز به اسم یا از لحاظ سیاسی و یا در بینش و روش‌ها یک حزب کمونیست نبود، بلکه بیشتر به یک جبهه دموکراتیک یا مردمی شباهت داشت که توسط روشنفکران و فعالان مارکسیست اداره می‌شد؛ شبیه احزابی که برای مقاومت در برابر حاکمیت نازی‌ها در اروپای اشغال‌شده فعال بودند. این حزب در واقع از سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ به‌صورت جدی در زبان، عقاید و ائتلاف به یک حزب کمونیست تبدیل شد. حزب مزبور سه مرحله حساس را پشت سر گذاشت: شورش آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴، در پی آن انشعاب حزب در دی‌ماه ۱۳۲۶ (با رهبری خلیل ملکی) و ممنوعیت رسمی حزب در بهمن‌ماه ۱۳۲۷.

داستان روشنفکران ایرانی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ عمدتاً داستان حزب توده است. داستان کسانی که به آن وفادار ماندند، افرادی که

۱۲۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

انشعاب آن را رهبری کردند و جنبش‌های چپ دیگری را پایه‌گذاری کردند و نیز کسانی که بی‌سروصدا فعالیت سیاسی را کنار گذاشتند. یافتن روشنفکر مخالف برجسته‌ای در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ (به‌غیر از احمد کسروی) که عضو حزب توده و یا هوادار حزب نبوده باشد، دشوار است. هرچند بسیاری از آنان بعدها از حزب ناامید و سرخورده شدند و برخی دیگر حتی فعالانه با آن مخالفت کردند.

براین اساس در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ دورنمای عمومی بدنه اصلی روشنفکران ایرانی چپ‌گرا- توده‌ای یا غیر توده‌ای -، هرچند نه الزاماً کمونیستی بود. در این زمینه بعضاً تفاوت‌های اساسی در میان آنان وجود داشت. مثلاً نگرش آنها درباره دولت مصدق، شوروی و بلوک شرق با یکدیگر متفاوت بود. اما آنان به درجات گوناگونی، ضد امپریالیست، لائیک و مدرنیست بودند. کار آنان شاعری، نویسندگی، نقدنویسی، مقاله‌نویسی، روزنامه‌نگاری و مترجمی بود، اگرچه هیچ‌یک از آنان زندگی خود را از این فعالیت‌ها تأمین نمی‌کردند. آنان یا در مدارس و مؤسسات مشابه تدریس می‌کردند و یا دارای مشاغل پایین یا متوسط در ادارات عمومی بودند.

### روشنفکر غیرعادی

شاخص روشنفکران ایرانی دست‌کم تا دهه‌ی ۱۳۴۰ مدرنیست بودن، مترقی و پیشرو بودن و - آشکارا و پنهان- در تضاد با دولت، بود. در این وضعیت، به نظر نمی‌رسد که موقعیت ملکی فاصله زیادی با این نگرش فکری عمومی داشته باشد. چیزی که او را در میان آنها استثنایی و عجیب می‌کرد رهیافت، نگرش و روش او بود. یعنی صرفاً این باورهای

او که طبعاً طی مرور زمان تغییر هم میکرد، دلیل استثنا بودنش نبود، بلکه عمدتاً چگونگی رسیدن به آنها، باور به آنها و به کار بستن و چگونگی و نیز مبنای بازبینی آنها اهمیت داشت. به عبارت دیگر دیدگاه‌های وی اساساً با دیدگاه‌های دیگر روشنفکران به دلیل رهیافت، نگرش و روش‌هایی که به کار می‌برد، تفاوت داشت.

در این زمینه سه جنبه مرتبط با یکدیگر وجود داشت. نخست عدم پایبندی غیر انتقادی وی به هیچ چارچوب اجتماعی یا فکری که علت اصلی خلاقیت غیرعادی او بود یا این واقعیت که وی همان‌گونه که گاهی حتی در مجامع دانشگاهی می‌گویند، «بیش از حد خلاق و مبتکر» بود. دوم، ویژگی اصلی او عدم جزم‌اندیشی، و آمادگی برای پیشنهاد یا توجه به سازش‌های اصولی بود. یعنی باور وی به عدم کمال در سیاست تعریف می‌شد؛ در تعارض با سیاست کمال‌گرا که اصل را بر حذف رقیبان سیاسی می‌دانست و می‌توان آن را «سیاست حذفی» نامید. و سرانجام، تعهد تزلزل‌ناپذیر وی به اصول بنیادی و امتناع او از رها کردن این اصول حتی به خاطر کسب محبوبیت و جاهت عمومی. در واقع علت سریع ترازدی شخصی وی این بود که اگر فکر می‌کرد که دیدگاه‌های روشنفکران یا مخالفان یا روش‌های شأن به بهترین نحوی در خدمت خوشبختی عمومی از جمله خود آنان نیست، حاضر بود که با ابراز انتقاد تند و صریح از مواضع آنان سبب طرد خود شود.

عدم وابستگی کامل او به هرگونه چارچوب تحلیلی یا فکری خاص، صرفاً امتناع و رد ایدئولوژی به معنایی که در دوران اخیر به کار برده می‌شود- یعنی یک نظام خاص فکری که تصور می‌رود دربرگیرنده همه راه‌های وصول به بهشت برین است- نبود، بلکه فراتر از آن می‌رفت و

۱۲۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

مستلزم بینش و اندیشه‌ی باز بود، به همان معنا که چه در علم و چه در جامعه پوپر آن را اشاعه می‌داد. این‌گونه آزاداندیشی، و در نتیجه آمادگی برای نادیده‌انگاشتن یا مخالفت با ایده‌آل‌های مقدس و سمبل‌ها، و یا (به اصطلاح توماس کوهن) پارادایم‌های تثبیت‌شده، به‌سادگی حتی در میان دانشمندان علوم طبیعی زمان معاصر نیز تحمل نمی‌شود.

داروین تنها توسط شماری از متعصبان مذهبی به باد انتقاد گرفته نشد. اینشتین نیز پیش از خورشیدگرفتگی سال ۱۹۱۹م. خود را در حرفه فیزیک، تنها و منزوی می‌دید چراکه نظریه‌ی نسبیّت وی اعتبار سنت‌های ریشه‌دار را دچار شک و تردید کرده بود. هر دوی آن‌ها فوق‌العاده خلاق و غیرعادی بودند حتی برای جامعه علمی.

اما داروین و اینشتین بهترین مثال‌های این مسئله نیستند چراکه آنان سرانجام در دوران حیات خود موفق شدند. مثال گالیله مناسب‌تر است؛ همچنین یان هوس در مقایسه با مارتین لوتر. ارتکاب بی‌احترامی یا هتک حرمت از روش علمی یا اجتماعی (چه رسد به مذهبی) که رسماً توسط علم و جامعه تائید می‌شود، حتی اگر به خاطر حقیقت باشد، می‌تواند خطر جدی انزوا و شکست فردی را به دنبال داشته باشد. این‌یک حقیقت جهان‌شمول است که ممکن است در سیاست، علم یا هنر، یا در واقع هر حوزه دیگری از زندگی اجتماعی مانند مذهب پدید آید. فراموش نکنیم که «رفض» اساساً یک مفهوم مذهبی است، با اینکه ممکن است در راه علم و دیگر حوزه‌های فعالیت انسانی که در آن اصحاب قدرت نظریه یا نظریاتی را کم‌وبیش مقدس می‌شمارند نیز برای تکفیر انتقادکنندگان به کار رود. آیه سی‌یسی از معدود چهره‌های برجسته‌ی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه که از همه مراحل پرآشوب انقلاب تا

زمان مرگ طبیعی خود در زمان لوئی فیلیپ در دهه ۱۸۳۰ جان سالم بدر برد، زمانی گفت که مردم می‌خواهند دل‌شاد شوند و اجازه می‌دهند که بیش از اندازه از آنان تعریف و تمجید و حتی چاپلوسی کنند اما آموزش و تربیت را تحمل نمی‌کنند. تکیه‌کلامش این بود: «باید زبانمان را نگاهداریم.» از نمونه‌های نادر و استثنایی که بگذریم، به نظر می‌رسد که این نظر پیوسته با تجربه قرین و منطبق است؛ مشاهده‌ای که بیشتر تلخ و ناگوار است تا غیرواقعی.

البته این بدان معنا نیست که روشنفکر، دانشمند، هنرمند، فعال یا رهبر سیاسی هیچ گزینه‌ای ندارد و تنها باید یا هماهنگ باشد و یا محکوم شود. در این زمینه معمولاً هم گزینه‌ی سخت و هم گزینه‌ی معتدل وجود دارد. هواداران گزینه‌های سخت را دگراندیش و ناهم‌سنگ با جماعت می‌نامند، مانند پیوستن‌ها، بابتیست‌ها، کویکرها در مراحل پیش و پس از آن قلاب انگلیس، کویست‌ها و سوررئالیست‌های اوایل سده‌ی بیستم، مارکسیست‌ها در کشورهای غیر دموکراتیک، یا دموکرات‌ها در دولت‌های توتالیترا. اما اگر چه تعلق داشتن به چنین گروه‌هایی در یک جامعه متعصب سخت و دشوار است، آن‌ها از سوی یاران، گروه و چارچوب خود از مهر و محبت و تائید و تحیب برخوردارند. آزمون واقعی حتی نوشیدن جام شهادت نیست بلکه شهادت برای آرمانی است که هیچ‌یک از اصحاب و مراکز قدرت و نفوذ آن را از خود نمی‌دانند.

ویژگی بارز اندیشه شعاعیان در ذهن پرسشگر و انتقادی او، برخورد غیر جزمی، مستقل و همراه با اعتمادبه‌نفسش به نظرات و مواضع کلاسیک‌های مارکسیسم و جنبش جهانی کمونیستی است، وگرنه به

۱۲۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

گواهی آثارش شناخت و آگاهی او از مارکسیسم و نحله‌های گوناگون آن مانند بیشتر مارکسیست‌های ایرانی آن دوره - به‌خصوص آن‌هایی که در ایران و در اختناق دیکتاتوری شاه زندگی می‌کردند - اندک بود.

شعاعیان براین نظر بود که اساساً آزادی اندیشه ضروری است و نباید از آن هراسید: «طبقه کارگر به‌درستی می‌داند که تیرباران کردن مغزها به بهانه زیان‌بخشی اندیشه‌ها، خود به سهم خویش گواه درماندگی در برابر منطق نیرومندی است که نیرومندی‌اش از نیروی تاریخی متکامل‌تر از آن تراویده است و از آنجاکه پرولتاریا به استواری استخوان‌بندی منطق و فرهنگ خود از یکسو فراز تاریخش از سوی دیگر آگاهی دارد، پس هرگز از برخورد اندیشه‌ها هیچ دهشتی ندارد.» بر همین اساس، شعاعیان از نقد اندیشه و عمل دیگران - دوست و دشمن - ابایی نداشت و خواستار نقد نظراتش از سوی دیگران بود و با اعتماد به‌نفسی که داشت نه تنها از آن استقبال می‌کرد بلکه به اصرار خواستار آن بود. زیرا، براین باور بود که: «انتقاد رفیقانه و دوستانه، اصولی‌تر و واجب‌تر از انتقاد دشمنان خلق است. وگرنه سهل‌انگاری و چشم‌پوشی و ماست‌مالی انتقاد دوستان و به‌ویژه رفقا، هرچه هست، عملی کمونیستی نیست و هرچه نیست عملی منحط هست.»

از نظر شعاعیان مهم‌ترین آفت‌های اندیشه و تفکر عبارت است از: جزم‌اندیشی و عدم برخورد انتقادی، نقل‌قول پرستی، شخص‌پرستی. درباره آفت جزم‌اندیشی که آن را «خواری دهشتناک» می‌دانست، می‌نوشت: «همه‌کس در نهایت هنرمندی آماده است هزاران بحرطویل غرا درباره اینکه مارکسیزم، شریعتی جامد نیست بنویسد و دکلمه کند و در کمال سخنوری در پیرامون اینکه دیگر مرام‌ها و همه کیش‌ها به گوهر

خشک و جامدند داد سخن دهد؛ ولی همین‌که در کردار، کسی کوچک‌ترین خرده‌ای می‌خواهد به مارکسیزم یا لنینیسم بگیرد بدون درنگ مشت‌ها گره می‌شود و قنداقه‌های تفنگ بالا می‌آیند و با نیرویی هرچه تمام‌تر به دهان گوینده کوبیده می‌شود یعنی که... مخور!» حال آنکه «بنا بر گوهر دانش، همواره می‌توان درباره هر بررسی شک کرد» و این شک شامل همه اندیشه‌ها و نظرات می‌شود و استثنابردار هم نیست. بنابراین «همواره می‌توان بررسی‌های مارکس و انگلس و لنین و مائو دیگران را بر پایه نتایجی که در کردار داده‌اند و بر پایه واقعیات عینی به بررسی نوینی گرفت.» شعاعیان در ریشه‌یابی علت جزم‌اندیشی در ایران به «سنت اندیشه‌کشی» می‌رسد و در این باره می‌نویسد: «زندگی و بار آمدن در پهنه‌ای سرشار از زبونی و توسری‌خوری‌های بی‌شمار استبداد بی‌پیر، بریدن زبان به کمترین بهانه، کوبیدن مغز حتی برای شادی و تفریح، خفه کردن هرگونه اعتراض برای «امنیت»، به گور سپردن هر اندیشه نوینی بدین منطق آزادمنشانه که «تو را چه به این غلطاً؟!»، سخن کوتاه: فرمانروایی دیرپای خودکامگی پلیدانه شاهنشاهی ارتجاع - استعمار بر جامعه باعث شده است که حتی پیکارگران با این پدیده ننگین و تباهی بار، خود نیز به آلودگی‌های آن آلوده باشند. کما اینکه حتی بسی از آن‌ها که می‌خواهند با این خودکامگی سیاه و تباهی‌آفرین نیز نبرد کنند خود در عین حال به همان شیوه‌ها با اندیشه‌ها و اعتراض‌های نوین، با اندیشه‌ها و اعتراض‌هایی که دلپسندشان نیست روبه‌رو می‌شوند و می‌کوشند تا به شیوه‌های گوناگونی که سراپا پیراسته از هرگونه منطق و دلیل است و در عوض یکپارچه مشت و بهتان و سرنیزه و هوچیگری است، آن‌ها را به گور سپارند.»



در حقیقت در چنین جوامعی استقلال اندیشه و برخورد انتقادی امری نادر می‌شود و جزم‌اندیشی و نقل‌قول و شخص‌پرستی جایگزین تفکر می‌شود. شعاعیان در خصوص نقل‌قول پرستی نزد مارکسیست‌های ایرانی که از آن به‌عنوان «آیه‌پرستی» یاد می‌کرد، چنین می‌نویسد: «نمود دیگری از استعمار زندگی مغزی و فرهنگی است که آدمی به‌جای اینکه آزمون‌های عینی و خرد ناشی از آن را همچون اصولی‌ترین ابزارهای شناخت خود برگزیند نخست بیاید و کسانی را بمانند پیامبر در دل خود بیاراید و سپس هیچ‌چیز را نپذیرد و رد نکند مگر آنکه انگ آن پیامبرانی در پای آن خورده باشد که از سوی نیروهای جادویی جهانی در فراسوی همه جهان‌ها و از ازل برای پیامبری برگزیده شده‌اند. چنین رفتاری در هر مرام و فلسفه‌ای، به هر رو، بنیادی یا انگیزه داشته باشد راستی را که در مارکسیزم و مرام طبقه کارگر هیچ‌گونه، حتی مویرگی را که ندارد پیشکش، درست ضد آن است. آیه و مارکسیزم از بُن دشمن یکدیگرند.» شعاعیان از مارکسیست‌های ایرانی انتقاد می‌کرد که همین تعلق‌خاطر آن‌ها به نقل‌قول‌پرستی مانع می‌شود که مستقل بیندیشند و اندیشه و اثری فارغ از نقل‌قول‌های متعدد، با ربط و بی‌ربط را مورد تأمل و توجه قرار دهند. در این باره می‌نوشت: «بسیاری از آن‌هایی هم که دوست دارند در راه طبقه کارگر ستیزه کنند و مبشر مارکسیزم و آرمان‌کارگری باشند، آیه‌پرستی را پیشه کرده‌اند. ولی این کمترین در متن‌های پیشین [کتاب] انقلاب کوشید که از آیه‌آوری بپرهیزد؛ یعنی برای اثبات اینکه فلان اندیشه کارگری هست یا نیست خود را ناگزیر نکند که یک کامیون سنگ‌نوشته از گوشه و کنار کتاب‌های این‌وآن بیرون کشد و همچون برگه‌هایی بی‌چون‌وچرا به دادگاه داوری خواننده پیشکش کند. این کار از

بن نکوهیده بوده و هست.»

در مورد «شخص پرستی» نیز که یکی دیگر از آفت‌های اندیشه می‌دانست، می‌نوشت: «راستی را که اغلب آیه‌پرست نیستند، پیامبرپرست‌اند. به چه معنا؟ بدین معنا که اغلب سخن بر سر گوهر آرمان یا ایدئولوژی نیست، سخن بر سر آدم معینی با ابعاد فیزیکی و زندگی و خود ویژگی‌های مادی ثابت است.» هرچه آن آدم معین بگوید درست است و چندوچونی هم در نظراتش لازم نیست. به عبارت دیگر شخص پرست در مرتبه نازل‌تری از نقل قول پرست جای می‌گیرد. زیرا اگر نقل قول پرست با ارائه نقل قول‌هایی می‌خواهد گفته خود را اثبات کند شخص پرست چنین دغدغه‌ای ندارد بلکه صرفاً به دنبال موضع افراد در قبال آن شخص خاص است تا نسبت خود را با افراد مشخص کند.

در آثار شعاعیان کمابیش پابندی او را به دوری جستن از این آفت‌ها می‌توان دید. یکی از نتایج فارغ بودن شعاعیان از جزم‌اندیشی، برخورد او با لنین و لنینیسم است. شعاعیان در جریان نوشتن کتاب "نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل"، به رد لنینیسم می‌رسد و بعداً در کتاب "شورش" (که در پی تذکرات چریک‌های فدایی مبنی بر این که آنچه تو شورش می‌خوانی در مارکسیسم انقلاب نامیده می‌شود، نام آن را به انقلاب تغییر داد) نظریاتش را در این زمینه به‌طور مشروح بیان کرد. اگرچه رد لنینیسم و تأکید بر «دگردیسی لنین به اندیشمندی ضدانقلابی [...] در حوالی ۱۹۲۰ نشان از استقلال فکری و جسارت و شهامت زیاد شعاعیان دارد و او را از هم‌تایان خود متمایز می‌کند اما در همین جا می‌توان به کاستی‌های سواد تئوریک و اندیشه شعاعیان نیز پی برد. مسئله بنیادین در حوزه اندیشه، شهامت بیان نظر نیست بلکه بنیان و اساس

۱۳۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

استدلال و چپستی آن اندیشه است و در اینجا، این است که شعاعیان بر چه اساس و استدلالی لنین را اندیشه‌اند ضدانقلابی دانسته و لنینسم را رد کرده است.

شعاعیان تعریف مشخصی از لنینسم ارائه نمی‌دهد؛ گاه آن را مترادف با نظریه سوسیالیسم در یک کشور می‌داند و گاه آن را مساوی باهمزیستی مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری و سوسیالیسم و در مواردی مترادف با سیاست خارجی دولت شوروی و... محسوب می‌کند. به عبارت دیگر شعاعیان چندان شناخت و تسلطی بر آثار و نظرات لنین ندارد تا بتواند لنینسم را تعریف کند. گو اینکه همین کاستی را به صورت جدی‌تر و ریشه‌ای‌تر در مورد مارکس، کمیت‌ترن و متفکران مارکسیست قرن بیستم نیز دارد. آنچه موجب شد شعاعیان، لنین را اندیشمند ضدانقلابی بدانند و لنینسم را رد کند آن بود که انتظار داشت لنین به محض پیروزی، علم مبارزه با جهان سرمایه‌داری را برافروزد نه اینکه بخواهد تضاد خود با جهان سرمایه‌داری را به روش همزیستی مسالمت‌آمیز حل کند و به این ترتیب تا سطح قابل‌سازشی، با جهان ضدانقلابی، پایین بیاید. به عبارت دیگر، شعاعیان که تصور می‌کرد شرایط عینی انقلاب در جهان مهیاست و فقط باید شرایط ذهنی را آماده کرد، خواهان گسترش انقلاب به بیرون از مرزهای شوروی بود تا هر انقلاب پس از پیروزی در یک کشور به کشور دیگر کشانده شود و به این سان طی چند دهه انقلاب جهانی به پیروزی برسد و سوسیالیسم جهان‌گستر شود. با چنین تصویری از انقلاب بود که به محدود ماندن انقلاب در کشور شوروی و در پیش گرفتن همزیستی مسالمت‌آمیز با سرمایه‌داری خارج از مرزهای شوروی معترض بود و آن را خلع سلاح و خاموش کردن آتش انقلاب

می‌دانست.

شعاعیان بدون توجه به تلاش‌هایی که در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۷ در اروپا و آسیا به عمل آمد و به نتیجه نرسید، اراده‌گرایانه معترض است که چرا لنین به «صدور انقلاب» اقدام نکرد و در پاسخ به این نظر که انقلاب صادراتی نیست، می‌نوشت: «اینکه انقلاب کارگری صادراتی نیست از بُن یاهه است.» دلیل دیگر شعاعیان برای رد لنینیسم و لنین، شیفتگی‌اش به اسلحه و مبارزه مسلحانه در دهه ۵۰ بود؛ تأکید بر نقش توده‌ها و سازمان‌دهی مبارزه سیاسی و صنفی کارگران و اقشار زحمتکش از سوی حزب کمونیست در نوشته‌های لنین و نفی مبارزه مسلحانه که ماجراجویی انقلابی می‌نامیدش باعث می‌شد تا شعاعیان لنینیسم را نه تنها ایده انقلابی به حساب نی‌آورد، بلکه آن را سخت مرگبار بدانند. موضع شعاعیان نسبت به لنین عامل اساسی بی‌توجهی و کنار گذاشتن او از سوی بدنه اصلی جنبش چپ ایران بود.

### عرصه عمل

از نظر خط‌مشی مبارزاتی، شعاعیان در دهه ۴۰ از مشی سیاسی- صنفی دفاع و آن را دنبال می‌کرد. او بر این باور بود که مبارزه سیاسی در ایران صورت جبهه‌ای و نه طبقاتی دارد و تأکید می‌کرد که از طریق تشکیل جبهه‌ای از نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه اعم از ملی، مذهبی و مارکسیست است که می‌توان رژیم شاه را سرنگون کرد. در سال ۱۳۴۷، بر اساس چنین ارزیابی‌ای بود که شعاعیان به همراه بهزاد نبوی، پرویز صدری و رضا عسگریه محفلی را تشکیل داد که داعیه بزرگی هم نداشت و فعالیتش محدود به مطالعه، بحث‌و‌جدل سیاسی و پخش

۱۳۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

اعلامیه بود.

در ابتدای تشکیل این محفل، شعاعیان به «کر بزرگ ملی» می‌اندیشید. «انقلابی‌همگانی که صدای رسای آن می‌بایست از کارخانه‌ها و دانشگاه بلند شود و بر همه طنین‌انداز گردد.» شعاعیان یکی از راه‌های تحقق آن انقلاب همگانی را «گسترش دانش انقلابی» می‌دانست و تأکید می‌کرد: «نه تنها عامه مردم بلکه انقلابیون وقت نیز از نظر دانش انقلابی و حتی دانش عمومی در سطح نازلی قرار دارند و نکات زیادی در ارتباط با جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران، مبهم و نامکشوف باقی مانده است.» در آن مقطع، برخلاف بسیاری از مبارزان جویان که در پی تدارک مبارزه مسلحانه با رژیم شاه بودند، شعاعیان مبارزه مسلحانه چریکی را برنمی‌تابید و با آن مرزبندی می‌کرد به طوری که «کانون چریکی» به مثابه موتور کوچک انقلاب را که قرار بود موتور بزرگ انقلاب یعنی مردم را به راه بیندازد قبول نداشت و آن را به منزله نادیده گرفتن نقش توده‌ها می‌دانست. در برخورد با طرفداران کانون چریکی از آن‌ها به‌عنوان «عناصر خرده‌بورژوازی» یاد می‌کرد که می‌خواهند «انقلاب را به مضحکه قهرمان‌بازی‌های خود درآورند.»

واقعه سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) نقطه عطفی در زندگی شعاعیان بود و دگرگونی اساسی در اندیشه و خط‌مشی سیاسی او پدید آورد. تحت تأثیر آن واقعه، شعاعیان و اعضای محفلش فعالیت‌های خود را در جهت دست زدن به مبارزه مسلحانه تغییر دادند. این دگرگونی در اندیشه شعاعیان چنان عمیق بود که از آن به بعد شعاعیان بدون توجه به اصول مارکسیسم، مشی مسلحانه را به‌عنوان ملاک و معیار اصلی تعیین هویت جریان مارکسیستی در نظر می‌گرفت. او در این باره از جمله نوشت: «هیچ

سازمانی نمی‌تواند مارکسیستی باشد مگر آنکه نخست به توده - اسلحه [و] به کارگر - اسلحه بیندیشد. هر چیز دیگری، در حاشیه اسلحه - توده - کارگر جای دارد.» (شعاعیان، ۱۳۴۴: ۷۰) شعاعیان برای اثبات ضرورت مشی مسلحانه و کارآمدی آن در ایران، خود را نیازمند ارائه تحلیل و دلایل از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و حکومت ایران نمی‌دانست، زیرا به باور او در همه جا شرایط عینی انقلاب آماده است و آنچه مانع انقلاب مردم شده، عدم آمادگی شرایط ذهنی است و باید شرایط ذهنی را آماده کرد که آن هم وظیفه پیشاهنگ است. اگر نیروی پیشاهنگ قاطعانه اقدام کند طبقه کارگر و توده مردم به دنبال او حرکت کرده و انقلاب می‌کنند؛ بر اساس چنین تلقی اراده‌گرایانه‌ای شعاعیان می‌نوشت: «آیا حزب طبقه کارگر و پیشتاز طبقه، خود می‌تواند و می‌باید تا زمان قیام یا خیزش خودبه‌خودی توده و طبقه کارگر از آغازیدن جنبش مسلحانه از نطفه‌گذاری انقلاب بپرهیزد؟ و تنها به این دل‌خوش کند که به طبقه کارگر و توده مژده دهد: یگانه راه رستگاری، انقلاب است؟ مسلماً نه! پس حزب طبقه کارگر بایستی خود پیشاپیش، انقلاب را با نیروی خود متتها از مرحله نطفه‌ای آغاز کند و در پویش همین جنبش مسلحانه، طبقه کارگر و توده را انقلابی کند و به انقلاب بکشانند.» به دلیل همین ویژگی است که «سازمان پیشتاز یا حزب طبقه کارگر به‌ناچار بایستی به‌ویژه سازمانی جنگی و بدون هرگونه درنگی و از همان آغاز سازمانی جنگی نیز باشد.» چون سازمان جنگی نمی‌تواند نظامی نباشد «پس حزب طبقه کارگر به‌ناچار سازمانی نظامی نیز هست.» بر اساس چنین تلقی‌ای از مبارزه مسلحانه، شعاعیان و اعضای محفل او که خود را در مقام سازمان پیشتاز طبقه کارگر می‌دانستند برنامه عملی

۱۳۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

را برای خود در نظر گرفتند که نه تنها ماجراجویانه، بلکه خارج از توان آن‌ها و مجموع گروه‌های چریکی ایرانی بود. «ما می‌خواستیم چنان تشکیلات پیچیده‌ای را سامان دهیم که بتوانند در یک لحظه جان‌بخش آسمانی چاه‌های نفت و پالایشگاه‌ها و خطوط آهن و دخانیات و لوله‌های گاز و برخی دیگر از این‌گونه هدف‌ها را در هم بکوبد تا بدین‌سان دشمن را چندی زمین‌گیر کنیم و در عوض، شرایط مناسبی برای زندگی جنبش فراهم کنیم.»، در حقیقت، هدف چنین عملیات خانمان بر باددهی این بود که مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم عمیق‌تر و دوچندان شده و نارضایتی‌ها و پس‌از آن ناآرامی‌ها دامن زده شود. محفل شعاعیان با وجود طراحی چنین عملیات دورودرازی، بدون انجام هیچ‌گونه عملیاتی لو رفت. مدتی بعد شعاعیان به همراه نادر شایگان شام اسبی گروهی دیگر را تشکیل داد که بعداً به «جبهه دموکراتیک خلق» معروف شد. این گروه نیز به مشی مسلحانه معتقد بود ولی با وجود عضوگیری و پاره‌ای اقدامات تدارکاتی، در عرصه عمل موفقیت خاصی به دست نیاورد و سرانجام، شعاعیان و باقیمانده گروه به چریک‌های فدایی پیوستند.

در این مرحله نیز شعاعیان همچنین به مبارزه به صورت جبهه‌ای می‌اندیشید و باینکه خود را مارکسیست می‌دانست به‌طور همه‌جانبه با مجاهدین همکاری می‌کرد؛ شعاعیان از یک سو پوسته‌های نارنجک را که محفل شعاعیان ساخته بود و پول‌هایی را که ذخیره کرده بودند به مجاهدین داد و از سوی دیگر، برخی مطالب از جمله یادنامه کشته‌شدگان مجاهدین، پیشگفتار دفاعیات اعضای زندانی مجاهدین در دادگاه نظامی و... را برای مجاهدین نوشت و گویا در برخی فعالیت‌های عملی

مجاهدین طرف مشورت بوده است که نمونه شناخته شده آن طرح فرار رضا رضایی از دست مأموران ساواک است. شعاعیان در آثار خود به اشکال مختلف تلاش می‌کرد که برای پیشبرد فعالیت‌های عملی طرفداران مشی مسلحانه به آن‌ها راهکارهایی ارائه دهد که منجر به پیشرفت و گسترش فعالیت‌هایشان شود؛ مثلاً، در مورد نحوه برخورد با مردمی که هنگام درگیری مبارزان مسلح با مأموران امنیتی و انتظامی برای دستگیری مبارزان به مأموران کمک می‌کردند، شعاعیان مبارزان را به عمل قاطعانه دعوت می‌کند. او در مقاله «چند یادداشت»، از حادثه‌ای سخن به میان می‌آورد که در جریان آن مجاهدی برای خلع سلاح به پاسبانی هجوم می‌برد ولی در اثر حمله مردم، ناکام می‌شود. مجاهد درحالی که از تهدید مردم با نارنجک ناامید می‌شود به حیات خود با بلعیدن قرصی سیانور خاتمه می‌دهد.

شعاعیان در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از این واقعه می‌نویسد: «این موضوع برای یک داستان رمانتیک، مانده خوبی است لیکن برای انقلاب رویه خوبی نیست. بدیهی است که بهترین شیوه، انفجار نارنجک در میان مردم بود تا زین پس در برابر چریک‌ها نایستند و بدان سال عملاً به سود ضدانقلاب دست‌به‌کار نشوند.» این راهکار از سوی کسی مطرح می‌شد که چند سال قبل بر ضرورت گسترش آگاهی مبارزان و مردم تأکید می‌کرد و اینک درنمی‌یافت که مشکل اصلی در این است که مردم آن مجاهد را نه مبارزی پیگیر منافع مردم بلکه خرابکاری که باید به مجازات برسد می‌دانستند و از این رو به‌رغم آگاهی از مخاطرات جانی برای خود برای دستگیری‌اش تلاش می‌کردند. شعاعیان به جای آنکه بگوید باید توده مردم را آگاه کرد راه چاره را در انفجار نارنجک و کشته



۱۳۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

شدن مردم می‌دید تا از آن به بعد کسی از ترس و نه آگاهی در مقابل مبارز مسلح نایستد. راهکاری که خوشبختانه موردپذیرش گروه‌های چریکی قرار نگرفت. اگرچه شعاعیان در مقام کنش‌گری فعال و دغدغه‌مند، ستودنی است، اما همان‌طور که پایمردی او در برابر ظلم ظالمان و مبارزه‌ی بی‌امان با آنان، تحسین‌برانگیز است، مشی فکری او نیز به همان میزان سؤال‌برانگیز است. این نوشتار درصدد است با نگاهی بی‌طرفانه به نقد اندیشه‌ی وی بپردازد.

قلم‌فرسایی حول شخصیت، اندیشه و عملکرد مبارزین پیش از انقلاب، ثمره‌اش، هر چه روشن‌تر شدن فضای تاریک تاریخ معاصر ایران است. چراکه، مهم‌ترین و مؤثرترین بازیگران تاریخ‌ساز، انسان‌هایی بوده‌اند که سوار بر اسب راهوار اندیشه، پای در میدان عمل نهاده و سعی در تکوین عینی اندیشه‌ی خویش داشته‌اند. در این میان اما، توفیق با آنانی بوده که روابط پیچیده‌ی دنیای بیرون از ذهن را، به‌درستی شناخته‌اند و براین مبنای اندیشمندانه دریای حوادث را به‌سوی آرمان‌های ذهنی خویش شکافته‌اند.

نکته‌ی اساسی در چنین پژوهش‌هایی، دشواری پویش این مسیر برای پژوهشگر است؛ چراکه، ابتدایی‌ترین عنصر مبارزه‌ی دوران طاغوت، تاکتیک پنهان‌کاری و فعالیت مخفی است. آن‌گونه که برخی از این مبارزین، به علت عملکرد منفردسازی خود، تاکتیکی منبعث از اصل پنهان‌کاری است، تاکنون در هاله‌ای از ابهام قرار داشته‌اند. افرادی چون شیخ (سید) «علی اندرزگو» که به علت شهادتش، تنها بریده‌هایی از زندگی مخفی او، و فعالیت متراکمش از پرده برون افتاده است. «مصطفی شعاعیان» نیز گونه‌ای از همین مبارزین است. البته از نوع مارکسیست آن!

آن‌هم مارکسیستی ناب! گرچه به علت این‌که نوشته‌هایی از او به‌جامانده است، تا حدودی می‌توان به شخصیت و اندیشه‌ی او پی برد. در این نوشتار برآنیم تا با نیم‌نگاهی به آثار به‌جامانده از شعاعیان، و نیز روایت‌های موجود از او، اندیشه، شخصیت و عملکرد او را بکاویم و از این رهگذر، به بوته‌ی نقدش بسپاریم.

شعاعیان هنگامی‌که در هنرستان دانش‌آموزی ساده بود و نیز در دانشگاه که دیگر فقط دانشجویی ساده نبود. از ابتدا، تمایلات تند ملی‌گرایانه داشت؛ از همان هنرستان. در دانشگاه نیز، عضو رسمی «جبهه‌ی ملی» بود. سیر زندگانی سیاسی‌اش را او خود در پاسخ به نامه‌ی یکی از دوستان، به همراه انتقادی «مارکسیستی» از خود، این‌چنین شرح می‌دهد:

«در زمان دولت رزم‌آرا بود که دیگر مستقیماً به سیاست کشیده شدم. به دلایلی که ریشه‌های آن بازهم به گذشته‌های دورترم برمی‌گشت. خیلی زود به‌سوی «پان ایرانیسم» کشیده شدم... پس از خیزش شهری-خیابانی سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ بود که از این سازمان جدا شدم. ولی نه به دلیل این‌که از شوونیزم پان ایرانیستی دور شده بودم. اصولاً دلیل مرامی در میان نبود. مگر پان ایرانیست‌ها، «مرام» یا «ایدئولوژی» هم دارند؟ مرامشان چیست؟ جدا شدنم از پان ایرانیست‌ها، از گرایش‌های شوونیستی‌ام نکاست که آن‌ها را فزونی نیز داد. چنانکه بعدها با تنی چند از دوستان هم‌کلاسی و هم‌محل خود، جرگه‌ای چندنفری سامان دادیم که هدف آن را با نهایت خاکساری در شعار «ایران برتر از همه» تبلور داده بودیم.

باگذشت بازهم بیش‌تر زمان از روی کودتای انگلیس- ارتجاع-

۱۳۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

آمریکا و اندک مطالعه‌ی پیگیری که می‌کردم، رفته‌رفته به‌سوی مارکسیسم کشیده شدم. ولی چگونه برای من مقدور بود که به گوهر مارکسیسم و ارزش‌های تاریخی و فلسفی و اخلاقی و دیدگاه جهانی آن، به‌گونه‌ای زنده و ریشه‌ای پی‌برم؟ راستی را که مارکسیست شدن‌های ما هم از آن حرف‌ها بود و هست. چه پرشکوه است فروتنی همه‌ی ما که حتی بدون خواندن ولو یکی از آثار مارکس، مارکسیست می‌شویم و آن‌هم مارکسیستی ناب و چیره به سراپای فلسفه و رهنمودهای آن و آن‌هم به‌گونه‌ای زنده! به هر رو، من نیز این منش خاکی را پیدا کردم که بدون درنگ خود را یک مارکسیست آگاه و تمام‌عیار بدانم...»

پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و عملکرد بد رهبران جنبش و نیز حزب توده، وی از حزب پان‌ایرانیسم جدا شده و ضمن پذیرش مارکسیسم، به حلقه‌ای مرکب از برخی اعضای سابق حزب توده پیوست که وظیفه‌ی خود را نقد عملکرد حزب و آسیب‌شناسی شکست آن می‌دانستند. این حلقه‌ی کوچک که چون ویژگی‌های حزب و سازمان را در خود نداشت، به «محل جریان» شهرت یافت. «جریانی» که به‌واسطه‌ی تحلیل‌هایش، توسط برخی عناصر «جناح چپ» جبهه‌ی ملی دوم (که پس از کودتا تشکیل شد و شعاعیان نیز جزو همین جناح جبهه بود) به استهزاء، برچسب «مارکسیست‌های آمریکایی» بر آن خورد.

در سال ۴۷، با تکیه‌بر مبنای مارکسیسم و نیز همان شیوه‌ی تحلیل انتقادی، کتاب «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» را نوشت. در سال ۱۳۵۰، به همراه تنی چند از دوستانش، گروهی مسلحانه تأسیس کرد و ناگزیر، به زندگی مخفی روی آورد. «بهباد نبوی» به همراه چند تن دیگر از افراد گروه یادشده، در سال ۱۳۵۱، قبل از اقدام به

بمب‌گذاری در فولاد مبارکه‌ی اصفهان، بازداشت شدند و بدین سبب، گروه متلاشی شد.

در همان سال‌ها وی با «نادر شایگان شام اسبی» آشنا و ضمن انضمام بقایای گروه خود به گروه نادر شایگان، «جبهه‌ی دموکراتیک خلق» را تشکیل دادند. نام «جبهه» از آن جهت انتخاب شد که اصولاً شعاعیان، معتقد به کار «جبهه‌ای» بود. او بر آن بود که مبتنی بر اصول ناب کمونیسم، می‌بایست «جبهه‌ای» از مبارزان با هر منش و سلیقه‌ای، با کمک یکدیگر، امپریالیسم و نمایندگان آن را از بین ببرند. بر همین مبنا بود که در همان سال‌ها سعی بسیار در نزدیک کردن گروه‌های مسلحانه به یکدیگر و تشکیل یک جبهه‌ی واحد را داشت. او به‌وسیله‌ی «رضا رضایی» با «مجاهدین خلق» ارتباط پیدا کرد و این ارتباط تا آنجا پیش رفت که انطباق برخی متون تئوریک سازمان مجاهدین با اصول مارکسیسم توسط وی انجام می‌شد. طبق نقل نبوی، قسمت اعظم تسلیحات گروه شعاعیان، پس از فروپاشیدن، به سازمان رسید. از جمله حدود ۳ هزار نارنجک دست‌ساز!

اگرچه گروه شعاعیان - شایگان یا همان «جبهه‌ی دموکراتیک خلق» پس از کشف آزمایشگاه نظامی آن توسط ساواک در ۱۳۵۲ از هم پاشید و اعضای آن نیز کشته یا دستگیر شدند، ولی بر مبنای همین تفکر جبهه‌ای، شعاعیان مابقی گروه را جمع و به فداییان پیوست. اما اختلاف‌های تئوریک او، باعث جدایی‌اش از فداییان شد. سرانجام در شانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۵۴، پس از به دام افتادن در حلقه‌ی محاصره‌ی ساواک، با مأمورین درگیر و در نهایت کشته شد.

مصطفی شعاعیان را بی‌شک می‌توان اندیشمندی توانمند و پرکار

۱۴۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

نماید. او به همان آن‌سان که در ایده‌پردازی و جنبه‌ی تئوریک مبارزه، حرف برای گفتن داشت، در عرصه‌ی عمل یا «پراتیک اجتماعی» نیز، پرتحرک و نخبه بود. آن‌گونه که بهزاد نبوی، یکی از یاران نزدیک این چریک مارکسیست می‌گوید، نقشه‌ی پیش‌پافتاده‌ی سازمان مجاهدین خلق برای فراری دادن رضا رضایی از چنگال ساواک را، شعاعیان تبدیل به یک سناریوی بی‌نقص کرد و رضایی را فراری داد. او همان آن‌کھسان که زیاد کار می‌کرد، زیاد همی‌اندیشید. او را به حق می‌توان مارکسیستی ناب قلمداد کرد. قویاً قائل به روش علمی مارکسیسم در تحلیل تاریخ بود و دیالکتیک را، اصل لایتغیر حاکم بر تمام هستی می‌دانست. بنابر همین اصل نیز همواره در حال نقد منش و بیش‌گروه‌های مارکسیستی بود. اصولاً دلیل انشعاب او از فداییان نیز، انتقادهای تند او به شیوه‌های جزم‌اندیشانه‌ی ایشان بود. (صالحی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

«هشت نامه به فداییان خلق» مجموع انتقادهایی است که به فداییان و اندیشه و عمل آن‌ها کرده است. او نقدپذیری را عیار اندیشه می‌دانست و با جزم‌اندیشی به هرگونه‌ی آن در ستیز بود. آن آن‌کھسان که «لنین» را هم زیر تیغ نقد خود گرفت و با نگارش کتاب «انقلاب» یا همان «شورش»، «همزیستی مسالمت‌آمیز» لنین را تیرباران کرد و با این کار پنبه‌ی مارکسیسم روسی را زد. او در همین کتاب ضمن ردّ مطلق‌انگاری در مورد اشخاص و اندیشه‌ها، پایبند اندیشه‌ای خاص بودن بدون تفکر و تأمل را، نمودی از فلاکت اندیشه می‌داند و با نثر ویژه‌ی خود که به قول خودش متأثر از نثر «شهید کسروی» است می‌نویسد:

«خواری دهشتناکی است که آدمی داوری درباره‌ی درستی و نادرستی این یا آنچه را که می‌بیند و می‌شنود، یک‌راست وابسته کند به نظر این یا

آن «پیامبری که پیشاپیش بدو بیعت کرده است... آخر این هم نمود دیگری از استعمار زدگی مغزی و فرهنگی است که آدمی به جای این که آزمون‌های عینی و خرد ناشی از آن را به چون اصولی‌ترین ابزارهای شناخت خود برگزیند، نخست بیاید و کسانی را به‌مانند پیامبر در دل خود بیاراید... آیه و مارکسیزم، از بُن، دشمن یکدیگرند...» (شعاعیان، ۱۳۴۴: ۱۸)

اگرچه شعاعیان در مقام کنشگری فعال و دغدغه‌مند که زندگی خود را بر سرراهی که سخت به آن باور داشت نهاد، ستودنی است، اما همان‌طور که پایمردی او در برابر ظلم ظالمان و مبارزه‌ی بی‌امان با آنان، تحسین‌برانگیز است، مشی فکری او نیز به همان میزان سؤال‌برانگیز است. البته نه از حیث محتوا که زیرآب خزینه‌ی متعفن ماتریالیسم را همان سال‌ها، متفکرینی چون استاد «شهید مرتضی مطهری» و هم‌قطارانش، از بُن زدند. بلکه همان‌طور که ذکر شد «مشی» فکری او یا همان راهی که اندیشه‌ی او پیمود.

در حقیقت سؤال اصلی اینجاست که چگونه است که اندیشه ورزی چون شعاعیان که هر اندیشه‌ای را با روش خاص خود ابتدا خوب حلاجی می‌کرد و سپس می‌پذیرفت یا آن را ردّ می‌کرد، در میان بدیل‌های سه‌گانه‌ی اسلام‌گرایی، ملی‌گرایی و کمونیسم، به دو کوره‌راه امتحان پس داده‌ای چون پان‌ایرانیسم و کمونیسم، عیار صفتانه و بی‌محابا، قدم می‌گذارد و به تاخت، چنان پیش می‌رود که گوی سبقت از «مارکس» و «لنین» و پیر رهبران جبهه‌ی ملی می‌ریاید، اما به‌رغم بستر اجتماعی‌ای که در آن بالیده است، حتی برای «مزّه چشان» هم که شده، از دریای اسلام‌گرایی، لبی‌تر نمی‌کند؟

۱۴۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

عجب است از این «یگانه‌ی متفکر تنهای» ره‌گم‌کرده‌ای که در زمهریر سیاه‌سال‌های دیکتاتوری پهلوی دوم، سراب مارکسیسم را بدل از آب می‌گیرد و با قدرت افسونگر قلم خود، تشنگانی چند را نیز به این راه می‌خواند. عجباً که بارها در نوشته‌های خود، آسمان تاریخ ایران را منور به نور ستارگانی چون «میرزای جنگلی»، «شیخ فضل‌الله نوری»، «مصدق»، «مدرس» و «میرزای شیرازی» می‌داند، اما به‌جز مصدق که به چشم استادیش می‌بیند، حتی نیم‌نگاهی هم به مرام و مسلک مابقی نمی‌اندازد. اگرچه او خود اذعان دارد که «کمونیسم» «دانش» است و نه یک کیش یا مذهب... دانشی که شرایط رهایی‌بخشی کارگر را بررسی می‌کند و... این بررسی‌ها می‌توانند... به لغزش‌ها و کاستی‌های فراوان نیز آغشته باشند... اما به نظر می‌رسد که تناقض معتقد بودن به یک دین و مذهب و رعایت اصول مارکسیسم را با «بی‌دینی» و «لا اداری‌گری» که ریشه در شک همیشگی او داشت، درمان می‌کند.

شاید بتوان پاسخ این سؤال را در شخصیت عمل‌گرای (پراگماتیست) شعاعیان جست‌وجو کرد. چند آنجای تعجب و خرده‌گیری بر جوانانی که در سال‌های بین کودتا تا اواخر دهه‌ی ۴۰، رو به مارکسیسم گذاشتند، نیست. چراکه در زیر سایه‌ی جهنمی دیکتاتوری رعب و وحشت شاه و سازمان امنیت کذایی‌اش و در غیاب رهبری مبارز و پیشرو (به‌خصوص در سال‌های ۴۳ به بعد که مبارزترین رهبر سیاسی - مذهبی ایران در تبعید بوده و تقریباً غیرقابل دسترس بود) موفقیت جنبش‌های کمونیستی در کشوری مانند چین، چشم‌ها را به خود خیره کرده و دل‌ها را به خود و ایدئولوژی خود جذب می‌کرد.

پذیرفتن این توجیه اما در مورد فردی چون شعاعیان، دشوار است.

مگر این که بپذیریم که عمل‌گرایی او دامنه‌اش از کرانه‌های افراط گذشته بود و این عمل‌گرایی مفرط، اندیشه‌ی او را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. بر همین مبنا و مدل تحلیل است که او به روحانیت بدبین است. وی این بدبینی را در «تزی برای تحرک» این‌گونه بازنمایی می‌کند: «روحانیت اگر به‌عکس گذشته دارای صداقت ملی باشد، ابزار مهمی در تشویق مردم برای این مبارزه محسوب می‌شود...» و در جای دیگری این نظر خود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «این روزها جامعه‌ی روحانیت... رسماً وارد میدان مبارزاتی شده است. متأسفانه سوابق سیاسی این جامعه بعد از مراحل اولیه‌ی مشروطیت درخشان نیست و خصوصاً در نهضت نفت، این جامعه نه تنها به راه مصدق نیفتاد، بلکه روی هم‌رفته، در مقابل آن ایستاد. چهره‌ای از این جامعه که ابتدا با مصدق بود، در حساس‌ترین شرایط پشت به نهضت کرد».

اما این‌گونه نگرستن به وقایع ناشی از عمل‌زدگی مفرط و غیراصولی‌ای است که مصدق نیز دچار آن شد و خود را آن‌چنان غرق در اقیانوس «مردم» دید که مهم‌ترین رکن دموکراسی، یعنی مجلس شورای ملی را منحل کرد و این‌گونه آرام، دریای اوهام خود و مکر دشمن آن‌همان «مردم»، خفه شد! اگرچه در این میان اشتباه‌ها و کوتاهی‌های دیگر رهبران ملی و مذهبی نیز، غیرقابل‌اغماض است؛ اما همه‌ی سیاست، همواره «عمل کردن» و تاختن نیست. بسا سیاستمداران سیاسی که مبتنی بر استراتژی خود، لختی از عمر سیاسی خویش را با تاکتیک «عدم اقدام» به‌پیش برده‌اند و در وقت مناسب آن‌گونه که باید، تاخته‌اند.

اما عمل‌گرایی‌ای که اندیشه‌ی شعاعیان را متأثر از خود می‌کرد،



۱۴۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

منبعث از بطن مارکسیسم بود و همین، نقطه‌ی ضعف بزرگ شعاعیان بود. تا آنجا که برخلاف تحلیل دقیق و نوآورانه‌ای که در رساله‌ی «مقدمه‌ای بر شناخت علمی جامعه‌ی ارتجاعی - استعمار زده» از جامعه‌ی ایران ارائه می‌دهد، در رساله‌ی «تزی برای تحرک» دچار ضعف تحلیل می‌شود. در این رساله وی ضمن ارائه‌ی تحلیلی عمیق و به نسبت روشن بینان از شرایط عینی و مادی جامعه‌ی ایران، هنگام تشخیص دردی که منجر به عدم تحرک و ایستایی جامعه شده و طبعاً در ارائه‌ی راهکاری امیدبخش برای برون‌رفت از این حالت، دچار اشتباه می‌شود. بنابراین راهکاری کاملاً عمل‌گرایانه برای جامعه‌ای که دچار بی‌عملی است، یعنی مقابله‌ی ملی با رژیم در حوزه‌ی «اقتصاد» را تجویز می‌کند. بدون توجه به این‌که «خواب‌زده» را اول باید «بیدار» کرد تا جنیندنی از آن برآید.

او بنا بر ضعف تحلیلی که دارد، عرصه‌ی اقتصاد را عرصه‌ی مبارزه و نیز عامل تحرک اجتماعی می‌بیند. انگارنه‌انگار که در همان سال‌های خفقان آلود، عامل محرک تنها جنبش عمومی‌ای که حقیقتاً از دل توده‌ی مردم برخاست و دست شیخ شب روی ترس را از گلوی خود برای دمی کنار زد، متکی بر عاملی غیرمادی و صرفاً مذهبی و ملی بود. اگرچه عوامل اقتصادی و نارضایتی عمومی نیز در آن تأثیری غیرقابل‌انکار داشت. اما نکته‌ی مهم این است که عامل به هیجان آورنده و بسیج‌کننده، همان عامل فرهنگی بود.

شعاعیان را به حق می‌توان «یگانه متفکر تنها» نامید. از این منظر که او به‌طورقطع یگانه مارکسیستی بود که وفادار به آموزه‌های ناب تفکر مارکس، در اردوگاه چپ لنین زده و شوروی زده‌ی آن روز، هم «فکر» می‌کرد و هم «عمل»، هم نقد می‌کرد و هم نقد را تعیین دیالکتیک در

حوزه‌ی اندیشه می‌دانست و به آن سخت پایبند بود. مارکسیستی که گرچه در برهوت گم‌گشتگی مارکسیسم، روزگار گذراند، اما لااقل در گفت‌وگوهای درون‌سازمانی، جزم‌اندیشی نمی‌کرد و با آن سرستیز داشت. شاید اگر ملک‌الموت رگ حیاتش را قطع نمی‌کرد و کمی بیش‌تر می‌ماند، سر از پوسته‌ی ترک‌خورده‌ی «شک» بیرون می‌آورد و به باوری اصیل می‌رسید.

شاید اگر اردیبهشت ۵۹ را درک می‌کرد، صدای نهیب گلوله‌ای که مغز متفکر زمانه را ترکاند، او را بیدار می‌کرد. آخر او همین را پیش‌بینی کرده بود؛ آنگاه که دریکی از نامه‌های خود به فداییان خلق، در احتیاج با «حمید اشرف» هنگامی که اشرف به او می‌گوید: «ببین رفیق! جنبش سخت ناتوان است. بگذار تا اندازه‌ای رشد کنیم و نیرو بگیریم، آنگاه خوب، هرکس هر نظری داشته باشد، آزاد است که بگوید.» شعاعیان چنین پاسخ می‌دهد: «رفیق جون! سازمانی که به هنگام ناتوانی از پنخش اندیشه‌ای جلو می‌گیرد، به هنگام توانایی، آن مغزی را می‌ترکاند که بخواهد اندیشه‌ای کند سوای آنچه سازمان دیکته می‌کند».

اما عجب و صد عجب از آن عمل‌گرای دگراندیشی که اندیشمندی‌اش و نقادی‌اش، نتوانست بیراهه‌ی برهوت مارکسیسم را به او بنمایاند و او را به سوی یگانه راه‌هایی «نوع انسان» و نه فقط «طبقه‌ی کارگر»، ره بنمایاند. افسوس... «وَ الَّذِینَ كَفَرُوا اَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ اِذَا لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا وَجَدَ اللّٰهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابًا وَ اللّٰهُ سَرِیْعُ الْحِسَابِ»

(و آنان که کفر ورزیدند اعمالشان در مثل به سرابی ماند در بیابان هموار بی آب که تشنه‌ای آن را آب پندارد (و به جانب آن بشتابد)، چون

۱۴۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

بدان جا رسید، هیچ آبی نیابد و خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خویش ببیند که به حساب کارش، به‌تمامی برسد و خدا سریع الحساب است). شعاعیان در عرصه عمل راه به‌جایی نبرد و در حوزه اندیشه نیز برخلاف آنچه می‌پنداشت آثارش نادیده گرفته و به فراموشی سپرده شد. گو اینکه بحث‌ها و نظرات او درباره سوسیالیسم و انقلاب چنان پایه‌ومایه‌ای نداشت که بتواند ماندگار شود. از این‌رو، اکنون تنها در بررسی تاریخ جنبش چپ ایران است که می‌توان به آن آثار پرداخت و نسبتشان را با دیگر آرا و عقاید مارکسیست‌های ایرانی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ سنجید. از میراث شعاعیان تنها چیزی که همچنان جلب نظر می‌کند تأکید او بر استقلال فکری و فاصله گرفتن از آفت‌های اندیشه است.

خلیل ملکی در دوران کودکی شاهد تصرف تبریز پس از کودتای محمدعلی شاه بود که طی آن منزل آنان بیش از چند بار توسط نیروهای دولتی مورد تاراج قرار گرفت. مرگ پدرش و در پس آن ازدواج دوباره‌ی مادر موجب شد که وی به اراک (سلطان‌آباد) برود و در آنجا روانه مکتب و مدرسه شد. در اوایل دهه‌ی ۱۳۰۰ وی عازم کالج فنی آلمان در تهران و سپس در مسابقه سخت‌گرفتن بورس دولتی جهت اعزام دانشجویی به اروپا موفق شد. چنانکه زمانی در سلسله مقالاتی ناتمام در زمینه‌ی زندگینامه‌ی شخصی‌اش نوشت، پیش از رفتن به اروپا در تهران به سوسیالیسم و سیاست روی آورده بود و دیدار کم‌ویش نامیدکننده‌ای هم با سلیمان میرزا، رهبر سوسیالیست‌های مجلس کرده بود. به نظر می‌رسید که این علاقه‌مندی بر اثر برخوردهای سیاسی فزاینده در اروپا (که احتمالاً در برلین، شهری که او در آنجا رشته شیمی را تحصیل کرده بود، در نقطه‌ی اوج قرار داشت)، ظهور دوباره‌ی نظام استبدادی در ایران

و تماس او با دیگر دانشجویان رادیکال به‌ویژه تقی ارانی عمیق‌تر و بیشتر شده بود.

بورس دولتی ارزشمند پس از خودکشی یک دانشجوی اصرار ملکی بر تحقیق کامل که کارکنان دولت سعی در اجتناب از آن داشتند، باز پس گرفته شد. آنان به وی برجسب کمونیست زدند (که نبود) و او را به تهران بازگرداندند. او در تهران فلسفه و علوم تربیتی خواند تا شغل معلمی شیمی در یک دبیرستان را بر عهده گیرد.

وی در سال ۱۳۱۶ به‌عنوان یکی از اعضای گروه پنجاه‌وسه نفر دستگیر، محاکمه و محکوم شد. همانند بسیاری از آن‌ها او هنوز مارکسیست نبود اما در زندان مارکسیست شد. بر اساس همه‌ی گزارش‌ها، به‌ویژه کتاب بزرگ علوی پنجاه‌وسه نفر، حاکی است که او بامتانت و شجاعت استثنایی در زندان رفتار کرد. اما- چنانکه وی بعدها در جاهای مختلف توضیح داد- نسبت به بسیاری از رفقای خود ناامید و سرخورده شده بود و همین موجب امتناع وی از عضویت در پایه‌گذاری حزب توده در سال ۱۳۲۰، در پی تبعید رضاشاه به دنبال اشغال ایران توسط نیروهای متفق گردید، اما پس از یک سال برخی از روشنفکران جوان و سرشناس حزب، وی را به پیوستن به حزب توده برای کمک به آنان در به اصلاح رهبری و برنامه‌های آن تشویق کردند. بدین ترتیب اپوزیسیون درون حزب به‌عنوان جناح اصلاح‌طلب معروف شدند. آنان انتقادهای رو به رشدی داشتند که می‌شود آن را در موارد (الف) روش دیوان‌سالارانه‌ی رهبری درون حزب و سیاست محافظه‌کارانه آن در بیرون و (ب) سیاست پیروی بی‌چون‌وچرای آن از سفارت شوروی در تهران، خلاصه کرد. حزب توده به دلایلی از عهده تضادهای مستمر

۱۴۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

به‌ویژه تضادهای مربوط به نخستین کنگره‌ی حزب و درخواست ناموفق شوروی برای امتیاز نفت شمال برآمد.

اما بحران آذربایجان مسائل را از نو مطرح کرد و به صحنه آورد. ملکی به‌عنوان رئیس کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان، نسبت به رفتار و دیدگاه نیروهای اشغالگر شوروی و نیز دموکرات‌های پیشه‌وری نظری انتقادآمیز داشت. او مخالف ارتباط رسمی حزب توده با دموکرات‌های آذربایجان و مشارکت بسیار کوتاه حزب در دولت ائتلافی قوام بود. در خصوص مورد آخری معتقد بود که قوام در اولین فرصت آنان را از کابینه بیرون خواهد کرد، همان‌گونه که در عمل این کار را انجام داد.

شکست مصیبت‌بار این سیاست‌ها و مقاومت‌های درون‌حزبی که در پی آن به وجود آمد، در کمتر از یک سال پس از فروپاشی فرقه دموکرات آذربایجان تضادهای درونی را آشکار نمود. روشنفکران جوان اصلاح‌طلب- به رهبری جلال آل احمد- از یکسو نظریه‌پرداز جوان و پرشور ابریم اسحاق و از سوی دیگر با سیاست‌مدار ارشد اپوزیسیون حزب، خلیل ملکی در تماس بودند، و آن‌ها بودند که ملکی را به رهبری انشعاب معروف زمستان ۱۳۲۶ ترغیب کردند.

شوروی بی‌درنگ انشعاب را محکوم نمود و رهبران آن را عوامل امپریالیسم انگلستان نامید. بنابراین آنان اندیشه تأسیس حزب دیگری را کنار گذاشتند و تصمیم گرفتند برای مدتی از فعالیت رسمی خودداری کنند. در این فاصله ملکی توانست تا ریشه‌های مسئله را از یک‌سو در استالینسم شوروی و از سوی دیگر در ایدئولوژی مارکسیست-لنینیست کشف نماید. او آشکارا مورد اول را محکوم کرد و نسبت به مسئله دوم

در عمل نشان داد که دیگر لنینست نیست و ایدئولوژی مارکسیسم را هم قبول ندارد، هرچند او همچنان از مقولات مارکسیستی در موارد مناسب استفاده می‌کرد.

در اواخر مجلس پانزدهم مبارزه علیه قرارداد الحاقی (قرارداد گس-گلشائیان) به سرعت به جنبشی برای انتخابات آزاد و دولت دموکراتیک که به زودی به نهضت ملی معروف شد، تبدیل گردید. این مسئله هم‌زمان با غیرقانونی کردن حزب توده پس از تیراندازی فخرآرایی به شاه در بهمن ۱۳۲۷ به وقوع پیوست. نیروهای دموکراتیک ملی متحد شده و شروع به شکل دهی به یک ائتلاف گسترده کردند. مصدق که در مجلس پانزدهم حضور نداشت، از بازنشستگی سیاسی داوطلبانه خود برای رهبری جنبش به صحنه بازگردانده شد. در مدت مبارزه برای انتخابات آزاد در تهران جبهه‌ی ملی تشکیل شد. مظفر بقایی نیز رهبری سازمان نظارت بر آزادی انتخابات را در شهریور ۱۳۲۸ بر عهده داشت. وی در این هنگام انتشار هفته‌نامه شاهد را آغاز کرد.

به‌زودی جلال آل احمد به هیئت تحریریه‌ی آن پیوست و ملکی را به نوشتن در شاهد ترغیب نمود. نتیجه فوری آن نیز سلسله مقالاتی تحت عنوان برخورد آرا و عقاید بود که جداگانه نیز به چاپ رسید. این عنوان یکی از اصطلاحات و عبارات سیاسی و اجتماعی‌ای است که ملکی وضع کرد که سپس به اصطلاح جاافتاده‌ای در زبان فارسی تبدیل شد. همکاری با شاهد تا خرداد ۱۳۳۰ هنگامی که در پی نخست‌وزیری مصدق، ملکی و بازماندگان گروه انشعابی توده و بقایی و گروه نظارت وی حزب زحمتکشان ملت ایران را تشکیل دادند، ادامه یافت. تأسیس این حزب در واقع رقابتی جدی با حزب توده در جذب دانشجویان و

۱۵۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

دانش‌آموزان، جوانان و کارگران به شمار می‌رفت - به‌ویژه پس از انشعاب بقایی و ایجاد حزب نیروی سوم - هرچند سازمانی به‌مراتب کوچک‌تر بود.

روابط مصدق و بقایی در طول نخستین سال نخست‌وزیری او رو به تیرگی گذاشت. اما همکاری عمومی آنان تا زمان پس از قیام موفق ۳۰ تیر ۱۳۳۱ علیه نخست‌وزیری کوتاه‌مدت احمد قوام پایدار مانده بود. دیدگاه بقایی در آن هنگام مبنی باینکه حزب زحمتکشان باید علناً با دولت مصدق مخالفت نماید، توسط جناح ملکی در حزب رد شد. به دنبال این مسئله بقایی انشعاب را در مهر ۱۳۳۱ ترتیب داد و جناح ملکی نیز با عنوان نیروی سوم به فعالیت خود ادامه داد. از آن‌پس نیروی سوم با سرعت زیادی رشد یافت درحالی‌که موقعیت دولت، به‌ویژه به دلیل انشعاب درون رهبری جنبش توسط بقایی، کاشانی و تنی چند از منتقدان و سپس مخالفان به آن رو به تضعیف بود. این اختلاف‌نظر در اوایل اسفند ۱۳۳۱، هنگامی که کاشانی و بقایی از شورشی که به دلیل اعلان قصد شاه به سفر به اروپا به راه افتاد پشتیبانی کردند، به اوج خود رسید. در این حوادث، نیروی سوم در دفاع از مصدق نقش بارزی ایفا کرد و مصدق نیز رسماً با دعوت از ملکی و فعالان حزب به منزل خودش از آنان تشکر کرد.

هنگامی که در تیرماه همان سال مصدق تصمیم به برگزاری همه‌پرسی برای انحلال مجلس هفدهم و برگزاری انتخابات تازه گرفت، ملکی و حزب او با این استدلال که تعطیلی مجلس فرصتی طلایی برای تلاش آشکارا و قابل پیش‌بینی برای کودتا فراهم خواهد کرد، سعی کردند مصدق را از این اقدام منصرف کنند. بسیاری از دیگر رهبران نهضت ملی

نیز معتقد بودند که این کار درست نیست. اما مصدق موافقت نکرد. همچنین در این هنگام دیداری خصوصی با مصدق برگزار شد که به شهادت دکتر کریم سنجابی با این سخن ملکی - با کلمات پیش‌گویانه‌ای که امروز معروف است - به پایان رسید: «راهی که شما می‌روید به جهنم است ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد.»

با کودتای مرداد ۱۳۳۲ ملکی نیز به زندان افتاد. او رهبر یک حزب قانونی بدون هیچ‌گونه مسئولیتی در دولت بود، و بنابراین هیچ اتهامی نیز نمی‌توانست علیه او مطرح شود. با این وصف او را بدون محاکمه زندانی کردند و به اعتقاد خود او عمداً همراه با گروهی از رهبران، کارگران و روشنفکران حزب توده به قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد فرستادند. او همواره از شکنجه روحی‌ای که از این طریق بر وی اعمال شده بود، شکایت داشت.

در سال ۱۳۳۹، هنگامی که مسائل اقتصادی و مشکلات مربوط به روابط خارجی محدودیت‌های سیاسی داخلی را تا حدودی کمتر کرد، ملکی تشکیل جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را بلافاصله پس از تأسیس جبهه‌ی ملی دوم رهبری کرد. طی چهار سال بعدی انتقادهای جامعه از سیاست‌های جبهه به‌عنوان بزرگ‌ترین سازمان نهضت ملی به‌طور فزاینده‌ای توسط سایرین از جمله نهضت آزادی‌بازرگان، حزب ملت ایران فروهر، جنبش دانشجویی بانفوذ و شدت مؤثر بازگو شد. سرانجام خود مصدق از طریق مکاتبات پنهانی از تبعیدگاه داخلی خود در قضیه دخالت و به رهبری جبهه حمله کرد. اما این اقدام بسیار دیر صورت گرفت. چند ماه پس از تشکیل جبهه ملی سوم که جامعه سوسیالیست نیز عضوی از آن بود، ملکی همراه با سه تن از دیگر رهبران



۱۵۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

جامعه که هنوز آزاد بودند در شهریور ۱۳۴۴ دستگیر و در یک دادگاه نظامی به اتهام معروف «برنامه‌ریزی برای سرنگونی رژیم پادشاهی مشروطه» محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد. اما وی پس از گذراندن نیمی از محکومیت خود به دلیل فشار مستمر بر رژیم از سوی گروه‌های حقوق بشر، بین‌الملل سوسیالیست‌ها، احزاب و دولت‌های سوسیالیست اروپایی (از جمله دخالت شخصی رئیس‌جمهور اتریش در ملاقات با شاه) آزاد گردید.

دو سال بعد وی در انزوا و افسردگی درگذشت. خلیل ملکی به‌جز سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۷، هنگامی که در حزب توده بود و سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۸ به هنگام ملی شدن صنعت نفت و نهضت مصدق، عموماً از همه کرسی‌های عمده‌ی قدرت و سیاست خواه در دولت یا اپوزیسیون به دور بود. حتی در دو دوره‌ی استثنایی فوق (استثنایی به این دلیل که این دوره‌ها به‌صورتی غیرعادی باز بودند) نیز وی به‌طور کامل با جنبش‌هایی که عموماً از آن حمایت می‌کرد، هماهنگ نبود؛ به‌عبارت‌دیگر، حتی در آن هنگام هم وی کم‌وبیش هم‌رنگ جماعت نبود.

انزواطلبی او برخلاف آدم‌های اساساً تک‌رو بی‌دلیل و بی‌جهت نبود، بلکه به این جهت بود که به مسائل خارج از چارچوب‌های موجود می‌نگریست. او با قدرت فکری غیرعادی‌اش و با مقدار وقت زیادی که حاضر بود صرف فعالیت و تحلیل سیاسی کند، در تشخیص و تجویزهای خود از مدهای روز سیاسی بسی پیش‌تر می‌رفت. اما اگر او در طرح صریح دیدگاه‌های بسیار پیچیده‌ای که فهم آن حتی برای جامعه‌ی روشنفکری او نیز دشوار و پرهزینه بود، اصرار نمی‌ورزید، لزوماً کارش به طرد و انزوا نمی‌کشید.

در بالای روی جلد دوره دوم علم و زندگی، گاهنامه گروه ملکی در اواخر دهه ۱۳۳۰، در هر شماره این جمله با غرور و افتخار به چشم می‌خورد: «ملاک عمل نویسندگان علم و زندگی حق و حقیقت است، نه فریفتن عوام، نه خوشایند ایشان یا هراس از اعراض شأن.» و این «عوام» حتی چهره‌هایی را دربرمی‌گرفت که مردم در سطحی گسترده به آن‌ها توجه داشته و به سخنان آنان گوش فرا می‌دادند. نکته‌ای که یادآور گفته‌ی بایرون به ناشر خود در سال ۱۸۱۹ است. «من از زرفای ذهن خود نوشته‌ام... اما نه برای کلمات شیرین و ستایش‌های مردم. من ارزش واقعی تشویق و تمجید مردم را خوب می‌شناسم.» اما بایرون یک شاعر رمانتیک رادیکال بود نه یک روشنفکر و فعال سیاسی که تقریباً همه وقت خود را صرف تلاش برای متقاعد نمودن اصحاب قدرت (اعم از دولت یا اپوزیسیون) به رهنمودهای سیاسی خویش می‌کند. این نگرش هم دلیل عمده موفقیت ملکی در تحلیل شرایط به‌صورت شفاف، ارائه سیاست‌های مستدل (اما نامتعارف) و پیش‌بینی پیامدهای بی‌توجهی به آن‌ها، و هم علت اساسی ناکامی وی در متقاعد کردن هر گروه صاحب قدرت به شمار می‌رفت. البته در این خصوص در دو مورد که فاجعه پیش‌بینی شده توسط وی به اثبات رسید استثنائاتی پدید آمد. یک‌بار در سال ۱۳۲۶، در پی فروپاشی قیام آذربایجان، که در طی آن وی اصرار کرده بود که حزب توده نباید بدون چون‌وچرا از آن پشتیبانی نماید. بار دوم در سال ۱۳۴۴ زمانی بود که وی در شکل‌گیری جبهه ملی سوم با حمایت مصدق مشارکت کرد. جبهه‌ی ملی سوم به دنبال فروپاشی جبهه‌ی ملی دوم به دلیل اشتباهات سیاسی عمده‌ای که ملکی همواره پیش‌بینی کرده بود، تشکیل گردید. اما این‌ها نیز پیروزی‌های بی‌حاصلی بودند چراکه «موفقیت» وقتی پیش آمد که جنبش شکست‌خورده و

۱۵۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

مبارزان روحیه‌شان را باخته بودند. در مورد نخست موفقیت وی با انشعاب حزب در دی‌ماه ۱۳۲۶ به پایان رسید؛ و در دومی، دستگیری وی و محاکمه نظامی در شهریور ۱۳۴۴ را دنبال داشت. او در سال ۱۳۳۹ با اشاره به یک برنامه‌ی منظم رادیویی که طی آن مردان موفق معرفی می‌شدند، گفت که اگر می‌خواستند چنین برنامه‌ای را برای «مردان ناموفق» تهیه نمایند، می‌بایست اول به سراغ او بروند.

بنابراین او می‌دانست که اغلب به استقبال شکست رفته، و به نظر می‌رسید که نسبت به این مسئله احساس غرور نیز می‌کند. از روان‌شناسی این نگرش و طرز رفتار که بگذریم، ملکی عقیده داشت که اتخاذ مواضعی که معتقد بود نادرست است و یا به شکست جنبش‌هایی که او کم‌وبیش به آن‌ها تعلق داشت می‌انجامد، مغایر با اصول اخلاقی است. این وجه اخلاقی در شعاری که در روی جلد نشریه‌ی وی نقل می‌شد به‌طور غیرمستقیم به چشم می‌خورد. اما حتی صریح‌تر در جمله‌ای که در هر شماره‌ی آن در پشت جلد درج می‌شد، بیان شده بود: «که انسان تنها بدان سبب که پایداری می‌کند جاودان خواهد بود».

بنابراین، ملکی پدیده‌ای غیرعادی در سیاست و جامعه‌ی معاصر ایران بود. اندیشه‌های وی در دوره‌ی آنان آن‌قدر تازه و بدیع بود که از همه‌ی طیف‌های سیاسی ایران دشمنان زیادی برای او ساخت. او اکنون مورد تحسین و استقبال احزاب و گروه‌های دموکراتیک چپ و راست به‌عنوان فعال و اندیشمند سیاسی صمیمی و دقیقی است که خیلی از زمان خود پیش‌تر بود و تا پیش از درس‌های اخیر تاریخ ایران شناخته نشد. در واقع شمار روبه‌رشدی از گروه‌های مارکسیست-لنینیست سابق که اکنون به سوسیالیسم پارلمانی روی آورده‌اند او را به‌عنوان زمینه‌ساز بزرگ خود می‌نگرند.

□ بحث و نتیجه گیری



هر جریان سیاسی یا ایدئولوژی وقتی باکلیت خود وارد یک سرزمین یا جامعه انسانی می‌شود معمولاً تأثیرات و تأثرات کاملاً متفاوتی را بری جای می‌گذارد. بسته به اقتصاد و فرهنگ سیاسی - قومیتی - مذهبی حاکم بر فرض ذهنی و پیشینه تاریخی یک ملت ایدئولوژی‌ها و اشخاص تغییرات متفاوتی را بر جای می‌گذارند. تأثیراتی که گاه یک پدیده یکسان در دو بسته متفاوت بر جای می‌گذارد گاه چنان حیرت‌انگیز است که نمی‌توان باور کرد یک فرمول مشخص و احتمالاً مکتوب چنین فرجام‌های متفاوتی را به بار می‌آورد. سوسیالیزم در فنلاند و سایر کشورهای اسکاندیناوی تا مرحله رضایت و حمایت انسان‌ها چنین پیش می‌رود که موجبات رشک و حیرانی سایر ملل و کشورها می‌شود و در قالب دولت‌های عربی می‌شود حزب سوسیالیستی بعث عراق که در زمان احمد حسن البکر و صدام حسین می‌دانید و می‌دانیم که با مردم خود چه کرد و چه آتشی را در یک منطقه‌ی مخزن محترقه و باروت به راه انداخت. حکایت مارکسیسم و اندیشه چپ هم در سرزمین‌های مختلف ارمغان یا برآیندهای متفاوتی را ببار آورد. اندیشه‌ای که الف آغاز را در جامعه صنعتی و سرسبز همچون آلمان از لسان و بیان و قلم یک متفکر ریشوی خوش‌گذران بنام کارل مارکس آغاز کرده بود در سرما و یخبندان تندرهای روسیه و بالکان یک تاریخ و عملکرد بر جای نهاد و در سرزمین کنفیوسوسی چین با مردمانی قناعت‌پیشه و کشاورزی نحیف،

۱۵۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

سرگذشتی دیگر! اما حکایت در غرب آسیا و ملل مسلمان آن به‌گونه‌ای دیگر بود. در منطقه‌ای که خاستگاه ادیان ابراهیمی تاریخی بوده است و دین و مذهب در شکل اسلامی و یهودی و مسیحی همچنان مساله و ستون زندگی و سیاست اجتماعی و تاریخیست، احتمالاً نتایج کاملاً متفاوتی را از چپ و اندیشه و عملش باید انتظار داشت.

ورود اندیشه چپ به کشور ایران هم طبعاً با فراز و فرود و خوانش‌های کاملاً متفاوتی همراه بود؛ فقر و بینوایی حاکم بر ایران در انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم که با خست آسمان و تنگی کشاورزی و معیشت هم همراه شده بود زمینه را برای آواهای عدالت‌طلبانه مهیا و گوش‌ها را شنواتر کرده بود؛ اما آفت پذیرش نعل به نعل تفکر و تطابق با شرایط خاص زمانه و کشور مقصد گلوگیر این ایده نیز چون بسیاری دیگر در طول تاریخ گشت، کمونیزم و سوسیالیزم بی‌وطن چنان بر جان دلدادگان آن ریشه دوانیده بود که تبدیل به پیروان کور و کر و شیفته و البته بدون قدرت تسلیم آن شدند. گروندگان به مارکسیسم و انقلاب اکتبر روسیه از آفات متعددی رنج می‌بردند که بخشی از آن ریشه در تاریخ سرزمین ایران داشت و برخی را هم جزمیت‌های ذهنی و فقدان ارتباطات و رسانه‌های آزاد، کمبود منابع مطالعاتی دست‌اول یا برگردان‌های نامناسب باعث شده بود.

کمونیزم‌ها و سوسیالیست‌های ایران که در جو خفقان و استبداد دیرپای، با آزادی و آزاداندیشی بیگانه بودند و به ضرب و زور درفش و حبس دریافته بودند که حقیقت تنها در خوانش و خواست حاکم خلاصه شده است و بس؛ خیر و شر هم مطلق و معلوم است و در این میانه نه جایی برای تفکر وجود دارد و نه ردی از دنبال کردن طیف‌های

خاکستری در میان سیاه‌وسفیدی مطلق. ستم تاریخی و فقدان تشکیل ذهنیت آزاداندیشی، استبداد حکام ایرانی و عواملی از این دست، روشنفکران را به انقیاد و تسلیم در برابر اندیشه‌ی مارکسیسم-لنینیسم و خیر مطلق شناختن واضعان و حاملان این اندیشه سوق داد.

و البته نه همه آن‌ها اما بخش بزرگی از سر خلوص ولی سفاهت و نادانی حتی در دام اقدام علیه منافع مردم و مملکت خود هم در غلتیدند یا جان را بر سر هیچ و پوچ فدا کردند. جان‌دانی مثل این نمونه تاریخی که وقتی گروهی از سربازان ترکیه در نبرد میان آمریکا و لودری در شبه جزیره کره توسط سربازان کره شمالی به قتل می‌رسند بر گور جمعی آنان کره‌ای‌ها نوشته‌ای به این مضمون حک می‌کنند: «مردن بی‌هدف، جان دادن بی‌افتخار، مرگ برای دیگری، هیچ برای هیچ»!! در ایران هم بخش بزرگی از جنبش چپ به وادی دفاع بی‌چون‌وچرا از منافع شوروی و تبدیل شدن به آلت فعل مطامع این کشور در ایران گردید و گروهی دیگر هم گمان می‌بردن نعل به نعل متون تولیدی متفکران و عاملان اندیشه چپ در هر نقطه از گیتی از کوبا تا کره شمالی و پکن و... باید بدون کم‌وکاست در ایران اجرا شود و جزمیت گروهی و اندیشه‌ای منجر به بروز دگماتیسم سازمانی و جمود تاریخی در اندیشه و عمل چپ ایرانی می‌شود. پیوستگی با منافع شوروی تا اعلان جمهوری سرخ گیلان در پناه کشتی‌های توپ‌دار شوروی که در ساحل انزلی و رشت پرسه می‌زنند ادامه می‌یابد و فرقه دموکرات آذربایجان که رهبر آن میرجعفر پیشه‌وری مأمور اجرای بی‌کم‌وکاست بخش‌نامه‌های میرجعفر با تراف رئیس آران شوروی (آذربایجان) بود، وجهه‌ای دیگر ازین وادادگی را نشان می‌دهد.



۱۶۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

سرسپردگی و دل‌سپردگی چنان است که عنایت‌الله رضا که از اولین خلبانان ایرانی است هواپیمای نیروی هوایی نجیف ایران که تازه شکل گرفته و از محل عایدات اندک این ملت گرسنه تأمین گشته به پرواز درمی‌آورد و در عشق‌آباد شوروی بر زمین می‌نشیند تا به سرزمین معهود و معبود کشور شورواها برسد و هواپیما را هم در کشور مادر (اشاره به شوروی) در خدمت اهداف خلقی به کار گیرد. در دوره‌ای این آتش چنان شور می‌شود که این گروه‌ها به سرعت هم یکدیگر به اپورتونیست بودن و عدم انقلابی‌گری متهم کرده و دچار انشعاب می‌شوند. گروه‌های چپ ایران هرکدام تز و ایده‌ای برای برپایی انقلاب ارائه می‌دادند؛ گروهی می‌خواستند مشابه جنایات خمرهای سرخ در کامبوج از محاصره شهرها توسط روستائیان شروع به انقلاب کنند و گروهی هم رونوشت نسخه سی‌یرا ماسترا و کوه‌های کوبا را برای ایران قابل‌اجرامی دانستند.

حرکات بهممن قشقایی و تیم جزنی - ظریفی در جنگل‌های سیاهکل را می‌توان در این رده دسته‌بندی کرد. رویه کلی حاکم بر جزمیت و تعصب تاریخی غرب آسیا که سرزمین ایران را هم شامل می‌شود، هر پدیده‌ای را یکسره رنگی و نورانی یا نکبت و خصم می‌نمایاند که باید تا سینه کرنش کرد، زانو زد و جانفشاند و یا برعکس، باید از ریشه درآورد و دار زد. روح حاکم بر چپ ایرانی در مهر و موم‌های حیات آن از این قاعده هول و هراس خارج نبوده است. در این میان شعاعیان و ملکی متمایز از دیگرانند؛ این دو را میتوان در اساس، وطن دوست و مصلح دانست که استعداد ذاتی آنها در خدمت به میهن، در مسیر انحرافی چپ‌گرایی ایرانی به هدر رفت و هر دو عاقبت بخیر نشدند و میراث قابل

ادامه ای از خود بجا نگذاشتند. از حق نگذریم که جایگاه خلیل ملکی سترگ‌تر از شعاعیان است چراکه پیوند با آزادی و پرهیز از خشونت در او در حد اکمل است و حتی در زندگی شخصی و خانوادگی هم مناسبات دموکراتیک و آزاد منشانه ای دارد و در نامه‌هایی به پسر جوانش که در اروپا تحصیل می‌کند همواره جویای احوال است اما هرگز از راه تحکم و تحمیل با او سخن نمی‌گوید و در تمام نوشته‌ها و تقریرات، قدرشناسانه و خاکسارانه از نقش همسر معلمش در رتق و فتق امور خود حکایت می‌کند. شعاعیان اما زندگی را تنگ و زهدورزانه و آوار برسر دیگران می‌خواهد؛ زیستش در خانه‌های تیمی که توأم با روایات هم‌فکران آن روزگارش است و اینچنین روایت‌هایی را پرشمار دارد.

شعاعیان در روزهای ناگزیری که با دانه و جوانه و رفیق مادر (سعیدی و ارژنگ و مصطفی فرزندان مادری هستند که با ارتباطاتی هم‌خانه تیمی شعاعیان می‌شوند) کودکان را به نوشتن اوراق بسیار و زندگی با زهد و ریاضت روزانه که با زیست نونهالی و آزادی فردی در تناقض آشکار است وامی‌دارد؛ و یا در مواجهه با بحث‌های درون‌گروهی چریک‌ها وقتی روایت از این می‌شود که مردم عادی با جنبش همراهی ندارند و بارها قبل از رسیدن مأموران و ساواکی‌ها چریک را محاصره و به دام می‌اندازند بیان می‌دارد که چریک‌ها در این مواقع باید نارنجک را به میان مردم عادی بیندازد تا حساب کار دست بورژوازی همراه با حکومت بیاید و با جنبش همراه شود. (صالحی، ۱۳۸۴: ۴۰۲)

با این حساب وجه ممیزه شعاعیان برعکس اندیشه ورزی و کشور و دین‌شناسی در روزگاری است که بحث از حرکت چریکی در ایران

۱۶۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

بسیار تند و اسلحه محور شد و تحت تأثیر جو غالب جهانی با گرتنه برداری از چگوارا و هوشی مینه و دیگر تفنگ به دستان عالم، قلم را تعطیل و گلوله را برگزیده بودند. شعاعیان اندیشید و نگاشت و البته نقد درونی را فراموش نکرد و هیچ‌گاه به قبله شوروی و آلبانی و چین... و غیره و دخیل نیست؛ اما نکته دردناک تاریخ اینکه یگانه خصائل شخصی اینان چنین گوهر حریت و دُر غلطان استقلال را درونشان پرورد نه یک جریان کلی و فضای آزاداندیشی، هر چه بود انتخاب فردی و گزینشی و البته معاشرت‌های شخصی و قابلیت‌های فردی هر کدام از این دو تن بود و شوربختانه هر دو شمع هم ره به جایی نبردند و به خاموشی گرویدند؛ خلیل ملکی از سوی هم قطارانش فرصت طلب و اگر خوانده شد و هیچ حزب و مجمعی را به جزم‌اندیشی و پرسشگری دوام نیاورد و نوشت و نگاشت تا در عزلت از دنیا رفت و چپ، بعد از کودتا هم به راه وابستگی و اسلحه رفت و حاصلش گلوله‌های ساواک و چریک و مجاهد و ریختن خون‌ها گردید و عامل و آلت فعل شوروی گشتن.

شعاعیان مطرود چریک‌های فدایی خلق و رانده خُلق خامش از سوی مجاهدین (منافقین)، آواره کوچه و بیابان و گورستان می‌شود. شب‌ها را در حمام خانه‌ی یک دوست جوانمرد به صبح می‌رساند و به انواع انگ و افترا دچار می‌شود و خوش انصاف‌ترین رفقا هم بریده و ناتوان از مبارزه می‌خوانندش و در پرسه زدن‌های بیهوده و بی‌علاقه در خیابان استخر، شکار پاسبان یونسی می‌گردد که به شعاعیان ظن برده که سارق است و طرار یا عیار و علاف و شبگرد!!

ملکی و شعاییان در مجموع، نمایی هر چند تک نفره و تنها اما پایدار برای یک چپ ایرانی مسلمان و دارای پنجره‌هایی باز رو به نقد و اندکی

آزادی گشتند. حالا پس از عمری نگاه به ایدئولوژی‌ها و آنچه در نسخه‌های شرق و غرب و اغیار بوده است، زمان بازخوانی و نگاه آسیب شناسانه به میراث ایرانی در این حوزه است. اینکه پویش و تلاش روشنفکران و بیدار ضمیران ایرانی برای حصول زندگی بهتر و سعادت‌مندتر از راه‌هایی که معبدش اسلام و ایران نبوده است سر از کجا درآورده و میراث معنوی و انسانی این سرزمین چه فرجامی پیدا کرده است. نیکو اگر بنگریم تا مقطع انقلاب اسلامی کثیر اصلاح‌طلبان ایرانی از هر نحله و قبیله راه‌رهایی را در چارچوب و طریقت غیرایرانی و غیراسلامی جست‌وجو کرده‌اند و این‌همه از عوامل هدر رفتن پتانسیل‌های سرزمینی و خدشه به اعتماد به نفس ملی و اعتقاد و اعتماد به نفس ایرانی گشته است. راه پیشرفت در سرزمین ایران از دل میراث اسلامی و ایرانی بیرون می‌آید و تجربه تاریخی امثال ملک‌ی و شعاعیان هم بهتر و صریح‌تر این مورد را نشان می‌دهد. تکیه بر پتانسیل‌های مذهب به‌عنوان یکی از اجزای اصلی هویت متواتر ایرانی می‌تواند ظرفیت‌های کم‌نظیری را برای پیشرفت در کشور فراهم کند. میراث مذهبی که از دل عدالت و پیشرفت مستتر در دل دین اسلام استخراج می‌شود در طول تاریخ و بزنگاه‌های اساسی توانسته موجبات بهروزی یا در بدترین شرایط تخفیف آلام ملت ایران را فراهم کند. نهضت تنباکو که در آن مرجعیت مذهبی با توجه به وثوق اجتماعی که در میان مردم دارد فتوا به تحریم توتون و تنباکو می‌دهد و زمینه را برای لغو یکی از خسارت‌بارترین قراردادهای تاریخ ایران را فراهم می‌کند از نمونه‌های بارز استفاده از امکان و میراث اسلامی برای جلوگیری از استیلای استعمار است که اگر شرایط و بستر مہیاتری در ایران ضعیف شده‌ی آن

روز وجود داشت، می‌توانست کلید حرکت به سمت یک پیشرفت پایدار و تولید محور با اتکا بر فتوا و امکان و البته مقدرات مذهبی باشد.

در جریاناتی چون بها دادن به تولید داخل و عدم استفاده جز در موارد غیر ضرور از کالای خارجی هم در فرهنگ سیاسی مذهبی خاص ایران یک امکان ویژه بنام الگوی مذهب وجود دارد. حتی وقتی پای حقوق کارگران و زحمت‌کشان هم به میان می‌آید لزوم توسل به قوانین کار در غرب و یا ایدئولوژی‌های کمونیستی و چپی که در ظاهر مدافع حقوق کارگر و در واقع متوسل به آن هستند نیز می‌توان از میراث بومی-مذهبی کمک گرفت. در سرزمین ما علی‌رغم محرومیت تاریخی و البته گاه بخل زمین و آسمان که نوعی محرومیت به وجود آورده، هیچ‌گاه استثمار نیروی کار به معنای آنچه در روسیه و غرب برآمده و از فئودالیت و دوران انقلاب صنعتی وجود داشته مشاهده نشده است. حتی اگر به سفرنامه‌های پیتر و دل‌واله و مادام دیولافوا که در ادوار قدیم‌تر پای به سرزمین ایران نهاده‌اند نگاهی بیفکنیم متوجه این مطلب می‌شویم که آن‌ها در مقایسه با وضعیت رقت‌بار نیروی کار آن دوران در اروپا وضعیت نسبی رعیت ایرانی را بسیار بهتر ارزیابی می‌کنند. این نه این‌که وضعیت مطلوب باشد اما نشان‌دهنده یک فرهنگ و سنت ایرانی-اسلامی است که در آن فرودست‌نوازی و رعایت رعیت و حقوق کارگر ارزش است. در بسیاری اوقات کارگر و رعیت ایرانی هم سفره و هم غذای ارباب و اولاد بوده و گاه کیفیت زندگی او با ارباب توفیر خیلی داشته است. در عرصه‌های دیگر هم چه حکمت و حکومت‌داری و چه فرهنگی، کار و مدارا و مروت در میراث تاریخی ایرانی هیچ کم ندارد و البته آنچه برآمده است از دل میراث این سرزمین چه ملی و چه مذهبی

است که با روح و جسم ایرانی همخوان‌تر و همسازتر است و می‌تواند بهترین نقشه راه برای پیشرفت و بهروزی ایران باشد. تجربه چپ‌روهای ایرانی گویای الکن بودن تمام الگوی غیربومی وابستگی و کج‌راهه بودن آن‌هاست. در این شرایط ارزش الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بیشتر معلوم می‌شود و تکیه بر بومی‌گرایی و آنچه میراث این سرزمین است مفهوم بیشتری می‌یابد.

الگوهای اسلامی ایرانی پیشرفت که بابیان صریح رهبر معظم انقلاب ثقل مرکزی‌تری در فضای فکری و رسانه‌ای کشور یافت می‌تواند پراکندگی و ذهن‌پریشی متفکران عدالت و پیشرفت را متمرکز کند و عبرت‌های تاریخی لیبرالیسم و سوسیالیسم را چشم‌وچراغ راه گرداند تا افق روشن برای آینده ترسیم شود.

اگر منابع سرزمینی و اقلیمی توأم با موزاییک رنگارنگ قومی و فرهنگی ایران در پیوند با واقعیت‌های فرهنگی اجتماعی با چتری از باورهای اسلامی، منبع استخراج نقشه راه پیشرفت قرار بگیرد می‌توان به یک الگوی مستقیم و بی‌لغزش برای رسیدن به افق‌های بلند ایران اسلامی امیدوار بود. نشانه‌هایی چون اهمیت دادن به درستکاری، وجدان کاری و همین‌طور رعایت حقوق کارگر در کنار ایجاد محیط‌های سالم برای رشد و نشوونوهای جوان می‌تواند از مهم‌ترین پارامترهای برداشت شده از قوانین اسلامی برای تدوین الگو باشند؛ و قاعده نفی سبیل هم که کلان‌ترین استراتژی سرزمینی برای صیانت در مقابل خواست استیلا از جانب جهان خارج بر سرزمینمان باشد. با تمام این تفاسیر انگار برهمه واضح و مبرهن است که زیست و پیشرفت و امان و آرامش مردم ایران باید از دل میراث همین سرزمین باشد و الگوی

۱۶۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

ایرانی - اسلامی پیشرفت یگانه‌ترین و صواب‌ترین راه است. سرگذشت شریف‌ترین و اصیل‌ترین مردمان که توسل به راه چاره در فرای اذهان و باورهای بومی جستن خود بهترین گواه بر صدق این ادعا است.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران: انتشارات مرکز.
- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۸۳)، علما و انقلاب مشروطیت ایران، تهران: انتشارات اختران.
- آجودانی، ماشاء الله (۱۳۸۲)، یا مرگ یا تجدد، تهران: انتشارات اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران: انتشارات فردوس.
- الکساندر، یونا و آلن نانر (۱۳۷۸)، تاریخ مستند روابط دو جانبه ایران و ایالات متحده آمریکا، ترجمه سعیده لطیفیان و علی صادقی، تهران: نشر قومس.
- آوری، پیتر (۱۳۶۸)، تاریخ معاصر ایران، جلد ۳، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۱)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران: کتاب سیامک.
- ایرانی، ناصر (۱۳۷۱)، بحران دموکراسی در ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.



۱۶۸ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها، گفتمان، شماره ۳

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران، در حمید احمدی، ایران: هویت، ملیت، قومیت، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- بشلر، ژان (۱۳۷۰)، ایدئولوژی چیست؟، ترجمه علی اسدی، تهران: نشر انتشار.

- بهروز، مازیار (۱۳۸۰)، شورشین آرمانخواه، تهران: انتشارات ققنوس.

- بهزادی، علی (۱۳۷۵)، شبه‌خاطرات، تهران: انتشارات زرین.

- بهنام، جمشید (۱۳۸۳)، ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، گفتمان، پیادگفتمان و سیاست، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، «انسان مدرن و معمای هویت»، مطالعات ملی، شماره ۲۱.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، دین، دموکراسی و روشنفکری در ایران امروز، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- تامپسون، جان، ب (۱۳۷۹)، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: موسسه فرهنگی آینده‌پویان.

- تبریزینیا، حسین (۱۳۷۱)، علل ناپایداری احزاب سیاسی ایران، تهران: مرکز نشر بین‌الملل.

- تربتی سنجابی، محمود (۱۳۷۵)، قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، تهران: انتشارات آسیا.

- ترکمان، محمد (۱۳۷۱)، نقدی بر مصدق و نبرد قدرت، تهران: انتشارات رسا.

- حاضری، علی محمد (۱۳۷۷)، «فرایند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی»، پژوهشنامه متین، شماره اول، زمستان.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۱)، بیست سال تکاپوی اسلامی شیعی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهمرده، برات (۱۳۸۳)، اللهیار صالح به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهنوی، محمد (۱۳۶۱)، «مجموعه‌ای از مکتوبات»، سخنرانیها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، تهران: چاپخش.
- ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۰)، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذبیح، سپهر (۱۳۶۴)، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳)، معرکه جهان‌بینی‌ها، تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب.
- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۵۰)، تاریخ و روابط خارجی ایران و ممالک متحده آمریکا، تهران: نشر طهوری.
- روبین، باری (۱۳۶۳)، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: آشتیانی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۷)، مشروطه ناکام: تأملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد، تهران: انتشارات کویر.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۷)، رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت)، تهران: انتشارات کویر.

۱۷۰ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم براه دیگری در...

- ستاری، جلال (۱۳۸۰)، *هویت ملی و هویت فرهنگی*، تهران: انتشارات مرکز.

- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹)، *رازدانی و روشنفکری و دین داری*، تهران: موسسه فرهنگی صراط.

- سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، *شرق شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، *فرهنگ و امپریالیسم*، ترجمه اکبر افسری، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.

- سعیدی، خسرو (۱۳۶۷)، *اللهیار صالح*، تهران: نشر طلیه.

- سفری، محمدعلی (۱۳۷۳)، *قلم و سیاست*، جلد ۲، تهران: نشر نامک.

- سلیمانی، کریم؛ صابری، شیدا (۱۳۹۱)، «بازخوانی رویکردهای فکری و سیاسی خلیل ملکی با تکیه بر فعالیت وی در آستانه ملی شدن صنعت نفت»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال چهارم، شماره ۱۳.

- شوستر، مورگان (۱۳۵۱)، *اختناق در ایران*، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران: صفی‌علی شاه.

- شیخ‌الاسلامی، محمدجواد (۱۳۶۸)، *اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، تهران: انتشارات کیهان.

- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۴)، *انقلاب تهران*، تهران: انتشارات زیرزمینی.

شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۱)، *نسل جوان و جبهه ملی*

شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۲)، *مقاله‌ای در تحلیل واقعه پانزده خرداد ۱۳۴۲*

شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۳)، *تزی برای تحرک یا جهاد امروز*

شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۷)، *پرده‌دری*

شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۸)، *حزب و پارتیزان*

شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۸)، *سرگذشت و دفن یک ثنوری*

- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۸)، واژه‌ها
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۸)، مقاله‌یی در ارتباط با جدایی بحرین از ایران
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۸)، نقدی بر نمایشنامه شهر قصه
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۸)، پیرامون اعتصاب اتوبوس‌رانی
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۹)، خلع سلاح
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۹)، نامه یک دوست (نقدی بر کتاب سحوری)
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۹)، نقدی بر آموزگاران
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۴۹)، نگاهی به شوروی و نهضت انقلابی جنگل
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۰)، چند خرده‌گیری ناب
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۰)، چه نباید کرد
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۰)، چند نگاه شتابزده
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۱)، دو پاسخ به دو یاوه
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۱)، آستانه نوین
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲)، گرده‌ای پیرامون مطالعه
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲)، افزارهای منطق
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲)، جبهه انقلاب رهایی‌بخش
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲)، جویشی پیرامون روشنفکر یا روشنگر طبقه کارگر (پرسش و پاسخ با حمید مومنی)
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲-۱۳۵۳)، مجموعه یادداشت‌هایی پیرامون خاورمیانه
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲)، چشم به راه (شعر و پرسش و پاسخ با مرضیه احمدی اسکویی)
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۳)، چند یادداشت
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۳-۱۳۵۰)، انقلاب (شورش)
- شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۳)، نقدی بر سه اثر از چریک‌های فدایی خلق

۱۷۲ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۴-۱۳۵۲)، شش‌نامه سرگشاده به چریک‌های فدایی خلق

شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۴)، هنر و ارانی

شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۴)، حداقل انتقاد مارکسیستی را نکشیم

شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۴)، شورش نه قدم‌های نسنجیده در راه انقلاب،

پاسخ‌های نسنجیده به قدم‌های نسنجیده (پرسش و پاسخ با حمید مومنی)

- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲)، نگاهی به روابط شوروی و نهضت جنگل

مصطفی شعاعیان، تهران: انتشارات مزدک.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۸)، جنگ سازش در فلسطین (سازش دولت‌های

عرب با صهیونیسم)، تهران: انتشارات پویان.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲)، سفرنامه آبادان، تهران: انتشارات زیرزمینی.

- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران:

انتشارات زریاب.

- شهبازی، عبد الله (۱۳۸۲)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۲،

تهران: نشر اطلاعات.

- صالحی، انوش (۱۳۸۴)، مصطفی شعاعیان و رمانتیسیم انقلابی، تهران:

انتشارات قطره.

- صفایی، ابراهیم (۱۳۸۱)، تاریخ مشروطیت به روایت اسناد، تهران: ایران

یاران.

- طلوعی، محمود (۱۳۷۴)، بازیگران عصر پهلوی، تهران: نشر علم.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، حدیث نیک و بد؛ تاریخ پر ماجرای روابط ایران

و آمریکا، تهران: انتشارات علم.

- عاقلی، باقر (۱۳۶۹)، روز شمار تاریخ معاصر ایران؛ از مشروطه تا

انقلاب، تهران: گفتار.

- عراقی، مهدی (۱۳۷۰)، ناگفته‌ها، تهران: انتشارات رسا.
- علم، مصطفی (۱۳۷۷)، نفت، قدرت و اصول؛ پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران: چاپخش.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فاوست، لویز (۱۳۷۳)، ایران و جنگ سرد؛ بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۴۴)، نهضت جنگل، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فوکو، میشل (۱۳۷۹)، ایران: روح یک جهان بی‌روح؛ و نه گفتگوی دیگر با میشل فوکو، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌نیده، تهران: نشر نی.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۴)، «کارل پوپر و فقر تاریخ‌گرایی»، در چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶)، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، تهران: نشر روزنه.
- کاتم، ریچارد (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات کویر.
- کرباسچی، غلامرضا (۱۳۷۱)، هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، جلد ۱، تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
- کگلی، چارلز و اوجین، ویتکف (۱۳۸۲)، الگو روند در سیاست خارجی آمریکا، ترجمه اصغر دستمال‌چی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۱۷۴ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه دیگری در...

- کیسینجر، هنری (۱۳۸۳)، دیپلماسی، ترجمه فاطمه سلطانی یکتا و رضا امینی، تهران: اطلاعات.

- گازیوروسکی (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه، مترجم جمشید زنگنه، تهران: نشر رسا.

- مازندی، یوسف (۱۳۷۳)، ایران ابرقدرت قرن، تهران: نشر البرز.

- مانهایم، کارل (۱۳۸۰)، ایدئولوژی و اتوپیا، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات سمت.

- ماهروی، هوشنگ (۱۳۸۴)، مصطفی شاعیان: یگانه‌ی متفکر تنها، تهران: بازتاب نگار.

- مجتهدی، کریم (۱۳۸۴)، آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- مجد، محمدقلی (۱۳۹۶)، «رضاشاه و بریتانیا»؛ انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی، تهران: دادگستر.

- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۶۱)، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم: اسلامی.

- مکی، حسین (۱۳۵۷)، استیضاح حسین مکی، بقایی، حائری‌زاده از دولت‌ساعت، تهران: نشر امیرکبیر.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۲)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: نشر امیرکبیر.

- ملائی‌توانی، علیرضا (۱۳۸۱)، مشروطه، جمهوری: ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران ۱۲۸۴ - ۱۳۰۵، تهران: نشر گستره.

- موجانی، علیرضا (۱۳۸۴)، بررسی مناسبات ایران و آمریکا ۱۸۵۱ - ۱۳۲۵، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۸۳)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: نشر امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷ - ۱۳۰۰، تهران: نشر پیکان.
- میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۸۷)، «میرزا صالح شیرازی»، مجموعه سفرنامه‌ها، تهران: نگاه معاصر.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۴)، تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.
- میروشنکف، ل.ی (۱۳۴۵)، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه دخانیاتی، تهران: انتشارات فرزانه.
- نبوی، بهزاد (۱۳۹۲)، اندیشه پویا، تهران: انتشارات صمدیه.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۶۶)، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: شرکت انتشار.
- نجم آبادی، افسانه (۱۳۷۷)، «بازگشت به اسلام: از مدرنیسم به نظم اخلاقی»، ترجمه عباس کشاورز شکری، پژوهشنامه متین، شماره اول، زمستان.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۳)، بازیگران رضا شاهی محمدرضا شاهی، تهران: انتشارات انیشتن.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی بی‌طرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹)، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته، تهران: نقش جهان.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۲)، رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- هیکل، محمد حسنین (۱۳۶۳)، ایران: روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر الهام.



۱۷۶ ■ «نفع ملت یا نفیر فرنگی» حکایتی از بومی‌گرایی یا چشم‌براه‌دیگری در...

- ی.سو. آلوین (۱۳۷۸)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی  
مظاهری، تهران: مطالعات راهبردی.
- یسلسون، آبراهام (۱۳۸۳)، تاریخ روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه  
محمد باقر آرام، تهران: نشر البرز.
- آرشیو اسناد انقلاب اسلامی، پرونده ۱۵۵

در روند جهانی شدن چنانچه که روال معمول است، ارزش‌های غالب قدرت هژمون به کشورهای ضعیف‌تر سرایت می‌کند و در واقع یک جریان تقلیدی نسبت به غرب در میان کشورهای که آنها را جهان سوم نامیده‌اند، شکل می‌گیرد؛ بدین منوال جهانی شدن باعث می‌شود تا در کنار پذیرش روندهای اقتصادی و فرهنگی از غرب، سیاست و حکومت‌داری هم از خارج گرفته شود و مبانی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل کشورها در علم وارداتی غربی استحاله گردد.

